

# اوضاع کنونی جنبش کارگری در ایران

## مسائل و وظائف چپ انقلابی

ت . ث .

داده اند : اگر تابستان ۱۶۳۰ را مبنای قرار دهیم ، با رهبری مجاهدین که بتدریج حتی مبدا تاریخ را آغاز "فاز مقاومت مسلحانه" سازمان مجاهدین تلقی می کنند ، هم نظر شده ایم ! یورش ضدانقلاب ، اما ، درواکنش به خطر مجاهدین صورت نگرفت . برعکس ، ورود مجاهدین به "فاز نظامی" صرفاً معرف یک واکنش استیصال گونه در مقابل با یورشی بود که به هیچ وجه برای آن آماده نبودند . این عدم آمادگی (مجاهدین و بخش عمده چپ ) به دلیل ناگهانی بودن این یورش نبود . ضد انقلاب از مدتها قبل بطور آشکار چنین یورشی را تدارک می دید . و همه جریاناتی که بجای آماده ساختن توده ها برای مقاومت در برابر این تهاجم اجتناب ناپذیر ، سازشکاری با ضد انقلاب را تبلیغ کرده بودند ، اکنون سازش قبلی را با استیصال خود "تلافی" می کردند . دنباله روی اینان از رهبری مجاهدین نه در خود امر مقاومت بلکه در نحوه آن نهفته است .

برخی دیگر ، اضافه بر کم بهادادن به این نقطه عطف ، دوره بعد از آن را نیز به چند دوره جزئی تر تقسیم می کنند . از آن زمان تا به امروز ، اما ، هیچ گونه تغییر کیفی در خصوصیات اصلی این دوره صورت نگرفته است . وضعیت کنونی کم و بیش همان است که از چهار سال پیش تا به امروز ادامه دارد . این واقعیت که بخشی از چپ ویژگی دوره کنونی را چندسال پس از آغاز آن در ک کرده است ، وضعیت عینی را تغییر نمی دهد (۲) .

دوم اینکه ، غرض از طرح مسائل و وظائف چپ انقلابی بی در وضعیت کنونی جنبش کارگری نمی تواند به توضیح و تشریح کلیات عام و همیشه درست ، از قبیل اهمیت تشکل برای پرولتاریا ، محاسن کار توده ای ، نقش آگاهی بخش اعتمادات و یانکاتی این چنان بدیهی خلاصه شود . اگر چه برای بخشی از چپ درک حتی همین نکات بدیهی هنوز

(۱) - خلاصه ای از این نوشته در سمیناری درپاریس (با شرکت نمایندگان حزب کومه له - سهند ، راه کارگر ، سازمان وحدت ، جناح چپ سابق و نشریه سوسیالیزم و انقلاب ) نیز به بحث گذاشته شد .

(۲) - بعلاوه ، در بررسی وضعیت کنونی فقط تا آنجایی که به دوره قبلی اشاره خواهد شد که به مسائل کنونی مرتبط باشد . برای بررسی دوره قبلی ( و برای بررسی کارنامه گروهی که نوشته فعلی حاصل تداوم تلاش های آن است ) می توان به دو جلد از اسناد آن دوره ، تحت عنوان "مسائل و وظایف جنبش کارگری در ایران : ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸" ( از انتشارات سوسیالیزم و انقلاب - پاریس ) مراجعه کرد .

مقاله زیر برای پیشبرد بحث با چند محفل از طرفداران سابق برخی از گروه های خط ۳۰۲ آماده شده . هدف این بحث بررسی امکانات همکاری نزدیک (در چارچوب هسته های سوسیالیستی کارگری) با این محافل برای مداخله در جنبش جاری طبقه کارگر است . به اعتقاد نویسنده ، توافق بر سر خطوط کلی این مقاله می تواند بعنوان حداقل لازم و کافی برای آغاز این همکاری تلقی شود (۱) .

\* \* \*

### چند نکته مقدماتی

هر تحلیلی از وضعیت جنبش کارگری نخست باید روشن کند کدام دوره مشخص را در مدنظر دارد و این نحوه از دوره بندی را چگونه انتخاب کرده است . برای بررسی وضعیت کنونی این جنبش باید تابستان ۱۳۶۰ را مبنای قرار داد . دوره کنونی دوره بعد از این تاریخ است . یورش گسترده ضد انقلاب بورژوازی - آخوندی و سرکوب خونین جنبش انقلابی از مهمترین مشخصات این دوره اند . دوره ای که می تواند دوره تعمیم یک جانبه جنگ داخلی (بمثابه شیوه اصلی حفظ حاکمیت سرمایه) نامیده شود . اگر دوره قبل نبرد میان انقلاب و ضدانقلاب وجه مشخصه اصلی اوضاع سیاسی بود ، در این دوره با بسیج دائمی نیروهای سرکوبگر دولت ضدانقلاب مواجه ایم . بوضوح ، خصوصیات عمده این دوره ، چهار لحاظ نحوه عملکرد ضدانقلاب و چه در ارتباط با مسائل و وظائف جنبش انقلابی پرولتاریا ، از بسیاری جهات یا دوره قبلی تفاوت دارد .

بسیاری از دیگر جریانات چپ دوره بندی متفاوتی را پیشنهاد می کنند . این تفاوت ، اما ، قبل از آنکه تئوریک باشد ، بریک مشکل مهم ذهنی دلالت دارد . بخش عمده ای از چپ ایران در کم اهمیت جلوه دادن یورش ضد انقلابی تابستان ۱۳۶۰ بعنوان نقطه عطفی در تحولات سیاسی پس از قیام بهمن ماه منافع ذهنی بخصوصی را دنبال می کند . عدم آمادگی آن برای مقابله با این یورش و دنباله روی آن از اپوزیسیون بورژوازی - اسلامی پس از این یورش ، بهتر است که به فراموشی سپرده شود ! نتایج وخیم این سیاست ، بدینوسیله ( با محو کردن اهمیت این نقطه عطف) پوشیده می ماند .

برخی از همین جریانات که امروزه رهبری مجاهدین را محکوم می کنند ، چون و چرای تازه ای ارائه

دشوار است. بحث را باید پیرامون مسائل مهم و وظائف اصلی پیشگام سوسیالیستی و در شرایط مشخص فعلی متمرکز کرد. دوران کلی بافی مدتهاست که سپری شده!

بعلاوه، هنگامی که گفته می‌شود "وضعیت کنونی"، تکرار مکرراتی نظیر اوضاع فلاکت بار اقتصادی، خفقان، جنگ، ناراضی عمومی... هدف نیست. آنها که بحث را به همین نکات خلاصه می‌کنند، در واقع، طفره رفتن از مسائل و وظایف اصلی را هدف قرار داده‌اند. فرض را بر این می‌گذاریم که در مورد این گونه خصوصیات واضح اوضاع فعلی اختلاف عمده‌ای در میان نیست. دستکم، هدف نوشته فعلی بررسی این گونه اختلافات نخواهد بود.

قصد آن را نیز نداریم که یک بار دیگر نقش کلیدی جنبش کارگری در ایران را اثبات کنیم. عنوان این بحث نیازی به توجیه ندارد. شاید چندسال پیش حتی این مطلب نیز محتاج اثبات بود. امروزه، اما، تداوم جنبش کارگری، علیرغم خفقان شدید، حتی اپوزیسیون بورژوازی را بفرگنده انداخته است. امروزه، حتی بنی صدر و رجوی هم به اهمیت جنبش طبقه کارگر اذعان دارند (۳). هنگامی که موجوداتی از ما بهتر و تابه این اندازه مهم خود از اهمیت پرولتاریا صحبت می‌کنند، قاعدتا نباید اثبات این اهمیت ضروری باشد!

سوم اینکه، "جنبش کارگری"، البته، کمونیست‌ها را نیز در برمی‌گیرد. چه آنها که "حزب کمونیست" را جایگزین طبقه کارگر می‌کنند و چه آنها که اصرار به جدا کردن شان دارند، مدتهاست که در سطح نظری و تجربی نفی شده‌اند. رهایی پرولتاریا بدست خود او صورت خواهد گرفت و کمونیست‌ها هرگز منافعی جداگانه از پرولتاریا ندارند. آنها صرفا پیشرفته ترین و آگاه ترین بخش این طبقه را تشکیل می‌دهند. پیشگام رزمنده‌ای که کل طبقه را به حرکت درمی‌آورد و بروشنی، مسیر حرکت، شرایط و نتایج نهایی جنبش پرولتری را درک می‌کند. بحث با کسانی که حتی این ابتدائی ترین اصول "مانیفست کمونیست" را مورد تردید قرار داده‌اند، از حوصله نوشته فعلی خارج است.

بنابراین، از جنبه دیگر، بوضوح لازم است که در بررسی وضعیت جنبش کارگری به نظریات جریان‌های عمده‌ای که خود را جزیی از این پیشگام می‌دانند و بطور مثبت یا منفی بر آن اشرارند، نیز برخورد شود. هم از لحاظ نحوه درک شان از مسائل مهم و وظایف اصلی و هم از لحاظ تحلیل مشخصی شان از وضعیت کنونی. بطور مشخص: فدائیان (اقلیت)، حزب کومه‌له - اتحاد مبارزان کمونیست (۴) و راه کارگر. دیگران، یا مطلب مهمی برای گفتن ندارند (۵) و یا مطالب "منحصر به فرد" شان، در واقع، توسط یکی از این سه جریان نیز بیان می‌شود - و شاید به بیانی بهتر (۶).

نظریات این سه جریان در اثر تجربه انقلاب دستخوش تحولات مهمی شده که در هر بررسی جدی وضعیت کنونی

نی باید در نظر گرفته شود. نادیده گرفتن و مسکوت گذاشتن این تحولات (چه مثبت و چه منفی)، به پیشبرد مباحثات جنبش کارگری کمک نمی‌کند. و دوری جستن از پلیمیک در رابطه با مسائل مهم مورد مشاجره میان جریان‌های مختلف کمونیستی، وحدت طبقه کارگر را نزدیک تر نمی‌سازد.

## استراتژی انقلابی جنبش کارگری

قبل از تعیین استراتژی انقلابی، پرداختن به مسائل و وظایف جاری جنبش کارگری ممکن نیست. در واقع، بخش عمده مشاجرات فعلی در طیف کمونیستی، در تحلیل نهایی، به برداشتهای متفاوت از اهداف استراتژیک جنبش کارگری برمی‌گردد (۷).

به اعتقاد ما، انقلابی در ایران تکالیف عینی انقلاب ایران را انجام خواهد داد که انقلابی پرولتری باشد. یعنی، قدرت دولتی بورژوازی را منهدم سازد و پرولتاریای متکی بر دهقانان فقیر و سایر زحمتکشان شهر و ده (نیمه پرولترها) را به قدرت برساند. دولت انقلابی در ایران فقط می‌تواند دولتی کارگری باشد (و از نوع جمهوری فدراتیو شورایی). چنین دولتی نه تنها می‌تواند کلیه تکالیف دموکراتیک (سیاسی و اجتماعی) جامعه ایران را که چندین قرن به تعویق افتاده در همان چند ماه اول حیات خود تحقق بخشد، بلکه باید بمنظور حل تضاد اساسی جامعه ما، یعنی تضاد بین کار و سرمایه، بلافاصله و بدون انقطاع در پروسه انقلابی، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند. هر مداخله‌ای در جنبش کارگری بر اساس اهدافی غیر از این به معنی مداخله علیه انقلاب است.

تجربه خود انقلاب محتای استراتژی را نشان داد. هر جنبش انقلابی در ایران، اگر به انقلاب پرولتری فرارنویسد، به ضد انقلاب بورژوازی منتهی خواهد شد. راه سوم رافضی می‌تواند در رویاهای ارتجاعی خورده بورژوازی پیدا کرد.

انقلاب ایران نمی‌تواند بورژوا دموکراتیک باشد، زیرا، اولاً، بورژوازی مفلوک، عقب افتاده و تحت سلطه ایران حتی قادر به حل کامل تکالیف دموکراتیک نیست، ثانیاً، بنقد در مقابل با جنبش طبقات پائین به موضع ضد انقلاب روی کرده است. انقلاب ایران نمی‌تواند دموکراتیک، اما، غیر بورژوازی باشد، زیرا، اولاً، تکالیف عینی انقلاب ایران مجموعه مرکب و بهم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند که بدنبال ادغام ایران در نظام جهانی امپریالیستی مدتهاست که از محدوده تکالیف صرفاً دموکراتیک فراتر رفته‌اند، ثانیاً، رشد چشمگیر روابط تولیدی سرمایه‌داری در خود ایران بوضوح تضاد اساسی جامعه را به تضاد کار و سرمایه تبدیل کرده است.

انقلاب اخیر نشان داد که در هر اعتلای انقلابی در

ایران ، از همان ابتدا ، جنبه ضد سرمایه‌داری انقلاب در کنار جنبه دموکراتیک مطرح خواهد بود ، و در نتیجه ، مبارزه انقلابی بناچار طبقه کارگر را بسوی تسخیر قدرت دولتی سوق خواهد داد . در شرایطی که ماهیت طبقاتی قدرت دولتی بنقد بورژوازی است ، بمحض آنکه پرولتاریا مبارزه برای تسخیر قدرت را در دستور کار قرار دهد ، بورژوازی در تمامیت خود ( منجمله بخش عمده‌ای از خرده بورژوازی ) بسرعت بطرف ضدانقلاب خواهد رفت . دولت بورژوازی در ایران مانع اصلی برسر راه حل تکالیف انقلاب است و تنها وسیله برای انهدام آن نیروی است که خواهد و بتواند با قدرت دولتی کارگری جای - گزینش کند .

اگر در تئوری ، جزم گرایی ایدئولوژیک نمی‌تواند سپری شدن دوران انقلاب دموکراتیک را بپذیرد ، در عمل اثبات شد که در ایران کنونی نه تنها هیچ بخشی از بورژوازی نمی‌تواند رسالتی مترقی داشته باشد ، بلکه سر تا پا ضد انقلابی شده است . رادیکال‌ترین لایه‌های آن ، جز با توسل به عقب مانده ترین بخش مردم ، پیوسته ترین دستگاه های زور و تحمیق و سیاه ترین نیرو - های ارتجاعی ، قادر به حفظ قدرت دولتی نیستند . خرده بورژوازی نیز نه فقط در کلیت متحد پرولتاریا نخواهد بود که سرخخانه در برابر پرولتاریای انقلابی خواهد ایستاد و با چنگ و دندان از دستگاه دولتی بورژوازی دفاع خواهد کرد . بگذار "تئوری" چپ توهمات خرده بورژوازی را توجیه کند ، تجربه نشان داد کسسه

(۳) - نشریه "انقلاب اسلامی" ( که چندسال پیش دستور می‌داد: "شورا بی شورا" ) به وزارت کار اعتراض می‌کند که چرا قانون شورا های اسلامی مصوب مجلس ، کارگران را از امور مدیریت حذف کرده است ! پیشوای مجاهدین که حتی قبل از تسخیر قدرت به مقام ولی فقیه امر ( ایران ، رجوی - رجوی ، ایران ) نایل آمده و بقول نشریه مجاهد چهره اش چون آفتاب می‌درخشد (مثل خدای اینکا ) ، ناچار است که بمناسبت اول ماه مه پیام بفرستد و از "نقش ارزنده و شرکت گسترده کارگران ایران در مقاومت" قدر دانی کند !

(۴) - این دو گروه نام "حزب کمونیست ایران" را با سوء استفاده از تشنت و بحران فعلی چپ از همه کمونیست های ایران غصب کرده اند و بهمین خاطر نباید تحت این نام برسمیت شناخته شوند- حتی با قرارداد آن در داخل گیومه !

(۵) - شاید یکی از پرگوترین و بی محتوی ترین ، " سازمان وحدت کمونیستی" باشد . این "سازمان" که در واقع نه سازمان دارد ، نه وحدت کرده و نه کمونیستی است ، استراتژی انقلاب سوبالیستی را تبلیغ می‌کند ، اما ، در عمل ، معترف راست ترین ( بورژوازی ترین ) نماینده طرفداران تر انقلاب دموکراتیک بوده است . در دست تئوریسین های این جریان ، خود واژه "استراتژی بی معنی شده : به استراتژی انقلاب سوسیالیستی اعتقاد دارد ، اما فعلیت آن را نمی‌پذیرد ! اگر دیگران "کثرت خرده بورژوازی" را سهانه ای برای نفی این استراتژی قلمداد می‌کنند ، این جریان پشت "عدم آمادگی" خود پرولتاریا مخفی می‌شود . این "سازمان" ، بناچار ، در هر پرورده انقلابی به جناح چپ یکی از جناح های بورژوازی تبدیل خواهد شد تا بقول خودشان لااقل "انقلاب سیاسی" بورژوازی را

بخش های عمده ای از خرده بورژوازی بنقد به گسروه ضربت ارتجاع سیاه تبدیل شده اند (۸) .

این حقایق را پرولتاریا بطور خود بخودی و در طول خود پرورده انقلابی نخواهد توانست بسرعت لازم جذب کند . استراتژی انقلابی جز بواسطه مداخله پیگیر پیشگام سوسیالیستی پرولتاریا به هدف عمومی این طبقه تبدیل نخواهد شد . پذیرش استراتژی تسخیر قدرت بدون مبارزه دائمی برای تحقق آن بی معنی است . استراتژی نه نقش تزئینی دارد و نه برای خاک خوردن در بایگانی "رهبران" تدوین می‌شود . تمام تاکتیک های پیشگام انقلابی در هر دوره و در هر شرایطی از جنبش کارگری باید بطور مستقیم از این استراتژی استنتاج شود . انقلاب اخیر همچنین نشان داد که این استراتژی هر لحظه می‌تواند فعلیت یابد . در دوران کنونی ، اعتدالی انقلابی می‌تواند بدون اخطار قبلی ، بمنابه محصول اجتناب ناپذیر هر مبارزه ای جدی بوقوع بپیوندد . استراتژی تسخیر قدرت به معنای آماده بودن شرایط عینی برای تسخیر قدرت است .

در دوران فروکش جنبش انقلابی باید بر اساس همین استراتژی و از طریق استقرار پیشگام سوسیالیستی درون پیشگام پرولتری برای ایجاد سازمان رزمنده پرولتاریا و آماده ساختن طبقه برای تحقق عملی آن در دوران اعتدالی انقلابی تلاش کرد . و در خود دوران انقلابی ، یعنی دورانی که شرکت میلیونی توده ها در مبارزات انقلاب بی مساله قدرت را بطور عینی در دستور روز قرار می -

هر چه بیشتر رادیکالیزه کنند . عملکردشان در انقلاب ، نتایج زمخت این روش بدیع را به نقد نمایش داده است . در شش ماه نخست بعد از قیام ، یعنی در تعیین کننده ترین دوره مبارزه انقلابی پرولتاریا ، این سازمان با پیوستن به "جبهه دموکراتیک ملی" درک واقعی خود را از امر "تدارک انقلاب سوسیالیستی" نشان داد ! در تمام ادبیات این سازمان در دوره کنونی نیز یک مقاله جدی درباره مسائل و وظائف مشخص جنبش کارگری پیوسته نمی‌شود . طرفداران "جناح چپ" سابق ( آن بخش از جناح چپ اکثریت که سپس به اقلیت پیوست و سپس از آن جدا شد ) نیز از همین دسته اند - هر چند به دلایل متفاوت . این جریان نیز انقلاب سوسیالیستی را تنها استراتژی ممکن می‌داند ، اما ، فعلا از حدود پشتیبانی مشروط از "محتمل ترین آلترناتیو" ، یعنی "رجوی ، ایران - ایران ، رجوی" ، خارج نمی‌شود . طبیعا ، نمی‌تواند مطلب مهمی درباره آلترناتیو کارگری ارائه کند ، و نکرده است .

(۶) - مثلا ، جریانات کماکان مافوئیستی یا شبه مائو - ئیستی منشعب از خط ۳ و یا جریانات چریکی و یا توده ای منشعب از خط ۲ .

(۷) - به مقاله "استراتژی و تاکتیک انقلابی" در سو - بیالیزم و انقلاب ، شماره ۴ ، دوره اول ، شهریور ۱۳۶۲ ، رجوع شود .

(۸) - برای توضیح مفصل ترجمعیندی ما از این مساله می‌توان به مقاله "مساله مرحله انقلاب" در سوسیالیسم و انقلاب ، شماره اول ، دوره دوم ، تابستان ۱۳۶۳ مراجعه کرد .

دهد ، باید کلیه مداخلات پیشگام سوسیالیستی در جنبش توده‌ای بمنظور سازماندهی پرولتاریا برای تسخیر قدرت و استقرار دولت کارگری صورت بگیرند .

در انقلاب ایران هیچ یک از جریان‌های عمده و بسا نفوذ چپ نه تنها چنین حقایقی را به میان طبقه کارگر نبردند ، بلکه دقیقا کاری کردند که طبقه رادرمقابل ضد انقلاب بورژوا - آخوندی و گروه‌های ضربت خورده - بورژوازی خلق سلاح کند . دو تمایل عمده در چپ ایران ، استالینیزم و ماوئیسم ( که خود نوع ویژه‌ای از استالینیزم است ) ، بجای این حقایق مسلم ، مبلغ تئوری انقلاب مرحله‌ای ، یعنی استراتژی "انقلاب دموکراتیک ، ملی و ضد امپریالیستی" شدند (۹) . ضرورت سازش با بخشی از بورژوازی - چه بطور مستقیم و چه از طریق وحدت باکل خرده بورژوازی - رکن اساسی این تز را تشکیل می دهد . تا آنجایی که این جریانات درون طبقه کارگر فعالیت کردند و بر آن تاثیر داشتند ، جز تخریب روحیه انقلابی - نتیجه‌ای بیار نیامد . و تا آنجایی خود طبقه کارگر در جهت تحقق استراتژی انقلابی مبارزه کرد که در حوضه نفوذ این گونه جریانات قرار نگرفت (۱۰) .

عملکرد گروه‌های عمده مدعی دفاع از منافع تاریخی پرولتاریا در جنبش کارگری را می توان در یک کلام خلاصه کرد : اغتشاش آفرینی . انقلاب را البته ضد انقلاب شکست داد ، اما ، مسبب اصلی عدم آمادگی پرولتاریا چپ ایران بود . بخشی آگاهانه خیانت کرد ، بخش دیگر ناآگاهانه راه را برای یورش ضد انقلاب هموار ساخت . بیهوده نیست که بسیاری از گروه‌هایی که در این انقلاب نقش داشتند ، امروزه ، از ارائه کارنامه سیاسی خود طفره می روند . بویژه کارنامه چند ماه نخست انقلاب . توگویی اغلب آنها فقط پس از تابستان ۱۳۵۸ ( آغاز اولین یورش گسترده ضد انقلاب ) وارد صحنه سیاسی شدند !

فدائیان خلق دو روز بعد از قیام اعلام کردند : "در این انقلاب شکوهمند خلق ما ، پیکار و اقدامات برحق آیت‌الله خمینی را درسنگونی نظام سلطنتی و مبارزه بر علیه امپریالیسم و نوکران داخلی آن تایید کرده و با تمام نیرو از اقدامات برحق ایشان حمایت می کنیم . شرط صداقت انقلابی است که با شرکت هر چه فعالتر در این پیکار ، در حفظ ، تحکیم و گسترش پیروزی های بدست آمده و شکست کامل حاکمیت امپریالیسم و نوکران داخلی آن بکوشیم . ما هرگونه تفرقه در صفوف خلق های ستمکش میهن را محکوم کرده و آن را توطئه های امپریالیسم و نوکرانش می شناسیم . " ( از "برنامه حد اقل سازمان چریک های فدایی خلق ایران " ، ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ ) .

بدین ترتیب ، بانفوذ ترین و رادیکال ترین نیروی عمده چپ خواهان وحدت با ضد انقلاب بـــود ( البته ، فقط با "اقدامات برحق" آن ) و مبارزه پرولتاریای انقلابی علیه آن را بناچار "تفرقه در صفوف متحد خلق" ارزیابی می کرد . تصادفی نبود که اکثریت

رهبری این جریان یک سال پس از قیام رسماً به ضد انقلاب پیوست . در همان اول انقلاب گفته بود که مبارزات انقلاب علیه قدرت "برحق" رژیم جدید سرمایه‌داری را "توطئه های امپریالیسم و نوکرانش" می داند ! صد ها هزار نفر از انقلابیونی که به دوران سازمان گرد آمده بودند ، نه تنها نتوانستند در دوره بعد از قیام به میرم ترین وظیفه روز ، یعنی تلاش برای ایجاد قدرت نوین انقلابی در مقابل قدرت طبقات حاکم ، جامعه عمل بیوشانند ، بلکه در پیروی از رهنمودهای رهبران سازشکار به تأیید اقدام "برحق" رهبر ضد انقلاب در تعیین رژیم بازرگان کشیده شدند . ( تحت عنوان حمایت از رژیم "ملی" ! )

رهبری فدائیان ، اما ، به حمایت از رژیم جدید ضد انقلاب اکتفا نکرد ، حتی خواهان سهم شدن در ارگان قدرت آن ، یعنی "شورای انقلاب اسلامی" شد : "در این شورا ، نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا ، کارمندان و بازاریان ، دانشگایان و فرهنگیان ، روحانیون و روشنفکران باید شرکت داشته باشند . " ( همانجا ) . هر چند امروزه این مطالبه غریب به نظر آید ، نتیجه منطقی استراتژی انقلاب مرحله‌ای است . اگر در "انقلاب دموکراتیک" روحانیون و بازاریان شرکت نداشته باشند ، پس چه کسی باقی می ماند ! ؟ سایر جریانات ، اگر بدتر از این نکرده باشند ، بهتر نبودند (۱۱) . استراتژی رفرمیستی رانمی توان یا رادیکال ترین تاکتیک ها تغییر داد . از لحاظ استراتژیک ، تفاوت کیفی میان هیچ یک از جریانات طرفداران تز انقلاب دموکراتیک وجود ندارد . یکی از طریق سازش از بالا ، و دیگری حتی بواسطه "مبارزه مسلحانه" ، خواهان سازش تاریخی با ضد انقلاب است .

استراتژی رفرمیستی هنگامی که پیشگام کارگری را تحت تاثیر قرار دهد ، شکست قطعی است . طبقه کارگر علیرغم نقش مرکزی و کلیدی اش در پروسه اعتلای انقلابی نتوانست رهبری انقلاب را در دست بگیرد ، انقلاب را تا انهدام کامل دستگاه دولتی بورژوازی تداوم بخشد و وضعیت انقلابی را به موقعیت قدرت دوگانه تبدیل کند . در نتیجه ، نتوانست راه را برای تسخیر قدرت و استقرار دیکتاتوری انقلابی هموار سازد . ضد انقلاب ، اما ، توانست بتدریج دولت ضربه دیده بورژوازی را ترمیم کند ، ارگان های سرکوب و تحمیق را از نو بسازد و کارگران و زحمتکشان را شکست دهد . استبداد خودکامه تقویت شد و فقرزدگی توده ها افزایش یافت . اگر دیروز ارباب ضد انقلاب بین المللی کارگران و زحمتکشان ایران را در بیند و زنجیر کشیده بود ، امروز نوکران آن هزار هزار را یکجا قتل عام می کنند . انقلابی که نتایجش این باشد ، انقلابی است شکست خورده . تابستان ۱۳۶۰ نه تنها به این شکست قطعیت داد که واقعیت شکست را حتی برای رهبران جریانات مدعی چپ روشن کرد . چند ماهی "مقاومت" کردند . نوشتند "انقلاب شعله می کشد" . اما ، شعله را ضد انقلاب برافروخته بود .

شکست انقلاب، شکست استراتژی انقلاب دموکراتیک بود. دقیقتر: این استراتژی خودمستجاب این شکست شد. این شکست نمی توانست درون پیشگام کارگری تحولی ایجاد نکند. انقلابی به آن شکوه و شکستی تا به این حد فجیع، درذهنیت پیشگام کارگری اثری مهم بجا گذاشته است: بی اعتمادی به کل بورژوازی و در نتیجه بی اعتمادی به تمام مبلغین سازش با هریک از آن. مهمترین و نخستین مشخصه وضعیت کنونی جنبش کارگری ایران نیز در همین نکته نهفته است. روشنفکران خرده بورژوا به ایمن زودی های زود از تزانقلاب دموکراتیک نخواهند بریزند. اما، پیشگام پرولتری نیز منبهد به سادگی گذشته در دام مبلغین سازش طبقاتی گرفتار نمی شود.

از دست رفتن پایه های کارگری اغلب جریانات چه صرفاً بخاطر شکست جنبش و دل سرد شدن توده ها نیست. تجربه همین چند سال اخیر اثبات کرده است که مبارزات کارگران علیرغم این واقعیات ادامه دارد. اعتماد نسبت به اینگونه جریانات چه، اما، بدرستی از بین رفته است. آغازگاه سوسیالیسم انقلابی در دوره کنونی نیز همین مطلب است.

باید، قبل از هر مداخله ای، استراتژی انقلابی متناسب با وضعیت عینی مبارزه طبقاتی در ایران تدوین شود. و باید درک درس های عمده این شکست بمناب به شرط پذیرش هر جریانی درون پیشگام انقلابی کارگری تلقی گردد. این درس ها کدامند؟ هرگونه بررسی وضعیت جنبش کارگری

(۹) - این نکته در مورد آن بخش از طرفداران تئوری انقلاب مداوم که برداشتی از کتبیویستی (عینی گرا) از آن دارند، نیز صدق می کند. این عده، از واقعیت سپری شدن انقلاب بورژوا - دموکراتیک، ضرورت دنباله روی از جنبش توده ای را استخراج می کنند! از آنجا که انقلاب نمی تواند دموکراتیک باشد، پس، بطور خود بخودی و در پیرویه گسترش خود به انقلاب سوسیالیستی تبدیل خواهد شد. توکویی دینا میزم انقلاب مداوم پدید آمده ای عینی است که علیرغم رهبری پرولتاریا و سطح آگاهی آن، عاقبت جنبش انقلابی را تحت تاثیر خود قرار خواهد داد. در عمل، تفاوت محسوس میان این گونه تمایلات و جریانات صریحاً استالینیستی (انقلاب مرحله ای) وجود ندارد. مثلاً، تصادفی نیست که انشعابات راست روانه از حزب کارگران سوسیالیست عاقبت به مواضع منحط توده ای انجامید: جریاناتی که بعدها خود را حزب کارگران انقلابی و حزب وحدت کارگران نامیدند.

(۱۰) - البته، ناگفته نماند، استراتژی انقلاب دموکراتیک در اساس به معنای بی توجهی به نقش مرکزی پرولتاریا در انقلاب است. از این دیدگاه، پرولتاریا صرفاً بخشی از "خلق" انقلابی است که باید در میان آن نیز بدنبال جلب آراء رفت - همانند احزاب بورژوایی که حتی برای پیروزی در انتخابات پارلمانی ناچارند برای جلب طرفداری پرولتاریا تلاش کنند. مضافاً اینکه، اگر قرار باشد دیکتاتوری پرولتاریا با ائتلاف طبقات جایگزین شود، حزب بمناب "نماینده" پرولتاریا نیز جایگزین خود طبقه می شود. بدین ترتیب، غرض این بخش از چپ از "رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک"، در واقع، همان رهبری خودشان در انقلاب، یعنی قدرت خودشان در دستگاه دولتی است - حتی اگر شده علیه خود طبقه کارگر.

بدون پاسخ صریح به این سوال نشانی از جدیت نخواهد داشت. نحوه مداخله چپ انقلابی در جنبش جاری کارگری بوضوح به این پاسخ بستگی دارد.

بخشی از چپ، پس از شکست، مبارزه را رها کرد. بخشی، اما، ادعا دارد که درس های انقلاب و شکست را درک می کند و در مداخلات روزمره بکار می گیرد. بنا - بر این، بررسی وضعیت کنونی جنبش کارگری باید از طریق مقایسه ای میان درس های واقعی و برداشته جریانات عمده چپ از آنها انجام پذیرد.

### درس های عمده انقلاب و شکست

نزد ما عمده ترین درس هائی که چپ انقلابی باید درک کند و در مداخلات خود در جنبش جاری کارگران بکار گیرد، از این قرارند (۱۲):

اول - اینکه، تجربه انقلاب و شکست بوضوح نشان داد که هیچ یک از جریانات چپ نتوانسته بودند برای ایجاد یک سازمان انقلابی کارگری که بتواند از عهده وظایف متناسب با انقلاب ایران برآید و استراتژی انقلابی را تحقق دهد، به اندازه لازم و کافی تدارک ببیند - چه تدارک تئوریک و چه عملی و تشکیلاتی. به همین دلیل هیچ کدام نتوانستند در طول دوره اعتلای انقلابی به حزب رزمنده، طبقه کارگر تبدیل شوند (۱۳). نه با وحدت

(۱۱) - "اتحاد مبارزان کمونیست" ادعا داشت که تنها سازمانی است که می تواند تمام کارنامه خود را منتشر کند. اما، با تردستی خاص خود کارنامه سال اول انقلاب را بفراموشی سپرده است. در آن دوره، درون گروه "اتحاد مبارزه در راه آرما" طبقه کارگر فعالیت می کردند. این گروه شبه مائوئیستی هر چند که جزو جناح چپ خط ۳ محسوب می شد، در هر حال، طرفدار تزانقلاب دموکراتیک بود.

(۱۲) - در اینجا فقط به تشریح مختصر درس های عمده (و نه همه درس های ممکن) اکتفا شده است. بعلاوه، در هر بحثی همواره باید به تاریخچه بحث نیز توجه کرد. نزد ما، تمام نکاتی که در این نوشته مطرح شده اند از همان تابستان ۱۳۶۰ روشن بودند. برای بررسی کارنامه این بحث و توضیح مفصل تر این دروس می توان به نوشته های زیر رجوع کرد: "وضعیت سیاسی کنونی و وظایف سوسیالیست های انقلابی" - آخرین بیانیه حزب کارگران سوسیالیست (تیر ۱۳۶۰)؛ "سومین سالروز: اکنون چه؟" (بهمن ۱۳۶۰)، "جنبش کارگری، مسائل و وظایف آن" (خرداد ۱۳۶۱) - سوسیالیسم و انقلاب، شماره اول دوره اول؛ "پاسخی به نقد راه فدایی" (آذر ۱۳۶۱) - س. ۱۰، ش ۳، د ۱؛ "استراتژی و تاکتیک انقلابی" (فروردین ۱۳۶۲) - س. ۱۰، ش ۴، د ۱؛ "چرا سوسیالیسم و انقلاب؟" (خرداد ۱۳۶۳)، "مساله مرحله انقلاب" (آذر ۱۳۶۲) - س. ۱۰، ش ۲۰، د ۱؛ "روشنفکران چپ و بحران چپ" (آذر ۱۳۶۳)، "گزارش از یک هفته کارگری" (آبان ۱۳۶۳)، "اوضاع سیاسی ایران: از قیام تاکنون" (مهر ۱۳۶۳) - س. ۱۰، ش ۲، د ۲.

(۱۳) - لازم به یادآوری است که ما این جمع بندی را کم و بیش در مورد گروه خود نیز صحیح می دانیم! شکل گیری سریع

عده‌ای روشنفکر پیرامون یک برنامه ( حتی برنامه‌های درست ) چنین حزبی پایه‌گذاری می‌شود و نه با انباشت ساده‌کادر ( حتی اگر میلیونی ) . حداقلی از کمیت و کیفیت ، هردو ، ضروری است .

هیچ یک از سازمان‌های عریض و طویل چپ‌به‌ارزیستی درستی از حتی خطوط کلی استراتژی انقلابی در ایران دست نیافته بودند. مفهوم روشنی از هدف این استراتژی یعنی سوسیالیسم نداشتند. و برای تشکیل حزب انقلابی این مطلب واقعا حداقل لازم است. بعلاوه، حزب طبقه کارگر بدون پذیرش نظری و عملی اصول دموکراسی کارگری هرگز تشکیل نخواهد شد. بخش عمده چپ، اما، به این اصول بی‌اعتنا بود. دسترسی به این حداقل، البته، کافی نیست. باید درجه مشخصی از نفوذ در جنبش کارگری نیز بدست آمده باشد. والا، نه تنها عالیترین برنامه انقلابی بخاطر بی‌اثری بی‌معنی می‌شود که آزمایش عملی که در تحلیل نهایی تنها محک واقعی صحت و سقم آن است، بی‌بهره خواهد بود.

این کمبودها هنوز وجود دارند. بنابراین، از لحاظ مرحله بندی جنبش کمونیستی ایران در شرایط مشخص کنونی، باید اذعان داشت که مبارزه در راه ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا هنوز درگام‌های اولیه خود درجا می‌زند. از روی این مرحله نمی‌توان دردنیای اراده‌جست کرد. بدین ترتیب، فقط آن نیروهایی می‌توانند در دوره کنونی سوسیالیست انقلابی نامیده شوند که دستکم این واقعیت مسلم را درک کنند و وظیفه اصلی خود را مبارزه در راه شکل‌گیری گرایش‌های واقعا سوسیالیستی و واقعا انقلابی درون طبقه کارگر و تلاش در جهت تدارک گروه‌بندی نوینی از سوسیالیست‌های انقلابی قرار دهند.

تاکید ما بر ضرورت دامن زدن به مباحثات کلیدی نظری و برنامه‌ای درون چپ انقلابی و پیشگامان پرولتاری در جهت تدقیق و تدوین استراتژی و برنامه انقلابی پرولتاریا و ضرورت مداخله جدی در جنبش جاری کارگری برای استقرار سوسیالیسم انقلابی درون پرولتاریا از همین نیاز سرچشمه می‌گیرد. تمام فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی ما در این دوره بر اساس محوری گرفتن این درس اصلی انقلاب ایران سازمان یافته است .

دوم اینکه، در عمل اثبات شد که علیرغم ادعاهای مشعشع، هیچ نیرویی نتوانسته بود واقعا درون جنبش کارگری ریشه بدواند. در دوره‌ای که ضدانقلاب‌ضربات نهایی خود را وارد کرد، هیچ یک از سازمان‌های چپ قادر نبودند هیچ بخشی از پرولتاریا را برای مقاومت در مقابل ارتجاع بسیج کنند، حتی آنها که از تمایل به این کار برخوردار بودند. بنابراین، چرخش جدی بطرف پرولتاریا ( در همه جهات نظری، سیاسی و سازمانی ) و تلاش برای ریشه دوانیدن در جنبش زنده طبقه کارگر و وظیفه فوری هر فرد، محفل و یا جریان است که خود را مارکسیست انقلابی می‌داند و از منافع تاریخی پرولتاریا حرکت می‌کند.

در تحلیل نهایی، ایجاد سازمان انقلابی پرو - لتاریا بدون ایجاد یک سازمان انقلابی درون خود پرولتاریا ( دارای ترکیبی با اکثریت قاطع کارگری - و نه خرده بورژوازی ) غیرممکن خواهد بود. چپ ایران به بهانه‌های مختلف از انجام این وظیفه بدهی و ابتدای طفره رفته است. مبارزه با این تمایل خرده بورژوازی و روشنفکرانه یکی از وظایف کلیدی مارکسیسم انقلابی در دوره حاضر را تشکیل می‌دهد، بنابراین، استراتژی ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر ایران باید از همین مروزه معنای تلاش در راه ایجاد هسته‌های سوسیالیستی انقلابی درون کارخانه‌ها تلقی شود. هر برداشتی غیر از این فقط معرف تمایل به فرار از انجام وظایف اولیه است .

تدارک گروه‌بندی نوین انقلابی ترجمه عملی خود را در گسترش هسته‌های سوسیالیستی کارگری پیدا خواهد کرد. و نه برعکس. نمی‌توان به بهانه فقدان حزب، امر ایجاد، تحکیم و گسترش هسته‌های سوسیالیستی درون پرولتاریا را به تعویق انداخت. در شرایط مشخص کنونی، تشکیل حزب، قبل از شکل گرفتن تعداد معینی از هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌های عمده، فقط می‌تواند بمثابه یک شوخی بی‌مایه مفهوم داشته باشد. مسائل نظری و برنامه‌های مارکسیسم انقلابی نیز در تحلیل نهایی قبل از گسترش این هسته‌ها بر طسرف نخواهند شد. بحث‌های عقیم میان روشنفکران بی‌تجربه عاقبت ( در صورت موفقیت ! ) به محفل عقیم دیگری منجر خواهد شد و بس. و با تکثیر این محافل به تحقق حزب انقلابی نزدیکتر نخواهیم شد.

چنین هسته‌هایی، اما، نمی‌توانند بر پایه‌هایی سست بنا شوند. شروط لازم ( و نه هنوز کافی ) برای بنیاد هسته‌های سوسیالیستی کارگری عبارتند از اتخاذ استراتژی صریح تسخیر قدرت ( برش قطعی از کلیه مفاهیم رنگارنگ انقلاب مرحله‌ای )، درک روشن از سوسیالیسم ( برش قطعی از دستکم کلیه مفاهیم سوسیالیسم خرده - بورژوازی، بورژوا فرمیستی و استالینیستی ) و تمهد جدی به اصول دموکراسی کارگری ( در قدم اول: پذیرش عملی حق گرایش )، و این هسته‌ها، بعلاوه، هسته‌های بحث‌نیستند، بلکه باید در مبارزات جاری نیز مداخله کنند. بدون توافق بر سر یک خط هشی عمومی مبارزاتی، انجام حداقل این هسته‌ها غیر ممکن خواهد بود. و همه این‌ها، در همین شرایط تشتت فعلی، دست یافتنی هستند ( ۱۴ ) .

سوم اینکه، تازمانی که خود پیشگام کارگری در سطح سراسری شکل نگرفته و سازمان نیافته باشد، تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب ممکن نخواهد بود. تجربیات انباشت شده چندین سال مبارزه انقلابی پرولتاریا به شکل‌گیری لایه‌ای از پیشگام کمک کرده است. این لایه، علیرغم خفقان شدید رژیم آخوندی - سرمایه‌داری و علیرغم سازمان نیافتگی، تاثیر روزمره خود را بر روند مبارزات جاری طبقه کارگر بنقد نشان داده است. اما، اگر این

پیشگام سازمان نیابد و در سطح سراسری عمل نکنند، تناسب قوای نامساعد فعلی میان کار و سرمایه تغییر نخواهد کرد.

و این مساله رانه می توان از طریق صرفا گسترش هسته های سوسیالیستی حل کرد و نه از طریق صرفا ایجاد تشکیلات توده ای. این لایه پیشگام از لایه سوسیالیستی کارگری گسترده تر است و بعلاوه قابل انحلال در کل طبقه نیست. جدا از حزب ( و یا هسته های اولیه آن در کارخانه ها ) و جدا از سازمان های توده ای، این لایه محتاج سازماندهی ویژه خود منطبق با شرایط ویژه حرکت خود است. در واقع، این لایه حلقه رابط اصلی میان پیشگام سوسیالیستی و کل طبقه است. بویژه در شرایط فعلی که هر دو انتهای این معادله ضعیف و فاقد سازمان یافتگی اند، اهمیت سازماندهی مستقل این حلقه رابط هرچه بیشتر برجسته می شود ( و بعلاوه، ممکن تر ! ) .

لایه پیشگام کارگری فعلی از درون کارگران مبارزی که در دوره بعد از قیام در مقابل گرایش سازش طبقاتی گرایش مبارزه طبقاتی در کارخانه ها را تشکیل می دادند، بیرون آمده است. امروزه، این لایه بواسطه تاکیدش بر ضرورت تشکیلات دائمی و مخفی و انزجارش از فرقه گرایی مشخص می شود. بی توجهی چپ به مساله سازماندهی سراسری پیشگام کارگری باعث شد که این لایه در همان آغاز شکل گیری خود تجزیه شود و هرگز نتواند قدرت واقعی خود را در عرصه مبارزه طبقاتی به نمایش بگذارد. هر گروهی سازمان دادن جزئی از آن را در مقابل امر واجب سازمان دادن کل آن در سطح سراسری قرار داد. بدین وسیله، چپ نه تنها در تضعیف جنبش توده ای کارگری در عمل به ضد انقلاب کمک کرد، بلکه با کاهش حوزه عملکرد پیشگام سوسیالیستی درون پرولتاریا، تقویت و پایداری گرایش سازش طبقاتی را نیز سبب گشت ( ۱۵ ) .

از لحاظ عقیدتی و سیاسی، این لایه، امروزه، هرچه بیشتر از بورژوازی بریده و تمایلات چپی پیدا کرده است. اما، به دلایل واضح، نفوذ گروه های مشخص چپ درون آن، امروزه، در پائین ترین سطح خود در کل دوره بعد از قیام است. بنا بر این، ضرورت سازماندهی مستقل و سراسری این پیشگام نه تنها در دوره حاضر کم رنگ تر نشده که بیشتر از پیش اهمیت یافته است.

چهارم اینکه، دوره بعد از تابستان ۱۳۶۰، قبل از هر چیز، معرف دوره تغییر شدید تناسب قوای اجتماعی بضرر طبقه کارگر است. بنا بر این، چشم انداز شکل گیری سازمان های دائمی توده ای طبقه کارگر، مگر در شرایط اعتدالی مجدد جنبش توده ای، نامحتمل است. هرگونه سازماندهی توده ای، موقتی و محلی خواهد بود و فقط در شرایط مشخص رشد مبارزه طبقاتی در مقاطع مشخص و در کارخانه های منفرد عملی خواهد شد. بعلاوه، در دوره انقلابی قبل از تابستان ۱۳۶۰، تشکیلات مستحکم سراسری و ریشه داری در میان توده طبقه شکل نگرفت که بتواند در دوره کنونی، علیرغم خفقان شدید، امر سازماندهی توده ای را از طریق

یک شبکه گسترده مخفی هدایت کند. بهمین خاطر، در مجموعه بهم پیوسته تشکیلات سوسیالیستی، تشکیلات پیشگام کارگری و تشکیلات توده ای طبقه کارگر، این آخری بصورت علنی عملی نخواهد بود و بصورت مخفی از مقدمات لازم برخوردار نیست.

اگر بخواهیم در میان ندانم کاری های چپ بر یک نکته تاکید بگذاریم، باید بگوییم بزرگترین ضربه ای که چپ به انقلاب وارد آورد همانا بی توجهی اش به هرگونه تلاش جدی برای ممکن ساختن اتحاد سراسری شورا های کارگری بود. برخی از جریانات، در وضعیتی که مبارزه در جهت ایجاد شرایط قدرت دوگانه محور اساسی پیشرفت انقلاب را تشکیل می داد، به بهانه اهمیت لایزال اتحادیه های صنفی طبقاتی نه تنها بدنبال خرده کاری رفتند، بلکه اتحادیه را در مقابل شورا قرار دادند. برخی دیگر، از شورای کارگری فقط تجمع طرفداران خود را درک می کردند و فقط تاجایی در مسیر اتحاد شوراها گام برداشتند که شورا های تحت نفوذ خود ( یعنی اقلیت ناچیزی از شورا های موجود ) را پیرامون سازمان خود جمع کنند و تحت عنوان اتحاد شوراها جا بزنند. در سه سال گشایش انقلابی، عاقبت نه یک اتحادیه پایدار سراسری ساخته شد و نه حتی در یک شاخه از صنعت اتحاد واقعی شوراها شکل گرفت.

در این دوره شکست، البته، امکان احیای مجدد شوراها در کوتاه مدت وجود ندارد. اما، این مطلب بدین معنی نیز نباید تلقی شود که پس اتحادیه می توان ساخت. درست به همان دلیل که شورای واقعی پایدار نمی تواند ایجاد شود، تشکیل اتحادیه های توده ای نیز ممکن نیست. و اگر تناسب قوای فعلی در آینده نزدیک تغییر کند، اتفاقا تشکیل شوراها سریعتر از تشکیل اتحادیه ها در دستور کار قرار خواهد گرفت. بدین ترتیب، امر ساختن تشکیلات دائمی و توده ای طبقه کارگر در دوره کنونی به حوزه فعالیت ترویجی چپ منتقل شده است. و در سطح ترویج توده ای، و در اوضاع مشخص کنونی، شعار " شوراها را احیاء کنید " نه تنها بر شعار " اتحادیه بسازید " ارجحیت دارد، بلکه از لحاظ

بک گرایش راست شبه توده ای ( حول نشریه کارگر و سردبیر آن بابک زهرانی - که بعدها به " حزب کارگران انقلابی " تغییر نام داد ) فقط چهار ماه بعد از قیام و تحول بعدی آن در جهت موضع حمایت از ضد انقلاب آخوندی سرمایه داری در میان طرفداران بین المللی چهارم در ایران ( و حمایت بخشی از بین الملل چهارم از این گرایش و گنجی بخش دیگر ) ضرورت بررسی مجدد پایگاه های نظری و برنامه های گرایش خود ما را اثبات کرد. بعلاوه، ناتوانی خود ما در ایجاد یک سازمان انقلابی واقعا پرولتاری نیز نشان داد که تدارک سیاسی و تشکیلاتی دوره قبلی کافی نبوده است.

( ۱۴ ) - برای بررسی نمونه ای از طرز کار این هسته ها در شرایط فعلی به گزارش یکی از آنان در سوسیالیزم و انقلاب ( شماره دوم، دوره دوم ) رجوع شود.

( ۱۵ ) - در دوران بعد از قیام، ما ایده سازماندهی مستقل پیشگام کارگری را تحت عنوان ضرورت سازماندهی " جناح کارگران مبارز " مطرح می کردیم.

آموزشی برای آماده ساختن پیشگام کارگری در دوره اعتلا بعدی جنبش طبقه کارگر مهم تر است (۱۶) .

پنجم اینکس، بهر حال باید شکل مناسبی برای سازماندهی دائمی پیشگام کارگری در این شرایط خفقان و سرکوب پیدا شود. هر چند که سازماندهی دائمی توده ای ممکن نیست، نمی توان به صرف ترویج ایده شورا اکتفا کرد. باید از طریق سازماندهی پیشگام لااقل امر مداخله دائمی در حرکات اعتراضی و مبارزات جاری توده کارگران و سازماندهی موقتی آن را ( که بتدریج می تواند زمینه را برای سازماندهی دائمی آن نیز فراهم سازد ) ممکن ساخت. این شکل مناسب نه تنها باید متناسب با اوضاع سیاسی جاری باشد ( یعنی ، فشرده ، مخفی و منضبط ) ، بلکه به تجربیات مشخص خود پیشگام نیز مرتبط شود. شکل خاص سازماندهی در هر مرحله را نمی توان از کتب مارکسیستی استخراج کرد. این شکل باید در زندگی واقعی طبقه مطرح شده باشد و در وضعیت مشخص جنبش کارگری نه تنها لازم که ممکن و عملی نیز تلقی شود.

به اعتقاد ما از همان ابتدای دوره کنونی واضح بود که این شکل مناسب نمی تواند چیزی جز کمیته های عمل مخفی کارگران مبارز باشد. کمیته هایی که ( متناسب با تجربه مبارزات شورایی دوره قبل و در تداوم آن مبارزه ) برای هدف خاصی ساخته نمی شوند، بلکه در مورد همه مسائل مطروحه در جنبش کارگری مداخله می کنند ( از مداخله برای سازماندهی تحریم فعال نهادهای دولتی در کارخانه گرفته تا سازماندهی مبارزات اقتصادی و صنفی ) . چنین کمیته هایی نه تنها بر اساس تحلیل مشخص اوضاع سیاسی ضرورت داشتند، بلکه بنقد در برخی واحدهای تولیدی شکل گرفته بودند و تجربه عملی خود مانشان می داد که می توانستند گسترش یابند. آن نیرویی که از کمترین آشنایی بسا مسائل جنبش کارگری برخوردار بود باید درک می کرد ( در واقع ، فقط مشاهده می کرد ! ) که آن بخش از پیشگام کارگری که توانسته بود علیرغم ضربات وحشیانه ضد انقلاب و خیانت همکاران انجمنی ، تسوده ای و اکثریتی آن کماکان در هر کارخانه خود را حفظ کند، اکنون بتدریج خود را در کمیته هایی مخفی سازمان می دهد تا بتواند مبارزات توده کارگران را هدایت کند. این گونه کمیته ها نه با شورای کارخانه یکسان اند و نه با اتحادیه و یا کمیته اعتصاب. شورای کارخانه کمیته ای است منتخب مجمع عمومی کارگران که بدون امکان برگزاری جلسات منظم این مجمع بی معنی خواهد بود. و چنین جلساتی در شرایط خفقان ممکن نیست. اتحادیه، چنانچه توده وسیع کارگران را دربر نگیرد، در واقع، همان بهتر که خود نباشد. و در شرایط خفقان، این نیز عملی نیست. بعلاوه، این کمیته ها را نمی توان هسته مخفی اتحادیه تلقی کرد، زیرا نه شکل مناسبی برای دربر گرفتن توده کارگران اند و نه هدف خود را تشکیل اتحادیه قرار داده اند. کمیته اعتصاب نیز بنابه ماهیت خود هم کمیته ای است موقتی و هم

اهداف محدودتری را دنبال می کند. بهر حال، کمیته اعتصاب باید ارتباط گسترده تری با توده کارگران برقرار کند و در واقع تا اندازه زیادی منتخب آنان باشد. کمیته های عمل کارگران پیشرو، اما، می توانند در شرایط مساعد و در صورت لزوم نقش هر سه نوع تشکل را ایفا کنند. این کمیته ها می توانند هم به عامل موثری برای بسیج کارگران در جهت برگزاری مجمع عمومی در مقاطع مشخص و برای رسیدگی به مسائل مشخص تبدیل شوند، هم اعتصابات مشخص اقتصادی یا سیاسی را رهبری کنند و هم به ترویج دائمی سیاسی در کارخانه دست بزنند.

بنابراین، وظیفه سوسیالیست های انقلابی در دوره کنونی عبارت است از کمک به ایجاد این کمیته ها و هماهنگ کردن آنها ( در سطح منطقه ای و یا در رابطه با شاخه های مشخص صنعت، و عاقبت، در مقیاس سراسری ) و تلاش برای مستقاعد ساختن شان به اتخاذ یک جهت گیری سیاسی واحد در رابطه با مقاومت سراسری در برابر ضد انقلاب و تدارک مبارزه برای سرنگونی نهایی رژیم ( ۱۷ ) .

ششم اینکس، سازماندهی سراسری پیشگام کارگری نمی تواند به اتکا هیچ یک از نیروهای سیاسی چپ به تنهایی تحقق یابد - حتی اگر بپذیریم که هست آن سازمان چپی که به اهمیت چنین وظیفه ای بنقد پی برده باشد. اولاً، حتی بزرگترین سازمان های چپ ( مثلاً فدائیان اقلیت ) از نفوذ قابل ملاحظه ای درون پیشگام کارگری برخوردار نیستند. ثانیاً، رفرمیسم و اپورتو-نیزم بخشی از سازمان های سیاسی مدعی چپ و سکتاریسم بخش دیگر، انزجار عمومی کارگران پیشگام را نسبت به اغلب سازمان های چپ برانگیخته است. ثالثاً، این پیشگام تقریباً در همه جا بدون استثنا، از عناصر عقیدتی پراکنده ای تشکیل یافته است. رابعاً، در هر حال کمیته کارگران پیشرو باید ترکیبی را در برگیرد که بتواند بر توده وسیع کارگران کارخانه اثر بگذارد. کمیته یک دست طرفدار یک گروه خاص جز در سطح رویاهای فرقه گرایان، در میان کارگران پیشگام شکل نخواهد گرفت.

بنابراین، شکل ویژه ای از تاکتیک جبهه واحد کارگری باید بمثابة تاکتیک اصلی چپ انقلابی در مسیر ایجاد و گسترش این کمیته ها و هماهنگ کردن آنها در سطح منطقه ای و سراسری تلقی گردد ( ۱۸ ) . تعرض گسترده رژیم بورژوازی - آخوندی علیه طبقه کارگر روحیه وحدت را در میان توده وسیع این طبقه ( و در نتیجه درون پیشگام آن ) تقویت کرده است. تمایل عمومی طبقه کارگر در جهت چپ تحول یافته است. و هر روز لایه های جدیدتری به مبارزه کشیده می شوند. این شرایط نه تنها نیاز به تشکل واحد سراسری برای دفاع از پرولتاریسا در مقابل تعرض بورژوازی را هرچه بیشتر محسوس ساخته، بلکه برای چپ انقلابی موقعیتی را فراهم آورده است که می تواند با استفاده صحیح از تاکتیک جبهه واحد کارگری به نفوذ گسترده ای درون طبقه دست یابد.

جبهه واحد از بالا، میان آن بخش از چپ که به



مبارزه برای شکل واحد و رزمنده پیشگام متمایز است، می تواند به اهرم نیرومندی برای گسترش جنبش کمیته های کارخانه تبدیل شود. و جبهه واحد ازپائین، میان خود عناصر پیشگام در سطح هر واحد تولیدی، می تواند نیروی فشار موثری برای ترغیب گروه های فرقه - گرای چپ به اتحاد عمل را به حرکت درآورد. با تلاش همه جانبه در جهت ایجاد وحدت رزمنده پیشگام کارگری در کمیته های مخفی، حول یک برنامه عمل انقلابی، امر ایجاد آلترنا تیبو انقلابی کارگری قدم های مهمی به جلو بر خواهد داشت.

**هفتم اینک، تجربه انقلاب اثبات کرد که** هیچگونه بهبود دراز مدت موقعیت طبقه کارگر ( و متحدین آن ) بدون سرنگونی دولت بورژوازی ممکن نیست. بنا - براین، متمرکز ساختن تمام انرژی طبقه کارگر پیرامون مبارزه برای برنامه حداقل و یا مجموعه ای از مطالبات حداقل که بطور تصنعی برجسته شده اند، نه تنها با واقعیات عینی مبارزه طبقاتی در جامعه مشخص امروز ایران منطبق نیست، بلکه توجه طبقه را از این خواست مرکزی منحرف خواهد کرد. باید بطور قطعی و برای همیشه روش برنامه حداقل کنار گذاشته شود.

خود جنبش خود انگیزه کارگری در ایران بنفد از حدود برنامه حداقل فراتر رفته و مطالبات انتقالی ( مطالباتی که تحقق شان مستلزم شکستن چارچوب جامعه بورژوازی است ) را در دستور کار مبارزات روزمره قرار داده است. هر مبارزه ای، حتی اگر برای ابتدایی ترین و جزیی ترین خواست های طبقه آغاز شود، می تواند سرعت بسیاری از خواست های انتقالی را نیز به مسائل جاری و عملی تبدیل کند. در شرایط مشخص مبارزه طبقاتی در ایران کنونی، در واقع، کل مطالبات برنامه انتقالی به برنامه عمل انقلابی تبدیل شده است (۱۹).

سویالیست های انقلابی ( حتی در کوچکترین محافل خود ) باید بدانند که نمی توانند وظایف خود را به تبلیغ و ترویج محدود کنند و باید در مبارزه ( و سازماندهی این مبارزه ) حول تمام خواست های مشخص توده ها شرکت فعال داشته باشند. در این مبارزه، اما، سویالیست های انقلابی بجای برنامه حداقل رفر - میستی مجموعه ای از مطالبات مشخص طبقه کارگر را پیشنهاد می کنند که در کلیت خود قدرت بورژوازی را زیر سوال می برد. به همان نسبت که بخش های هر چه بیشتری از پرولتاریا به مبارزه کشیده شوند، خواست های مشخص اقتصادی و سیاسی آنان به مبارزه برای تسخیر قدرت و کنترل کل اقتصاد تبدیل خواهد شد.

بدین ترتیب، گسترش، تعمیق و وحدت مبارزه حول مطالبات مشخص و بلاواسطه طبقه کارگر می تواند وضعیت تدافعی فعلی را بسرعت به یک وضعیت تهاجمی تبدیل کند. برنامه عمل پیشنهادی سویالیسم انقلابی، بادر نظر گرفتن این نکات، باید از همان ابتدا شامل خواست های انتقالی منطبق با نیازهای فعلی و سطح مبارزات جاری باشد. باید در کنار خواست های حداقل، خواست هایی نظیر افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، بازگردن

دفاتر حساب و کتاب شرکت ها، حق وتوی کارگران در رابطه با مسائل مربوط به سازماندهی تولید در هر کارخانه، کمیون های کارگری برای رسیدگی به قانون کار، تحریم تمام نهادهای رژیم اسلامی، و غیره، نیز منعکس شوند. باید در کنار مطالبات اقتصادی، خواست های عمده سیاسی نیز برجسته شوند ( لغو حکم اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، خاتمه جنگ، آزادی بیان و شکل ... ) .

**هشتم اینک، سرکوب خونین جنبش توده ای در** عین حال معرف اعتلای سیاسی جنبش به سطح مبارزه برای سرنگونی رژیم آخوندی - سرمایه داری بود. فروکش بعدی جنبش توده ای شعار سرنگونی را از مرکز مبارزه سیاسی کنار نرده است. بمحض آنکه تناسب قوای اجتماعی تغییر کند، تحقق این شعار دوباره در مرکز اقدامات توده ها قرار خواهد گرفت. از ظاهر تدافعی مبارزات فعلی نباید خصلت سیاسی اصلی دوره کنونی را نتیجه گرفت. باید در هر مبارزه ای و در هر حرکتی ( چه برای ابتدایی ترین مطالبات، چه علیه جنگ، چه برای دموکراسی ... ) تبلیغ پیگیر ضرورت سرنگونی رژیم ارتجاعی را در مرکز توجه قرار داد.

تجربه جنبش انقلابی علیه رژیم شاه نشان داد که شعار سرنگونی، اما، باید به نحوه سرنگونی، نقش مرکزی پرولتاریا در امر سرنگونی و اهداف این سرنگونی مرتبط شود. همانطور که اتحاد بر سر صرفا شعار سرنگونی عاقبت خمینی را ببار آورد، امروز نیز بی توجهی به نکات مرکزی بالا در بهترین حالات جز امثال رجوی ها و بختیار ها را نتیجه نخواهد داد. بنا براین، تلاش مداوم برای احیاء روش اعتصاب عمومی سیاسی و تبلیغ پیگیر ضرورت استقرار حکومت کارگران و دهقانان و تشکیل مجلس موسسان انقلابی و دموکراتیک متکی بر ارگان های خود سازماندهی توده ای، وظایف سیاسی مرکزی پیشگام انقلابی را تشکیل می دهند. این وظایف اصلی را نمی توان فدای دست آوردهای لحظه ای و جزیی کرد.

(۱۶) - در برخی از شاخه های صنعت (مثلا، متشکل از واحدهای کوچک تولیدی)، البته، ایجاد اتحادیه می تواند حتی در شرایط اعتلای جنبش توده ای موثرتر باشد. اما، اگر شوراهای منفرد کارخانه ها بتوانند در سطح منطقه ای (مثلا یک شهر) متحد شوند، کارگران واحدهای تولیدی کوچک نیز می توانند بواسطه آن سازمان یابند.

(۱۷) - درک اولیه برخی از کارگران پیشرو و محافل سویالیستی درگیر در تشکیل این گونه کمیته ها ( منجمله ما ) در "بنا به کمیته های عمل کارگری" (سویالیسم و انقلاب، شماره اول، دوره اول) منعکس شده است.

(۱۸) - برای بررسی ریشه های تاریخی این تاکتیک در جنبش بین المللی کمونیستی به قطعنامه های کنفرانس چهارم کمیترون (سویالیسم و انقلاب، شماره دوم) رجوع شود.

(۱۹) - برای بحث مفصل تر مفهوم برنامه انتقالی می توان به مقاله "لنین و برنامه انتقالی" (دانشجو و سویالیسم، شماره اول) رجوع کرد. نمونه ای از کاربرد این روش در ایران را می توان در "برنامه عمل انقلابی زحمتکشان" ( از انتشارات حزب کارگران سویالیست - اردیبهشت ۱۳۵۸) پیدا کرد.

در این میان، از لحاظ عملی، مسأله اعتصاب توده‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وضعیت فعلی می‌تواند در هر لحظه‌ای حرکات اعتراضی توده‌ای را در دستور روز قرار دهد. و توده‌ای شدن مبارزه علیه رژیم فعلی، بطور اجتناب‌ناپذیر مسأله اعتصاب عمومی را مطرح خواهد کرد. اعتصاب عمومی سیاسی همانا روش حرکت توده‌ای پرولتاریا است. بعلاوه، خاطره اعتصاب عمومی قبل از قیام بهمین نه تنها هنوز در میان بخش‌های عمده‌ای از توده‌ها زنده مانده است، بلکه دقیقاً بخاطر جو سرکوب و خفقان و تناسب قوای طبقاتی منتج از آن، و در نتیجه، ضرورت اعتصابات گسترده‌تر و اهمیت جلب همبستگی وسیع در هر حرکت اعتصابی منفرد بمثابة پیش‌شرط موفقیت، زمینه‌ساز برای ترویج شعار اعتصاب عمومی و درک ضرورت آن توسط پیشگام و لایه‌های وسیع‌تری از طبقه فراهم آمده است (۲۰).

بدین ترتیب، تبلیغ اهمیت اعتصاب عمومی و ارتباط آن بانحوه مداخله پرولتاریا در امر سرنگونی رژیم از وظایف کلیدی این دوره محسوب می‌شود. مشخص‌ترین گام عملی در جهت مداخله موثر و هدفمند پرولتاریا در شرایط اعتلای مجدد جنبش توده‌ای (و در نتیجه، در دستور روز قرار گرفتن اعتصاب عمومی سیاسی)، اما، عبارت است از گسترش کمیته‌های عمل کارگران پیشرو در کارخانه‌های منفرد و فعالیت مستمر و جدی برای هماهنگ کردن آنها در سطح سراسری. اعتصاب عمومی، البته، صرفاً بخاطر تبلیغات سوسیالیست‌های انقلابی برپا نخواهد شد. اما، هنگامی که شرایط برای آن آماده می‌شود، باید پیشگام پرولتاری نیز برای مداخله در آن آماده باشد و پیروزی آن را تضمین کند.

نهم اینکه، علیرغم چرخش تند تناسب قوای اجتماعی پس از تابستان ۱۳۶۰، نه می‌توان سپری شدن موقعیت عینی انقلابی در جامعه را نتیجه گرفت و نه از امکان رفع بحران اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری ایران صحبت کرد. تثبیت رژیم ضد انقلاب اسلامی در کوتاه مدت غیرممکن است. توده‌ها نیز علیرغم شکست تابستان ۱۳۶۰ به این سادگی دست از مبارزه نخواهند کشید. پیروزی ضد انقلاب هنوز ناپایدار است. غافلگیری جنبش انقلابی به معنای تسلیم شدن آن نیست. در چنین موقعیتی، حتی کوچکترین اعتصاب می‌تواند سر منشأ حرکت نیروهای عظیم باشد. روحیه شورش در میان توده‌ها از میان نرفته است. تحولات چند سال گذشته خوبی صحت این ارزیابی را نشان داده‌اند (۲۱).

نادیده گرفتن اهمیت این شکست، چپ انقلابی را به عسارت پردازی بی‌محتوی و ناچیز جلوه دادن وظایف جاری سوق می‌دهد، و نادیده گرفتن موقعیت عینی انقلابی، خطر تسلیم شدن به وضعیت موجود و دنباله‌روی از عقب‌افتاده‌ترین لایه‌ها را تشدید می‌کند. آنارشیسم

و فرمیزم از امراض دوره حاضرند. "انقلاب کنیم" یا "ببینیم چه می‌شود"، دوروی سکه واحد بی‌توجهی به درس‌های عمده‌این دوره‌اند. بهمین خاطر، تاکید بر ضرورت تدارک عامل ذهنی (سطح آگاهی، مبارزه جویی و سازمان‌یافتگی طبقه و پیشگام آن)، امروزه، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. این تدارک موقعی خواهد توانست به سطح لازم دست‌یابد که از یک طرف، تمام آژیتاسیون چپ انقلابی حول حمله مستقیم به نظام سرمایه‌داری متمرکز شده باشد، و از طرف دیگر، کلیه شعارها و تاکتیک‌های آن براساس ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از سیر تحول موقعیت عینی انقلابی فعلی به ذهنیت پیشا انقلابی اجتناب‌ناپذیر آتی بنا شوند.

اهداف سازمانی سوسیالیست‌های انقلابی در دوره کنونی را نمی‌توان به رشد تدریجی هسته‌های سوسیالیستی و کمیته‌های کارخانه خلاصه کرد، بلکه باید تدارک نبردهای آتی را در تمام فعالیت‌های جاری در مد نظر داشت. بطور کلی، در شرایطی که تداوم موقعیت عینی انقلابی وجه مشخصه اصلی اوضاع سیاسی را تشکیل می‌دهد، سوسیالیسم انقلابی باید نیرویی تهاجمی باشد. هرچند که در سطح جنبش توده‌ای، در حال حاضر، فراتر رفتن از اقدامات تدافعی بعید به نظر می‌رسد.

بدین ترتیب، تدارک سازمان‌های نظامی کارگری از طریق آماده‌سازی عملی پیشگام (شناسایی عناصر و دستجات سرکوبگر ضد انقلاب، تشکیل گروه‌های مخفی دفاع از خود کارگری، تدارک نقشه‌های دفاعی برای مقابله با حملات احتمالی نیروهای سرکوبگر در حرکات اعتراضی توده‌ای، ارباب‌عناصر حزب‌اللهی در کارخانه‌ها و محلات...) و از طریق آماده‌سازی نیروهای مسلح (کمیته‌های سربازی، کمیته‌های مقاومت در محلات...) نباید در دوره فعلی فراموش شود.

### برداشت‌های مختلف چپ

سیر رویدادهای چهار سال گذشته صحت و اهمیت درس‌های فوق‌رانشان داده است. با این وجود، اغلب رهبران گروه‌های عمده چپ هنوز هم این نکات را قبول ندارند. لاقلاً، نه‌همه این نکات را الزاماً بمنزله درس‌های مهم تلقی می‌کنند و نه به ارتباط میان‌شان اعتقاد دارند. برخی شاید اصل نیاز به درس‌گرفتن را هم رد کنند. اما، در هر حال، هرکدام به شیوه خاص خود در باره هر یک از این نکات مطالبی گفته‌اند و مواضعی اتخاذ کرده‌اند. بررسی کنیم و کنترل کنیم که چه گفته‌اند و چه کرده‌اند و تجربه‌زنده مبارزه طبقاتی هرکدام نظر صحت گذاشته است. و از این طریق، بعلاوه، خود این نکات روشن‌تر خواهند شد.

## فقدان حزب پیشتاز طبقه کارگر

درباب بحران رهبری پرولتاریا و ناتوانی چپ در اتخاذ اقدامات مؤثر برای رفع آن به تفصیل بحث شده است (۲۲). کافیتا اشاره شود که امروز بجز رهبران این گروه‌های مدعی رهبری پرولتاریا کس زیادی باقی نمانده که به وجود بحران عمیق چپ اعتراف نکند. خود این رهبران نیز، تقریباً بدون استثناء، نتوانسته‌اند بیش از اقلیتی از اعضاء سابق خود را متقاعد و متعهد نگهدارند. اغلب، با مقداری دستکاری در مواضع قبلی، مساله راحل شده تلقی می‌کنند. این توهّم چندان هم ضعیف نیست. علت پایداریش، اما، شکل نگرفتن یک آلترناتیو جدی انقلابی است.

گرایش‌های انتقادی منشعب از سازمان‌های سنتی که در اوائل این دوره شکل گرفتند، عمدتاً یا چون جرقه لحظه‌ای درخشیدند و ناپدید شدند، یا خود به عوام‌مل جدیدی در تشدید بحران مبدل گشتند و با غرق در خرده‌کاری و محفل کاری بجای پرداختن به وظایف عمده این دوره علائق شخصی و مشکلات ذهنی خود را در مقابل مبارزه طبقاتی قرار دادند. آنچه مسلم است، تحول بعدی این گرایش‌ها، بطور کلی (و نه در تک موارد) به نفع بقای چپ سنتی تمام شد. البته، هنوز هستند بسیاری که صورانه برای بازسازی چپ انقلابی تلاش می‌کنند. اما، در کنار با تلاق متعفن که از جمع این عناصر با اصطلاح انتقادی شکل گرفته و هرروز تازه ترین انحراف روشنفکران بی‌مایه خرده بورژوا را به "گنجینه" قبلی می‌افزایند و جز وسیله‌ای در دست چپ سنتی برای توجیه وجود خود نیست، این عناصر نتوانسته‌اند راه چاره‌ای جدی جستجو کنند (۲۳).

تنها محصول این دیالکتیک تداوم سنن نادرست و ناروشنی روش نو عبارت است از دست نخوردگی تناسب قوای طبقاتی و حتی و خامت آن در چهار سال گذشته. چپ انقلابی هنوز ناچیز و ضعیف است. چرخش قابل ملاحظه‌ای جز در سطح شعار در توجهات کل چپ به مسائل عمده جنبش کارگری مشاهده نمی‌شود. گرایش‌های رفرمیستی ورشکسته نه تنها جان دوباره یافته‌اند کوه تقویت شده‌اند، و آلترناتیوهای بورژوایی رنگارنگ کماکان دست بالا را دارند. مقصر این وضعیت را نباید در میان عناصر ناروشن بریده از چپ سنتی جستجو کرد. سازمان‌های سنتی و در میان شان بویژه سازمان فدائیان که در هر حال سهم عمده‌ای از محاسن و معایب چپ ایران را بدوش می‌کشد، در ایجاد این وضعیت نیز مقصر اصلی هستند.

مباحثات پیش‌کنگره سازمان فدائیان (پائیز ۱۳۶۰) نشان داد که تمایل به درس‌گیری از گذشته در میان فدائیان قوی است. اما، اکثریت رهبری این سازمان حق گرایش را برسمیت شناخت و بدینوسیله بحای

دامن زدن به مباحثات سالم درونی و کمک به اعتدالی نظری و تحول برنامه‌ای کل سازمان و در نتیجه تأثیر گذاری بر کل چپ، توسل به شیوه‌های تشکیلاتی برای حذف نظریات اقلیت را برگزید. این شیوه نه تنها انحطاط بعدی بخش عمده‌ای از همین اقلیت را سبب شد، بلکه بخش عمده‌ای از مبارزین چپ را که پیرامون این سازمان متشکل شده بودند نیز متلاشی کرد. شکل نگرفتن مبارزه سیاسی درونی در میان فدائیان در چهارسال پیش، امروزه اثرات خود را نشان می‌دهد. بخشی به محفل بازی و روشنفکرمانی تمایل پیدا کرده است. بخش‌های بیشتری بطرف حزب توده رفته‌اند. و بخشی دیگر طرفدار جمهوری دموکراتیک اسلامی شده است.

رهبری فعلی این سازمان، اگر چه تحت تأثیر تجربه انقلاب اصلاحاتی چند در نظریات قبلی خود را پذیرا شده (تاکید بر ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزینی آن با قدرت شورایی، تأکید بر اهمیت برخی خواست‌های انتقالی در برنامه عمل فعلی مثل کنترل کارگری، و جهت‌گیری هرچه بیشتر بطرف پرولتاریا...)، اما، با حفظ کم و بیش تمام معایب و مشکلات عمومی نظری و برنامه‌ای خط ۲ خود را در تناقضات لاینحلی گرفتار کرده است (دفاع سرسختانه از ایدئولوژی استالینیستی، سوسیالیستی دانستن شوروی و اقرار آن، رها نکردن تز انقلاب دموکراتیک، چشم امید دوختن به وحدت با کل خرده بورژوازی، رها نکردن برنامه حداقل...).

بعلاوه، رهبری این سازمان، بجای هدایت مداخلات جدی طرفداران خود در مبارزات جاری و تلاش دائمی برای سازماندهی این مبارزات، سیاست پروپاگاندا دیزیم ناب را اتخاذ کرده و چشم انتظار تکرار تاریخ و روی آوردن مجدد توده‌ها به فدائیان است. بهمین خاطر، بحای متمرکز کردن تمام انرژی خود در مسیر پرداختن به مسائل و وظایف اصلی چپ، بخش عمده‌ای از تلاش خود را متوجه حذف رقبای هرچند فرعی درون "طیف فدایی" ساخته است.

حزب کومه‌له - اتحاد مبارزان کمونیست را فقط

(۲۰) - لازم به یادآوری است که شعار اعتصاب عمومی در چندماه بلافاصله قبل و بلافاصله بعد از آغاز سرکوب گسترده جنبش توده‌ای از جنبه‌های تهییجی نیز برخوردار بود.

(۲۱) - بحث درباره ماهیت دوره کنونی قبلاً به تفصیل انجام گرفته است. مثلاً، به "پاسخی به نقد راه فدایی" (سو - سیالیزم و انقلاب، شماره سوم، دوره اول) رجوع شود.

(۲۲) - به مقاله "روشنفکران چپ و بحران چپ" رجوع شود (سوسیالیزم و انقلاب، شماره دوم، دوره دوم).

(۲۳) - البته، به اعتقاد ما هنوز برای قضاوت نهایی زود است. تلاش‌های بسیاری جریان دارند که می‌توانند به نتایج مثبت و ارزنده‌ای منجر شوند. ناگفته نیز نماند که سرنوشت این تلاش‌ها همگی به سرانجام مبارزه برای ایجاد گروه‌بندی جدیدی از انقلابیون سوسیالیست بستگی خواهد داشت. یعنی، درکمال فروتنی، به سرنوشت پروژه سوسیالیزم و انقلاب!

می توان بواسطه تشتت کامل طیف خط ۳ و اشبات ور - شکستگی عمومی این طیف توضیح داد. اتحاد مبارزان کمونیست توانست در شرایط ازم پاشی سازمان پیکار و رزمندگان از یک طرف و انحطاط تقریباً کامل رنجبران، توفان و اتحادیه کمونیست ها از طرف دیگر، و بواسطه ملغمه ای از رادیکالیزم صوری و سکتاریزم ماوراء چپی، بخشی از بازمانده های خط ۳ را بازسازی کند و بدنبال متقاعد کردن کومه له با نوشتن چند قطعنامه خود و کومه له را دچار این توهم سازد که حزب کمونیست ایران را ایجاد کرده اند. این ملغمه، اما، در واقع چپیزی جز استالینیزم "دوره سوم" (استالینیزم در دوران زیگزاگ به چپ: ۳۳-۱۹۲۸) نیست و غلیبرغم برش ظاهری از استالینیزم و ماژوئیزم (آن هم به روش قطره چکانی برای قبولاندن به پایه ها)، نخواهد توانست از تناسل قضات خط ۳ رها شود (۲۴).

رهبری این گروه به درستی وجود سوسیالیزم در شوری را انکار می کند، اما، درعین حال، بخاطر عدم برش از تز سوسیال امپریالیزم از درک اوضاع بین المللی و اتخاذ جهت گیری صحیح در مبارزات طبقاتی عاجز است. تضمینی نیست که چون سایر جریان های خط ۳ این گروه نیز در دام آنتی شورویزم راست گرفتار نشود. و از جدیت رهبران این جریان همین بس که اعلام حزب کرده اند (و حتی "حزب کمونیست ایران")، بدون آنکه قبلاً مواضع خود را در باب مسأله ای به اهمیت ماهیت طبقاتی دولت شوروی به بحث گذاشته باشند. این "جدیت" را در مورد سایر مسائل عمده تئوریک و پروگراماتیک نیز مشاهده می کنیم. همه کمونیست های ایران برای ایجاد حزب کمونیست تلاش می کنند. اما، آیا می توان خود را حزب کمونیست نامید و حتی در دوجمله توضیح نداد که چرا اولین حزب کمونیست ایران از میان رفت؟ چرا انترناسیونال کمونیستی به انحطاط کشیده شد؟ و اساساً چرا انقلاب اکتبر به شوروی امروز انجامید؟

برنامه این گروه نه بریک تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه ایران استوار شده و نه متکی بر تجربیات جنبش جهانی کارگری است. و علیرغم ادعاهای پرلوف و گزاف درباب برش از "پوپولیزم"، نه از مفهوم انقلاب مرحله ای (مرحله اول = جمهوری دموکراتیک با ماهیت طبقاتی نامعلوم؟! ) بریده اند و نه از روش برنامه حداقل. رهبران این سازمان همه را به پیوستن به حزب خود دعوت کردند (حتی رنجبران!)، اما، تا به امروز، از پذیرش اولین اصل حزب انقلابی طبقه کارگر یعنی دموکراسی کارگری (پذیرش حق گرایش) طفره رفته اند (۲۵). دوسال پس از تاسیس حزب، این جریان نه هنوز به آن حداقل لازم تدارک نظری و برنامه های دست یافته و نه توانسته است از نفوذ سازمانی سیاسی قابل ملاحظه ای درون پیشگام کارگری برخوردار شود. و تاثیر آن برکل چپ عملاً ناچیز بوده است. تنها علت پابرجایی آن، بقای سازمان زحمتکشان کردستان است، و در تحلیل نهایی، سرنوشت آن به تداوم این سازمان

گروه خورده است. سرنوشت جنبش انقلابی در کردستان، اما، خود به سرنوشت جنبش کارگری در ایران وابسته است که مسائل و وظایف آن، دقیقاً بخاطر تشکیل چنین حزبی، از حیثه درک رهبران این جریان خارج شده است.

"راه کارگر" با تشکیل "سازمان انقلابی کارگران ایران" و آنچه خود "مرزبندی قاطع" بنا سوسیالیزم خرده بورژوازی می داند، بظاهر اشتباهات گذشته را اصلاح کرده است. در واقع، اما، از هیچ یک از انحرافات اساسی (خرده بورژوازی) خط ۲ برش نکرده است. این جریان کماکان خواهان حفظ "بلوک دموکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شهر و روستا" ست و با همین بلوک "سازمان دادن قدرت دولتی" و "گذار بی وقفه به سوسیالیزم" را بمنابه "هدف استراتژیک" مبارزات پرولتری دنبال می کند. این، اما، همان تعریف سوسیالیزم خلقی است! میانجی "رویزیونیزم خروشچی" را در "مشی استالین" می داند، اما اعتقاد دارد که استالین معرف "تداوم بلشویزم" و "شاگرد وفادار لنین" (و گاهی شاگرد "پولادین" لنین) بود. تجربه انقلاب اخیر خود ما، لاقبل، بوضوح نشان داد که دولت شوروی با چه صراحتی حاضر است بخاطر منافع تنگ نظرانه ناسیونالیستی خود به یک انقلاب خیانت کند، اما، راه کارگر هنوز درباب ضرورت "اتحاد با اردوگاه سوسیالیزم" قلم می زند. تنها تفاوت با حزب توده در اینست که راه کارگر در عین "اتحاد" خواهان حفظ "استقلال کامل" خود نیز هست. حزب توده نیز ۴۰ سال پیش همین را می گفت. صرفاً تجربه تلخ زندگی اشبات کرد که "اتحاد" بنا دولت شوروی یعنی "اتحاد" اسب و اسب سوار. راه کارگر، در اولین گام خود در راه حفظ این "استقلال کامل"، ضرورت ایجاد بین الملل جدید را نفی کرده است! مگر می توان بدون رضایت "اردوگاه سوسیالیزم" بین الملل جدید ساخت؟!

برش از سوسیالیزم خلقی بدون برش از مرکزباز- تولید روزمره آن آکادمی مارکسیزم لنینیزم مسکو و بدون برش از پدر معاصر آن استالین به همین سناقضات می انجامد. بدین ترتیب، آنچه در ارزیابی های جدید راه کارگر از اهداف مبارزات فعلی و ابزار تحقق این اهداف مثبت به نظر می رسد (ضرورت چرخش بطرف پرولتا-ریا، روش کار توده ای، مبارزه با سکتاریزم...)، درکنار پافشاری آن بر ضرورت حفظ ایدئولوژی استالینیستی و تمام انحرافات ناشی از آن (بلوک طبقاتی با خرده-بورژوازی و راه رشد غیر سرمایه داری در اتحاد با شوروی) نه تنها بی معنی که به ضد خود یعنی تعمیق هرچه بیشتر انحرافات گذشته تبدیل می شود. راه کارگر پارا بمراتب عقب تر از خط ۲ قرار داده و هرگونه مخالفتی با "اردوگاه سوسیالیستی" را "مبین انحرافات ناسیو-نالیستی خرده بورژوائی در عصر کنونی" قلمداد کرده است. بدین ترتیب، در واقع، فقط به خط ۱ ۱/۲ تبدیل شده است (۲۶).

حزب انقلابی طبقه کارگر دستکم از میان چینی-جریاناتی شکل نخواهد گرفت. این جریانات ظاهراً عمده چپ‌فعلی مانده‌تنها علائمی درجهت جدی گرفتن وظایف مرحله کنونی یعنی مرحله تدارک حزب انقلابی - بروز نداده‌اند که اصولاً به ضرورت چنین مرحله‌ای اعتقاد ندارند و به نقد حتی چندین مرحله بعدی را نیمنظر توهمات و تناقضات خود پشت سر گذاشته‌اند. هنگامی که نظریات این سه جریان در رابطه با مسائل و وظایف جنبش کارگری در وضعیت کنونی را بررسی کنیم، مشاهده خواهیم کرد که هر سه از تشخیص درست مرحله مشخص حزب سازی در ایران کنونی (یعنی اولین وظیفه یک مارکسیست) عاجزند و بهمین خاطر حتی قادر به انجام آنچه خود ادعا می‌کنند، نیستند.

### استقرار سوسیالیزم در جنبش کارگری

کمرکسی، منجمله از این سه جریان، با ضرورت این استقرار مخالف است. فدائیان (از بعد از انشعاب از اکثریت) بارها از ضرورت تشکیل "هسته‌های سرخ کارخانه" بمانابه "واحد پایه‌ای سازمان پرولتری" و بمنزله "اساسی ترین نوع شکل مخفی کمونیستی در کارخانه" صحبت کرده‌اند. حزب، بطور مرتب، درباره ضرورت "تکثیر حوزه‌های حزبی در میان پرولتاریا" مقاله منتشر کرده است. راه کارگر نیز شاید بیشتر از همه بر ضرورت "استقرار در جنبش کارگری" پافشاری کرده است. این، البته، بخودی خود بسیار مثبت است. اما، دو ایراد عمده به هر سه جریان وارد است.

اول اینکه، از گفتن تا عمل کردن فاصله زیاد است و معمولاً اگر قصد جامعه عمل پوشاندن به گفتار در کار نباشد، با گفتن بیشتر پر می‌شود. پس از دوره‌ای از گفتن، اما، یک جریان جدی باید کارنامه عملی خود را نیز ارائه دهد (چه مثبت و چه منفی)؛ ترکیب اجتماعی سازمان‌های سوسیالیستی تا چه اندازه عمدتاً خرد بورژوازی به عمدتاً پرولتری تبدیل شده است؟ تا چه اندازه در ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در واحد - های عمده تولیدی موفقیت داشته‌ایم؟ هیچ کس چینی-کارنامه‌ای ارائه نداده است. در عوض، همه گروه‌ها با تکرار مکررات و هربار تعیین وظایف جدید عملی برای هسته‌هایی که خود عملی نشده‌اند و هربار جدل با دیگران بر سرالگوی درست یا نادرست‌شان که خود از حد حرف فراتر نرفته‌است، بخش عمده‌ای از انرژی لازم برای عملی کردن چرخش به صنعت را به هدر داده‌اند.

ایراد اصلی، اما، جای دیگری است. از آنجا که هر سه جریان خود را تنها سازمان راستین طبقه کارگر می‌دانند (چه خود بگویند و چه نگویند، چه در حال حرکت "بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر" باشند و چه در آستانه "جشن دومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست")، طبعاً، هنگامی که می‌گویند "هسته‌های سرخ کارخانه"

یا "حوزه‌های حزبی" و یا "سلول کارگری"، در واقع، هدفی جز واحدهای سازمانی وابسته به خودشان و متشکل از هواداران خودشان را در مد نظر ندارند.

در مورد حزب کومه‌له - سهند این امر البته بدیهی است. بدنبال "طرح برنامه حزب" (یعنی مقدمات) و تصویب آن توسط کومه‌له. (یعنی ابزار)، حزب در عالم توهمات ساخته شده است. پس، آنچه باقی می‌ماند همانا ساختن آن در واقعیت است. بنابراین: "تکثیر حوزه‌های حزبی". همین مطلب بخودی خود پوچی ادعاها را اثبات می‌کند. حزب را می‌سازند که مبارزه را سازمان دهند، اما، کومه‌له و سهند حزب ساخته‌اند که حزب را بسازند! بجات می‌توانیم بگوئیم که نفوذ این حزب دستکم در میان پیشگام پرولتری در تهران و اهواز (یعنی دو مرکز عمده پرولتاریای صنعتی) حتی از ما هم کمتر است. و ما حتی آنقدر نیستیم و آنقدر تدارک ندیده‌ایم که بتوانیم ادعا کنیم هیات تحریریه یک نشریه انقلابی کارگری را واقعاً ساخته‌ایم (تا چه رسد به حزب کمونیست ایران). این را باور نکنیم، واقعیت مسلم‌تر این است که این حزب در میان کارگران سوسیالیست در سراسر ایران بمراتب کمتر از راه کارگر و دود چندان کمتر از فدائیان طرفدار دارد. بنابراین، محاسبه اینکه این حزب به تنهایی در چندسال آینده موفق به ایجاد چند حوزه حزبی "در میان پرولتاریا" خواهد شد، از حساب دو دو تا مشکل تر خواهد بود (مگر اینکه "در میان" را عرفانی تفسیر کنیم: برای "اهل عشق"، ارتفاعات کردستان و دبیرستان‌های شمال تهران نیز می‌تواند معانی دیگری داشته باشد).

(۲۴) - گویا ترین نمودار این تناقضات همانا ناروشنی ریشه‌های تاریخی و ایدئولوژیک این جریان است. مگر می‌توان مدعی طرفداری از طرح ایجاد بین الملل جدید انقلابی شد ولی روشن نکرد که از لحاظ تاریخی به کدام یک از گرایش‌های عمده بین المللی نزدیکی هست؟ حزبی که یک شبه، بدون بحث و نوشته، آنهم بخاطر فرمان از بالا آنتی استالین بشود و عکس‌های استالین را از در و دیوار مقرهای کردستان پائین کشد، چرا فردا همین کار را با دیگران نکند؟

(۲۵) - این حزب قبل از گذشتن از مرحله "استقرار رژیم دموکراتیک" انقلاب سوسیالیستی را غیرممکن می‌داند، اما اعضاء خود را از بهره‌برداری از چنین رژیمی در درون حزب محروم کرده‌است. و این در شرایطی است که حتی دو سال پس از تاسیس حزب هنوز بسیاری از مسائل کلیدی و مورد مشاجره در سطح جنبش بین المللی را به سکوت برگزارد کرده است. اگر براین مسائل اختلافات اساسی وجود داشته باشد، بر سر این حزب چه خواهد آمد؟ پاسخ اولیه این سوال را در واکنش رهبران این حزب به نظرات مخالف به نقد دریافت کرده‌ایم: حذف بوروکراتیک (به سند رفیق کشمیری در سوسیالیزم و انقلاب شماره دوم و به نحوه برخوردشان به رفقای ایتالیای رجوع کنید).

(۲۶) - به اعتقاد ما لغزیدن تدریجی راه کارگر به موضع پذیرش حزب توده و اکثریت در "اپوزیسیون" تصادفی نیست.

بحران کنونی چپ انقلابی و تشتت و پراکندگی پیشگام سوسیالیستی کارگری ( و یا به عبارت دیگر، مرحله فعلی تدارک حزب طبقه کارگر )، در عین حال بدین معنی است که هرسته سوسیالیستی که یکی از گروه‌های موجود بتواند در کارخانه‌ای بسازد ( و واقعا بسازد ! )، فقط اقلیت ناچیزی از کارگران سوسیالیست و انقلابی را دربر خواهد گرفت. تشکیل این گونه هسته‌ها نه تنها کمکی به تدارک وحدت اصولی کارگران انقلابی نمی‌کند، بلکه تشتت و پراکندگی را تثبیت خواهد کرد. تشکیل موفقیت آمیز هسته‌های طرفدار گروه‌های مشخص فعلی در کارخانه‌ها مشخص فعلی یا به معنای ایجاد چندین هسته بی‌یال و دم و اشکم است که حتی جمعا هم نخواهند توانست کل پیشگام سوسیالیستی کارگری را متشکل کنند و از عهدده هیچ یک از وظایف خود برآیند و یا به معنای اتلاف بخش عمده انرژی کارگران سوسیالیست در تکرار رقابت گونه حرکات جزئی یکدیگر است. در هر حال، مطابق هیچ تفسیری نمی‌توان این کار را استقرار سوسیالیسم در جنبش کارگری قلمداد کرد.

در مرحله تدارک حزب انقلابی طبقه کارگر نمی‌توان روش‌هایی را بکار گرفت که فقط در مرحله وجود آن معنی دارند. خود نحوه استقرار سوسیالیسم درون طبقه کارگر در مرحله فعلی می‌تواند تشکیل حزب انقلابی بی‌پرولتاری را برای مدت‌های مدید به تعویق بیندازد. همانطور که دهها سال بنقد از دست رفته است.

حزب تصنعی البته بطور تصنعی نیز مستقر خواهد شد. اما، فدائیان و راه کارگر که بظاهر می‌پذیرند امر تشکیل حزب انقلابی پرولتاریا هنوز در مقابل ماست، هنگامی که روشی مشابه رادنیال می‌کنند، فقط اسباب تعجب‌اند، اگر حزب انقلابی طبقه کارگر هنوز شکل نگرفته است، این در عین حال نشان می‌دهد که پیشگام انقلابی واقعا موجود نیز پراکنده است. هیچ گروهی نه می‌تواند ادعا کند که بنقد بخش تعیین کننده‌ای از پیشگام را سازمان داده است و نه اینکه تمام حقایق لازم را در برنامه خود گنجانیده است. اما، این دو گروه کماکان اصرار دارند که سازماندهی سوسیالیستی پرولتاریا را در چارچوب محدود عقیدتی و تشکیلاتی خود قالب بگیرند.

شاید این دو جریان چنین می‌پندارند که رشد تدریجی بعدی آنها به تشکیل حزب خواهد انجامید. پس به نقد نطفه اولیه حزب آینده را تشکیل داده‌اند. در این صورت، دیگر این همه جنگ و جدال با حزب کومه‌له و سهند چه معنی دارد؟ اگر قرار باشد حزب کمونیست ایران حول برنامه یکی از این دو جریان ( پس از مدتی تلاش و رشد ) ساخته شود، پس فقط در رقابت با خط ۳ عقب افتاده‌اند. کومه‌له و سهند صرفا زودتر از این دو ب فکر اعلام آن افتادند.

به عقیده ما هیچ گونه تضمینی نیست که حزب انقلابی طبقه کارگر بتواند بوسیله یکی از این سه جریان

( آنهم به تنهایی ) ساخته شود. بنابراین، باید امر استقرار سوسیالیسم در جنبش کارگری را در چارچوب دیگری به پیش برد. اگر جریانات سوسیالیستی فعلی منافع فرقه‌ای خود را در برابر منافع کل پیشگام سوسیالیستی قرار ندهند، باید بپذیرند که برای ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌ها چارچوبی غیر از محدوده اعتقادات خاص آنها ضرورت خواهد داشت. این تنها روشی از "استقرار" سوسیالیسم است که وحدت اصولی پیشگام انقلابی و بنیاد حزب انقلابی طبقه کارگر در آینده را تدارک خواهد دید. نپذیرفتن این روش فقط معرف فرقه گرایی است و بس.

تجربه هرچند محدود خود ما نشان می‌دهد که می‌توان در کوتاه مدت در بسیاری از واحدهای عمده تولیدی هسته‌های سوسیالیستی کارگری را ایجاد کرد. کارگران سوسیالیست و متقاعد به ضرورت تشکل کم و بیش در همه کارخانه‌ها و به تعداد کافی برای آغاز کار وجود دارند. اما، این توهم محض است اگر تصور شود که می‌توانند در طرفداری از سازمان خاصی در چپ فعلی ایران متحد شوند. مدت‌ها آموزش، بحث و تجربه عملی لازم است تا این هسته‌ها بتوانند به هسته‌های منجم انقلابی و واحدهای پایه‌ای حزب انقلابی آینده تبدیل شوند. بسا اعلام حزب ( و یا نطفه حزب ) نمی‌توان این فاصله را پر کرد. خود حزب فقط پس از دوره‌ای از فعالیت این هسته‌ها و پس از تشکیل تعدادی صدها برابر بیشتر از تعداد موجود می‌تواند شکل بگیرد. گرایش‌های فعلی، اگر فرقه‌گرا نیستند، باید فقط بمثابه یکی از چند گرایش فعال در این هسته‌ها عمل کنند - همراه با حفظ استقلال خود بمثابه یک گرایش اعلام شده و مشخص.

بعقیده ما، علی‌رغم اعتشاش نظری فعلی در طیف سوسیالیستی می‌توان به ممیزه‌ها و اصول مشخصی برای تشکیل این هسته‌ها دست یافت. خود تجربه انقلاب برای بسیاری از کارگران آگاه چارچوب اولیه چنین هسته‌هایی را روشن کرده است. ممکن است، اما، با برداشت از نکات اصلی این چارچوب توافق نشود و یا برداشت ما اساسا درست نباشد. جایز است، البته، بازاست. اما، تاکنون هیچ جریانی (منجمله سه جریان فوق) نه پیشنهاد دیگری (جز اینکه: به ما پیوندید!) ارائه داده و نه به نقد جدی پیشنهادات ما مبادرت ورزیده است. دلیل این کمبود نیاز به گفتن ندارد. هیچ کدام هنوز حتی درس اول انقلاب و شکست رانپذیرفته اند و همه کماکان سرنوشت پرولتاریا را به رشد بعدی فرقه خود گره زده‌اند.

آن جریانی که ادعا می‌کند خواهان "مبارزه ایدئولوژیک علنی" است ( مثلا فدائیان ) و یا "مبارزه بافرقه گرائی ایدئولوژیک" را کلید حل مساله هژمونی پرولتاریا در انقلاب قلمداد می‌کند ( مثلا، راه کارگر )، اما، در عمل همان می‌کند که کومه‌له و سهند کردند، صرفا نشان می‌دهد که چندی بعد بطور رسمی نیز این تشابه در روش را اعلام خواهد کرد: با اعلام حزب کمو -

نیست شماره ۲ و شماره ۳... درغیراین صورت، باید از پذیرش ضرورت ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌ها این نکته ساده را نیز می‌فهمید که نه تنها صفوف خود را بروی بحث چارچوب این هسته‌ها باز کنند، بلکه خود به نیرویی برای سراسری کردن این بحث در کل چپ تبدیل شود. پس از چهار سال، هنوز حتی اصل عدم وابستگی این هسته‌ها به یک گروه خاص به بحث گذاشته نشده است. نتیجه اینک، هنوز چون همیشه، چپ سوسیالیستی در طبقه کارگر ریشه ندارد.

## سازماندهی مستقل پیشگام کارگری

وظیفه چپ در این ارتباط روشن تر است: سازماندهی مستقل و سراسری پیشگام کارگری در کمیته‌های مخفی کارخانه. اما، نباید توقع داشت که از این سه جریان عاقبت پاسخ صریحی دریافت خواهیم کرد. قبل از هر چیز باید گفت هیچ کدام تعریف روشنی از مفهوم پیشگام نیز ارائه نداده‌اند: منظور از "پیشگام کارگری" چیست؟ تفاوت آن با پیشگام سوسیالیستی (پیشگام انقلابی) از یک طرف و با توده کارگران از طرف دیگر در چیست؟ پاسخ به این پرسش‌های ابتدایی مهم است، زیرا مشاهده می‌کنیم که در دست این سه جریان تفاوت میان سازماندهی هسته‌های انقلابی سوسیالیستی، کمیته‌های کارگران پیشرو و تشکیلات توده‌ای اغلب فراموش می‌شود. گاهی کارگران پیشرو در توده کارگران منحل می‌شوند و گاهی در حوزه‌های حزبی. بدین ترتیب، حلقه رابط میان پیشگام سوسیالیستی و مبارزات توده‌ای حذف می‌شود.

در میان جریان‌های چپ شاید به نظر برسد که فدائیان بیشتر از دیگران به اهمیت سازماندهی مستقل پیشگام پی برده باشند. اما، درک فدائیان از "پیشگام" راهمی می‌دانیم: هواداران سازمان که به تشخیص رهبری هنوز صلاحیت عضویت را ندارند! در تمام دوران فعالیت‌های توده‌ای انقلابی، سازمان فدائیان وظایف تشکیلاتی خود را به گسترش سازمان هواداران خود خلاصه کرده بود: در یک طرف سازمان و هواداران آن و در طرف دیگر توده‌ها. پیشگام اگر هوادار فدائیان نبود، پیشگام محسوب نمی‌شد. گاهی در ادبیات فدائیان مقوله "کارگران مبارز" نیز مشاهده می‌شد. ظاهراً، این چیزی است بالاتر از توده کارگران و پائین تر از کارگران پیشرو. اما، نزد فدائیان این مقوله صرفاً واژه‌ای بود انعطاف پذیر که گاهی برای اشاره به هواداران سازمان‌های دیگر و گاهی برای توصیف همه کارگران در حال مبارزه بکار گرفته می‌شد.

چند ماه پس از انشعاب از اکثریت، فدائیان مقوله‌ای تحت عنوان "هسته‌های سرخ کارخانه" را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. این هسته‌ها قرار است واحدهای پایه‌ای خود سازمان باشند و "پیوند مستقیمی"

میان سازمان و توده کارگران برقرار کنند (کار، ش ۸۱، آبان ۵۹). پس، ظاهراً، تشکیلات "کارگران پیشرو" بی معنی است. اما، بتدریج دوباره "اعلامیه‌های کارگران پیشرو" صفحات کار را پر می‌کنند (بویژه از بهمن ۵۹ به بعد). بدین ترتیب، عاقبت معلوم نمی‌شود کانال "پیوند مستقیم" سازمان با توده‌ها چیست. در عمل، کارگران پیشرو همان هواداران اند و هسته‌های سرخ همان سازمان دهندگان این هواداران. به همین سادگی، اما همین سادگی اغتشاش می‌آفریند:

پس از یورش ضدانقلاب، تشکیلات "کارگران پیشرو" که تقریباً بطور کامل علنی بود، بتدریج از میان می‌رود. در کنگره سازمان از بازمانده‌های همین عناصر علنی خواسته می‌شود که به سازماندهی کمیته‌های اعتصاب مخفی بپردازند (برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی) (کار، ش ۱۴۲، دی ۶۰). و از آن زمان تا به امروز، تنها شکلی از تشکل غیرحزبی کارگران که توسط فدائیان پیشنهاد شده همین است. با این تفاوت که همگام با کاهش تدریجی هواداران سازمان، معیار عضویت در این کمیته‌ها گل و گشادتر می‌شود.

چند ماه پس از کنگره، "کار" توضیح می‌دهد که کمیته اعتصاب "در آغاز از پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر کارگری در درون کارخانه‌ها تشکیل می‌گردد" (ش ۱۵۳، تیر ۶۱). قاعدتاً، "پیشروترین و آگاه‌ترین" همان اعضای "هسته‌های سرخ" هستند. اما، خیر: "نباید تصور کرد این کمیته‌ها تنها از رفقای هوادار خط و مشی سازمان و یا کارگران هوادار دیگر گروه‌های م - ل تشکیل خواهند شد. بلکه بالعکس... باید دربرگیرنده تمام کارگران با گرایش‌ها و اعتقادات سازمانی مختلف باشند که در جهت برانداختن رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند" (همانجا).

بدین ترتیب، بازمانده‌های "کارگران پیشرو"، به اضافه عناصر هوادار سایر سازمانهای م - ل (که مطابق ملاحظات تاکتیکی فدائیان می‌توانند در هر آن تغییر کنند) و به اضافه سایر کارگرانی که برای سرنگ کردن رژیم مبارزه می‌کنند می‌شود، "پیشروترین و آگاه‌ترین". اما، خیر! چند سطر بعد (و نیز در مقالات دیگر) کماکان از "کارگران پیشرو" بمثابه یک مقوله مستقل صحبت می‌شود. پس هم "هسته سرخ" سازمانی داریم، هم "کارگران پیشرو" و هوادار سازمان و هم کمیته ائتلافی "پیشروترین و آگاه‌ترین" که در عین حال "تمام کارگران" مبارز "در جهت برانداختن رژیم" را نیز دربرمی‌گیرد. اگر کسی از سروتیه این قضیه چیزی می‌فهمد برای "کار" بنویسد.

چند ماه بعد، اغتشاش تعمیق می‌شود: کمیته‌های اعتصاب این بار از "مبارزترین کارگران پیشرو" تشکیل شده‌اند. ولی در عین حال "در سرگیرنده کلیه کارگران مبارز" اند (کار، ش ۱۶۷، اردیبهشت ۶۲). دو سال بعد، "پیشروترین و آگاه‌ترین عناصر" به "آگاه‌ترین و پیشرو -

ترین نیروها " تبدیل می شود که این بار "دربگیرنده کلیه کارگرانی است که خواهان مبارزه علیه رژیم اند" (کار، ش ۱۸۷، بهمن ۶۳).

درضمن، پس از این همه چون و چرا روشن می شود که غرض از تمام این پیشنهادات ضدونقیض به هیچ وجه سازماندهی مستقل لایه پیشگام نیست، بلکه، در واقع، این کمیته ها صرفاً "نطفه های تشکیلات اقتدار توده ای کارگران" اند (ش ۱۶۷). و "باید درآینده به تشکلهای حقیقتاً توده ای کارگری تبدیل شوند" (ش ۱۸۷). پس، صرفاً بخاطر اینکه خفقان فعلاً شدید است و توده ها رانمی توان مستقیماً سازمان داد، باید نطفه های سازمان های توده ای آینده را متشکل کرد!

همه این تناقضات فقط چندمساله را روشن می کنند: اولاً، فقدان هرگونه درک مشخص (تاچهرسد به درک درست) از مقوله پیشگام کارگری. ثانیاً، بی اعتقادی به ضرورت سازماندهی مستقل لایه پیشگام. ثالثاً، و از همه وخیمتر، بی تجربگی محض در کار مشخص کارگری (والا، مگر می شود کسی که تجربه عملی ساختن حتی دو کمیته کارخانه را داشته باشد، چنین پیشنهاداتی را به زبان بیاورد؟). در هر حال، بدیهی است که فدائیان پیشگام کارگری را سازمان نخواهند داد!

منظور راه کارگر از پیشگام کارگری "آن گروه - ها و مدارج کارگری است که نسبت به سطح معین جنبش در راس حرکت قرار دارد" (راه کارگر، ش ۳، خرداد ۶۳). ازواژه های غریب بوروکراتیک نظیر "درجه" و "راس" که بگذریم، این تعریف از حد توضیح لغت پیشگام فراتر نمی رود: پیشگام کسی است که پیشگام باشد. حزب کومه له - سهند کارگران پیشگام را "رهبران عملی" کارگران می داند. (قاعدتا در مقابل "رهبران نظری" که خودشان باشند!). "زیرا، این دسته از کارگران نقش مهمی در شکل دادن به خواست ها و شعارهای مبارزات جاری کارگری دارند" (کمونیست، ش ۳، آذر ۶۲). پس، یعنی هم تا اندازه ای عملی وهم نظری! این تعاریف بوضوح چندان کمکی به روشن شدن مساله نمی کنند.

درنگاه اول، کارگران پیشرو هم مبارزتر وهم آگاه تر از توده وسیع کارگران اند. هرچند که الزاماً به حد پیشگام انقلابی نمی رسند. پیشگام، در دوران رکود نیز مبارزه را رها نمی کند و از طرق مناسب اقدام می دهد. از این لحاظ، کارگر پیشگام حلقه تداوم مبارزه طبقاتی است (مبارزه ای که بنا به ماهیت خود بطور مقطعی و نا - پیوسته پیش می رود). اهمیت پیشگام نیز در همین نکته نهفته است. پیشگام منبع انباشت تجربیات طبقه است. چه حزب انقلابی طبقه کارگر وجود داشته باشد و چه نه، این انباشت صورت می گیرد. به همین دلیل است که پیشگام را "رهبر طبیعی" (و نه "عملی") طبقه می نامند.

این نکات را، البته، در مقابل "تعاریف" دیگر جریانات قرار نداده ایم. فرض کنیم منظور از "رهبر

عملی" و "در راس حرکت" نیز همین باشد. اشکال اینجاست که باید از این نگاه اول فراتر رفت (بگذریم که نگاه اول را نیز باید عمیقتر افکند). باید نتایج منطقی این تعریف را استخراج کرد.

بوضوح، آگاهی پیشگام کارگری عملکردی قابل مقایسه با آگاهی علمی مارکسیستی (متکی بر درک تعمیم یافته - تئوریک) ندارد. پیشگام، اما، در بسیاری موارد می تواند، با تکیا تجربه انباشت شده به درک مناسب تری از تکالیف و مشکلات سازماندهی مبارزه دست یابد. مگر نه اینست که در تحلیل نهایی، تئوری "تجربه فشرده" است؟ حتی در شرایط وجود احزاب انقلابی با سابقه و دارای نفوذ گسترده در میان مبارزترین کارگران، کم نبوده اند مواردی که حتی رهبری حزب از پیشگام کارگری عقب افتاده باشد. در شرایط کنونی ایران، یعنی در شرایط فقدان حزب انقلابی طبقه کارگر و استمرار ترکیبی از گروه های عمدتاً خرده بورژوازی و بی تجربه در فعالیت های کارگری در طیف چپ، در شاید ۹۹٪ موارد روشنفکران سوسیالیست از رهبران طبیعی کارگری عقب تر باشند. اگر هم در این باره شکی وجود داشت، تجربه انقلاب لاقل برای خود کارگران پیشگام تردیدی باقی نگذاشته است.

در واقع، قبل از جذب برنامه انقلابی توسط لایه پیشگام، امکان سازماندهی عمل توده ای هدفمند سوسیالیستی کمتر فراهم خواهد شد. پیشگام سوسیالیستی نمی تواند از فراز سر پیشگام کارگری به توده ها دست یابد. حلقه رابط در دست پیشگام کارگری است. هم بدین معنی که بمثابه رهبران طبیعی طبقه می توانند توده ها را بحرکت در آورند وهم از این لحاظ که در هر مرحله حلقه کلیدی و مقطعی زنجیر مبارزه را در دست دارند. در اساس، فقط آن برنامه ای واقعاً برنامه حزب کمونیست (به مفهوم مارکسیستی کلمه) است که قبل از تدوین توسط پیشگام کارگری آزمایش شده باشد. و خود این پیشگام در تدوین آن سهمی باشد. چنین برنامه ای بنقد میزانی از پذیرش توده ای را در بطن خود حمل می کند. چنین برنامه ای می تواند، از طریق این رهبران طبیعی، عمل توده ای را راهنما شود. و تجربه حاصل از آن عمل توده ای که چنین مکانیزمی را پشت سر داشته باشد، در تطبیق هر چه دقیقتر برنامه انقلابی با شرایط مشخص مبارزه طبقاتی موثر خواهد افتاد. در شرایطی که برنامه واحدی توسط بخش های عمده پیشگام پذیرفته نشده است، اما، این پیشگام نه تنها وجود دارد که لایه نیرومندی از طبقه را تشکیل می دهد (یعنی، شرایط فعلی ما)، بوضوح نمی توان از طریق تدوین برنامه توسط یک محفل کوچک سوسیالیستی (هرچند که نامش را حزب بگذاریم) پیشگام (و در نتیجه توده ها) را سازمان داد. برعکس، با سازمان یافتگی خود پیشگام امر تدوین برنامه دوصد چندان ساده تر می گردد.

در جنبش کارگری ما این دیالکتیک مداوم برنامه انقلابی - عمل انقلابی - برنامه (دقیقتر و کنکرت تر) انقلابی، فقط به شکل کاریکاتور آن وجود دارد. بخش عمده چپ ایران از نیروهای تشکیل شده که برنامه را یا



از طریق شبکه حزبی ( وچقدر گسترده!) و یا "بطریق مختلف" اما باز هم از طریق اعضا حزب ( وچقدر بی شمار!)، غیر از این، "ترتیب دادن اتحاد عمل های مختلف" و یا "تشکیل کمیته های انقلابی بر مبنای تاکتیک های عمومی حزبی" نیز برای کارگران پیشرو مجاز شمرده شده ( قطعنامه کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست، مهر ۶۱). این ها هم، البته، فقط بطور موقتی و در حال تحت نظارت حزب معنی دارند.

راه کارگر فروتن تر است، اما نه معقول تر. راه کارگر از همان شماره اول دوره جدیدش ( فروردین ۶۳) یا را در یک کفش کرده است که باید "اتحادیه های صنفی طبقاتی" ساخت - بمثابه تشکیلات توده ای. این، البته، عملی نیست. پس، فعلا، به ایجاد "هسته های پایه ای اتحادیه" ( یعنی چیزی غیر از اتحادیه!) رضایت داده است. و اما این هسته های پایه ای را چه کسی قرار است بسازد؟ البته، کارگران پیشرو! و چرا کارگران پیشرو باید کار و زندگی و مبارزه خود را رها کنند و هسته های پایه ای اتحادیه های صنفی طبقاتی بسازند؟ برای آنکه راه کارگر اعتقاد دارد که اتحادیه ها بحال توده کارگران مفید واقع خواهند شد. حتی اگر بپذیریم اتحادیه های صنفی طبقاتی برای طبقه کارگر ایران در شرایط فعلی مفیدند، چرا باید بپذیریم که هسته های پایه ای غیر توده ای و مخفی آن هم مفید خواهند بود؟ برای اینکه، در حال، بنا به تعریف، این ها "پایه" اتحادیه هستند! اما، اگر قرار است نتوانیم بخاطر تناسب قوای طبقاتی فعلی اتحادیه های توده ای بسازیم، ساختن پایه های آن چه دردی رادوا خواهد کرد؟ قاعدتا راه کارگر را خوشحال خواهد کرد. جز این جوابی نداریم.

اما، برفرض نه چندان محال، اگر خود پیشگام کارگری علاقه ای به این پیشنهادات راه کارگر نشان ندهد و بجای پایه های اتحادیه ها شکل های منطبق با نیازهای خود را ایجاد کند، چه خواهد شد؟ (آیا به عقل خود پیشگام نمی رسید که اتحادیه بسازد؟). راه کارگر دو سال نشریه را سیاه خواهد کرد تا به او اثبات کند که خیر باید حتما اتحادیه ساخت. و این راه کارگری است که مدعی "مرزبندی قاطع با فرقه گرایی" نیز شده. اما، اگر باز هم این پیشگام کارگری متقاعد نشود، چطور؟ راه کارگر در آخرین بیانات خود ( عاقبت پس از دو سال) پاسخ داده است: "درواقع، واقعیت بخشیدن به هسته های مخفی کارگران پیشرو، حلقه مقدم واقعیت بخشیدن به تشکلهای توده ای است" (راه کارگر، ش ۱۷، مرداد ۶۴).

هر کارگر پیشگامی که پس از این دو سال چنین دستورات عمل بدیعی را از راه کارگر بشنود، بدرستی خواهد گفت: تازه چیزی را در حرف قبول کرده ای که من خود نه امروز و نه دو سال پیش، بلکه چهار سال پیش عمل می کردم! و دقیقا به همین دلیل است که او پیشگام کارگری نامیده می شود و راه کارگر فرقه استالینیستی. باید به آن کارگر پیشرو توصیه کرد: به این گفته، راه کارگر هم اکتفاء نکن! از او بپرس،

از طریق دزدی ادبی از "متون کلاسیک" و یا بواسطه اندیشه بافی ناب ( که خود نمی تواند عاقبت جز الگو برداری باشد) "تدوین" می کنند، بر اساس پاره های اخبار و مشاهدات معمولا دست دوم ( و در حال خارج از جنبش زنده، کارگری) "کنکرت" می سازند، و بدنبال جنگ و جدال و خط کشی های فرقه ای "تمایز" می بخشند ( یعنی، تک بعدی می کنند). سپس تلاش می کنند که همین "برنامه" من درآوردی را بزور تشکیلات و تبلیغات به طوقم پیشگام کارگری فرو کنند. و پیشگام، البته، در مقابل دهها "برنامه انقلابی" این چنانی چاره ای جز براه خود ادامه دادن ندارد. با این کار، اما، کاربرد تحریه پیشگام نیز محدود می شود.

مثلا، روش حزب کومه له - سهند را مشاهده کنیم. کاریکاتور حزب به کاریکاتور سازماندهی انقلابی تبدیل می شود: "رهبر" پرولتاریا از زبان منصور حکمت دستور می دهد: "ما می گوئیم کارگران باید فوراً و کاملاً مستقل از دولت دست بکار تشکیل شورا های واقعی خود شوند. مجمع عمومی کارخانه خود را تشکیل دهند، جلسات آن را منظم کنند و آن را بعنوان عالیترین ارگان تصمیم گیری کارگران برسمیت بشناسند و در مقابل دولت و کار - فرما و وزارت کار قرار دهند" (کمونیست، ش ۳، آذر ۶۲). بدین ترتیب، در همان قدم نخست، پیشبرد امر "سازماندهی غیر حزبی کارگران پیشرو" ( عبارت خودشان است) بالکل کنار گذاشته می شود: ما می گوئیم توده و پیشگام و حزب همه با هم پیش بسوی قدرت دوگانه ( و البته، "فورا")! آن کارگر پیشگامی که این دستورات را گوش کرده باشد، وجود خارجی ندارد. بطور حتم تاکنون سر خود را بیاد داده است.

اما، از خصلت تراژی کمیک دستور بگذریم. نقش ویژه کارگران پیشرو در این میان چیست؟ از حق نباید گذشت، حزب به "ایجاد ارتباط جدی میان کارگران پیشرو" نیز اعتقاد دارد. اما "ارتباط" ( و از نوع جدی) برای انجام چه کاری؟ صرفاً، برای "هماهنگی و هم زمانی مبارزات کارگران در بخش های مختلف". بزبان ساده تر، یعنی برای هر چه بهتر و سریعتر اجرا شدن همان دستور کمیک. تازه، تصور نکنید لغت "جدی" در این عبارت تصادفی است: "ایجاد ارتباط جدی"، در واقع، "عالیترین شکل ایجاد ارتباط" است. و این "عالیترین" شکل، در واقع، "پیوستن این رفقا ( یعنی، کارگران پیشرو) به حزب و تاسیس ارتباط آنان از طریق شبکه سازمانی حزب کمونیست" است. هر چند که سخاوت حزب بیش از این چیزهاست و "نباید به این بسنده کنیم": "کمونیست ها ( یعنی، اعضای حزب کومه له - سهند) باید بطرق مختلف ( یعنی، طرقی غیر از شبکه حزبی) کارگران پیشرو را در ارتباط با یکدیگر قرار دهند" (کمونیست، ش ۴، دی ۶۲).

بدین ترتیب، مقاله ای به اهمیت "سازماندهی غیر حزبی کارگران پیشرو" عملاً به جوک تبدیل می شود: سازماندهی برای اجرای دستورات حزبی ( و چقدر معقول!)،

منظورت از "هسته‌های مخفی کارگران پیشرو" چیست ؟  
هسته برای انجام چه کاری ؟ مطمئناً راه کارگر جواب  
خواهد داد: هسته برای ایجاد شکل های توده‌ای ! اگر  
غیر از این باشد، قاعدتاً خود راه کارگر روشن خواهد  
کرد. امیدواریم ، علاوه ، عاقبت توضیح دهد. آیا به  
سازماندهی مستقل و سراسری پیشگام کارگری اعتقاد دارد  
یا خیر ؟ آیا نیروی خود را در خدمت این سازماندهی قرار  
خواهد داد یا خیر؟ (۲۷).

پیشگامی که بنقد دل پرخونی از جریانات چپ  
تنها دست آورد ارتباطش با آنهاست ، بوضوح، در دوره بعد  
هرچه بیشتر از اینگونه جریانات فاصله خواهد گرفت .  
وبه‌مین خاطر ، سازماندهی مستقل آن نیز هرچه بیشتر  
اهمیت خواهد یافت . سرنوشت جنبش کارگری در چند سال  
آینده ، قبل از آنکه به وجود و بقای این گونه جریانات  
ربط یابد، به تعداد کمیته‌های کارگران پیشرو در واحدهای  
تولیدی و میزان هماهنگی میان شان بستگی خواهد  
داشت .

### تشکیلات توده‌ای کارگران

این حقیقت که در وضعیت کنونی ایجاد شکل های  
توده‌ای کارگری ممکن نیست ، پیش از آنکه بخواهد بواسطه  
تحلیل اثبات شود، در خود واقعیت نشان داده شده . پس  
از چهار سال هنوز کوچکترین اثری از چنین شکل هایی  
دیده نمی شود. مبارزات توده‌ای ادامه داشته ، اما ،  
شکل های دائمی توده‌ای شکل نگرفته‌اند . این را می‌توان  
تعمیر چپ‌انداخت می‌توان به خود طبقه ایراد گرفت .  
گروه‌های مختلف هر دو کار را کرده‌اند. دلیل ، اما ،  
تناسب قوای موجود اجتماعی است .

راه کارگر، بیشتر از همه خواهان ایجاد شکل های  
توده‌ای است . همان‌طور که در بالا اشاره شد: اتحادیه‌های  
دیده‌ای صنفی طبقاتی . خواهیم دید این تمایل قبل از  
آنکه متکی بر تحلیل مشخص شرایط مشخص جنبش کارگری  
ایران باشد، از تعاریف متافیزیکی راه کارگر از طبقه  
و وظایف آن برخاسته است . چون و چرای راه کارگر چیزی از  
این قرار است :

۱- "عاجلترین وظیفه کمونیست‌ها ... کمک به  
تفکیک و آرایش طبقاتی مورد نظرشان می باشد" - که  
این ، البته ، درست نیست . این تفکیک بواسطه خود  
مبارزه طبقاتی صورت می‌پذیرد. وظیفه کمونیست‌ها  
روشن کردن اهداف این مبارزه است . اما ، بگذریم !

۲- "گرایش به ادغام و درهم آمیزی طبقات در  
مقوله بسیط و یکدست خلق مهمترین سد راه تفکیک طبقاتی  
است " - درست نیست . علیرغم خلق گرای چپ‌ایران  
( منجمله راه کارگر )، این تفکیک صورت می‌گیرد. از این  
هم بگذریم . بهر حال ، همین خلق گرای بربخشی ( هر چند  
ناچیز ) از طبقه اثری مخرب داشته است .

۳- "چپ‌ایران در پیوند با طبقه ، هستی و منافع  
خود را در برابر هستی و منافع پرولتاریا نهاده و مرز-  
های ایدئولوژی و مرزهای طبقاتی را بهم آمیخته است .  
بجای آنکه عناصر پیشرو را در خدمت طبقه و شکل آنان  
قرار دهد، در خدمت فرقه خود وجدان‌نشان از طبقه و  
لاجرم شقه‌شقه کردن آنان قرار داده است " - تا اندازه  
زیادی درست است . اشاره به این نکته از محسّنات راه کارگر  
است . اما ، اولاً، این فرقه‌گرایی را نمی‌توان به "شقه  
شقه کردن" ایدئولوژیک طبقه خلاصه کرد. مشاهده کردیم  
که چگونه طرح ایجاد هسته‌های جزبی و یاطرح های من -  
در آوردی سازمانی ( نظیر طرح خود راه کارگر ) موجب  
تضعیف پیشگام کارگری می شود. ثانیاً ، خود راه کارگر  
از این قاعده مستثنی نیست . راه کارگر نیز مارکسیزم  
لنینیسم را ایدئولوژی طبقه کارگر تلقی می‌کند. آیا  
می‌تواند جز تاکید بر ضرورت انتقال این ایدئولوژی ( و  
تفسیر خاص راه کارگر از آن ) به درون طبقه کار دیگری  
انجام دهد؟ (۲۸). اما ، باز بگذریم !

۴- " ما تاکید داریم که مهمترین مانع در شکل  
مستقل طبقه کارگر ذهنیت نیروی چپ است که هنوز هم  
حاضر نیستند (۱) به تفکیک دو حوزه متفاوت شکل سیا-  
سی طبقه ( شکل عناصر پیشرو ) و شکل توده‌ای سراسری  
طبقه ( تمام اتحاد طبقه ، اعم از لایه‌های پیشرو ، متوسط  
و عقب مانده ) دست بزنند و رابطه درستی بین آنها بر-  
قرار کند " - محتوای کلی ، اگر به واژه‌ها و عبارات  
چندان دقت نکنیم ، تا اندازه زیادی درست است ( با این  
تبصره که اغراق نکنیم : "مهمترین مانع" . و نیز حلقه  
رابط میان حزب و توده یعنی پیشگام را فراموش نکنیم).

۵- "طبقه کارگر اساساً از طریق مبارزات اقتصادی  
خود است که در مقابل تعرض رژیم جمهوری اسلامی، در مقابل  
گسترش فلاکت و خانه‌خوابی مقاومت کرده و بر این اساس  
خود را متشکل می‌سازد" - درست است ( تا جایی که یک  
واقعیت را بیان می‌کند. اما ، به شرط اینکه از آن فضیلت  
نسازیم . اگر در دوره قبل تدارک دیده بود، می‌توانست  
از طرق دیگر، مثلاً، مبارزه سیاسی ، بهتر مقاومت کند).

۶- " به نظر ما سازماندهی اتحادیه‌ای این جنبش  
اقتصادی مناسب‌ترین و مستعدترین سازماندهی برای شکل  
پرولتاریا در شرایط کنونی است " ( همه نقل قول‌ها از  
راه کارگر، ش ۱، فروردین ۶۴ ) - اصلاً و ابدا درست  
نیست ! حتی اگر همه تزه‌های فوق را بپذیریم، این نتیجه -  
گیری پذیرفتنی نیست . و کوچکترین ارتباطی ( جز از  
لحاظ ترتیب سطور مقاله ) به مقدمات بالا ندارد: طبقه  
کارگر باید خود را از سایر طبقات تفکیک دهد. خلق گرای  
سد راه تفکیک طبقاتی است . وحدت طبقه مهم است . شکل  
حزبی از شکل توده‌ای متمایز است . مبارزات فعلی طبقه  
کارگر ایران اقتصادی است . پس باید اتحادیه ساخت !؟

تمام بحث دقیقاً بر سر همین مساله است که ساز -  
ماندهی جنبش فعلی طبقه کارگر ایران چگونه باید باشد .  
راه کارگر، اما ، از کلیات عام ضرورت اتحادیه ران نتیجه

می گیرد. باید تحلیل مشخص اوضاع فعلی نه تنها این ضرورت که امکان تحقق عملی آن را نیز نشان دهد. راه - کارگر، اما، خوش آمده های خود را جایگزین تحلیل مشخص می کند:

" با توجه به زمانی که به سرعت می گذرد، می توان دریافت که آهنگ گسترش نفوذ کمونیست ها در میان طبقه کارگر به هیچ وجه مطلوب و متناسب با شرایط دوره طوفان و اوضاع بحرانی جامعه نیست... این موازنه منفی را چگونه باید پایان داد؟ بایستی سبک کار اصلاح گردد. باید بجای گسترش ارتباطات فردی به سازماندهی تشکل های توده ای سازمانده مبارزات کارگری پرداخت" (راه کارگر، ش ۱۵، خرداد ۶۴).

خواستن توانستن نیست! عوض کردن "سبک کار" بسیار عالی است. سازمان دادن توده ها نیز همینطور. اما از گفتن این مطالب تا اثبات ضرورت (و عملی بودن) اتحادیه های صنفی طبقاتی بمثابه یک وظیفه سازمانی فوری فاصله ای منطقی وجود دارد که با جهش در عالم تخیل ناپدید نمی شود.

بعلاوه، راه کارگر برداشت ناصحیحی از خود مفهوم اتحادیه های کارگری دارد. اولاً، به هیچ وجه اینطور نیست که تشکیل اتحادیه ها یک مرحله ضروری و اجتناب ناپذیر در رشد جنبش طبقه کارگر است. در روسیه که دارای جنبش اتحادیه ای بمراتب ضعیف تری از مثلاً آلمان بود، انقلاب کارگری زودتر رخداد. اتحادیه های توده ای کارگری در روسیه، در واقع، فقط پس از تسخیر قدرت شکل گرفتند. در ایران خود ما، طبقه کارگر قبل از آنکه اتحادیه بسازد و یا تجربه کار اتحادیه ای داشته باشد، شورا ساخت. (۲۹). ثانیاً، این برداشت که اتحادیه ها الزاماً شکل های صنفی اقتصادی طبقه کارگر هستند و حزب تشکیل سیاسی آن، برداشتی است در اساس رفرمیستی. اتحادیه داریم و اتحادیه. تلاش برای جدا کردن سیاست از اقتصاد یکی از حربه های همیشگی بورژوازی (و نمایندگان آن) در جنبش کارگری است. اگر قرار است چه بتواند در ایجاد اتحادیه ها نقش موثری را ایفا کند، پرسیدنی است، چرا تلاش خود را متوجه تشکیل اتحادیه های رفرمیستی کند؟ چرا اتحادیه های انقلابی طبقه کارگر را نسازد؟

جمع بندی چهار کنگره اول کمینترن درباره نقش اتحادیه ها و رابطه آنها با حزب انقلابی طبقه کارگر کاملاً با خوش آمده های راه کارگر متفاو است: "کمونیست ها در تمام کشورها باید به اتحادیه ها بپیوندند و آنها را به تشکیلاتی که آگاهانه برای سرنگونی سرمایه داری و ایجاد کمونیسم می جنگند، تبدیل کنند" (قطعنامه درباره "جنبش اتحادیه ای و کمیته های کارخانه" - کنگره دوم). و یا: "تمام مسائل مهم زندگی سیاسی باید نه تنها برای حزب کارگری بلکه برای اتحادیه های کارگری نیز اهمیت داشته باشند. همینطور، تمام مسائل مهم اقتصادی باید هم توجه اتحادیه ها و هم حزب را بخود جلب کنند" (قطعنامه درباره "بین الملل سرخ اتحادیه های کارگری" - کنگره

سوم). و یا: "نفوذ بورژوازی درون پرولتاریا خود را در تئوری بی طرف بودن جنبش اتحادیه ای منعکس می کند. معنای این تئوری این است که اتحادیه های کارگری باید خود را به مسائل صرفاً صنفی و اقتصادی محدود کنند و نباید تلاش کنند که اهداف عمومی طبقاتی را پیش بکشند. بی طرفی همواره یک تئوری بورژوازی بوده و مارکسیزم انقلابی بطور قاطع با آن مقابله کرده است. اتحادیه ای که اهداف عمومی طبقه کارگر را دنبال نکند، یعنی اهدا افی که در جهت سرنگونی نظام سرمایه داری قرار دارند، علیرغم ترکیب پرولتری آن بهترین مدافع نظم بورژوازی و جامعه بورژوازی است" (قطعنامه درباره "کارکمو - نیست ها در اتحادیه های کارگری" - کنگره چهارم) (۳۰).

راه کارگر، اما، خواهان تشکیل اتحادیه های صنفی اقتصادی است که بواسطه آن "تفکیک و آرایش طبقاتی مورد نظر" خود را شکل دهد! این برداشت غریب (که البته اگر ریشه های ایدئولوژیک آن در استالینیزم را در مدنظر داشته باشیم بسیار هم منطقی است: سازش طبقاتی)، هنگامی که به مسأله درس های انقلاب ایران مرتبط می شود، منطق خود را آشکارتر می سازد. راه کارگر می نویسد: "در مقطع پس از قیام علاوه بر خواست کنترل تولید، مطالبات و مبارزات اقتصادی صنفی کارگران در ابعاد گسترده ای وجود داشت و بهمین دلیل از همان موقع با دو سطح و دو کیفیت از خواست ها مواجه بودیم... در شرایطی که قدرت سیاسی به چنگ پرولتاریا نیفتاده است،

(۲۷) - ناگفته نماند در این مورد نیز هیچ یک از این سه جریان کارنامه ای متناسب با ادعاهای خود ارائه نداده اند. روشن نیست، فدائیان تاکنون در ساختن چند کمیته اعتصاب تجربه عملی داشته اند، حزب کدام مجمع عمومی منظم را سازمان داده است (ویا حتی مشاهده کرده است) و راه کارگر از کدام هسته پایه ای اتحادیه صنفی طبقاتی اطلاع دارد.

(۲۸) - کمونیست هایی که مارکسیزم را "علم شرایط رهایی پرولتاریا" می دانند، برنامه عمل انقلابی برای تحقق این رهایی را به درون طبقه می برند و نه "ایدئولوژی". آن نظریه ای که مارکسیزم را به ایدئولوژی تبدیل می کند، اگر بخواهد به منطق خود وفادار باشد، باید عاقبت بگوید که قبل از مارکسیست شدن اکثریت عظیم کارگران، انقلاب سوسیالیستی ممکن نیست! و بنابراین جز تلاش برای "شفه شقه کردن ایدئو - لویک" طبقه کارگر کاری نخواهد کرد.

(۲۹) - راه کارگر علاقه خاصی به یادآوری "دوران طلایی" جنبش اتحادیه ای در ایران (قبل از کودتای ۲۸ مرداد) دارد. اولاً، ارقام اغراق آمیز حزب توده را نباید باور کرد (جالب اینجاست که با گذشت زمان به تعداد افزوده می شود: از ۱۵۰ هزار رسیده است به ۳۰۰ هزار). ثانیاً، در این "اتحادیه ها" بخش عمده عضویت به اصناف (تولیدکنندگان مستقل) تعلق داشت. ثالثاً، در هر حال، چهار ربطی به وضعیت فعلی طبقه کارگر فعلی ایران دارد؟

(۳۰) - به اعتقاد ما برای خود راه کارگر سی فایده نخواهد بود اگر این قطعنامه ها را با موضع خود در دوره قبلی نیز مقایسه کند. با آن دوره ای که از "پوشش بی طرفی" اتحادیه ها دفاع می کرد (راه کارگر، ش ۲۸، خرداد ۵۹).

شوراها را کنترل نمی توانستند یک شکل پایدار تعلق می شوند و حال آنکه خواست های معیشتی و رفاهی مستقل از بحران انقلابی ، عقب نشینی و رکود دارای خصلتی پایدار هستند... نمی بایست بی اعتناء از کنار شکل های نوع دوم (( می گذشتیم ))... باید به تدارک و تقویت آنها پرداخته می شد" (راه کارگر، ش ۱ ، فروردین ۶۳).

در همین چندجمله ، ریشه های راست روی راه کارگر درکل دوره انقلابی تشریح شده است : از آنجا که قدرت بدست طبقه کارگر نیفتاد پس باید مبارزه برای تسخیر قدرت را کنار می گذاشتیم و اتحادیه های پایدار ("مستقل از بحران انقلابی") ایجاد می کردیم ! راه کارگر از "تئوری شکست انقلاب" ، در واقع ، تئوری تسلیم به وضعیت موجود را نتیجه می گیرد. راه کارگر درک نمی کند که مبارزه برای گسترش شوراها را کارخانه و برای سراسری کردن کنترل کارگری تنها طریقه ای بود که می توانست "شکست" بهمین را جبران کند و شرایط را برای ایجاد قدرت دوگانه مهیا سازد. مبارزه برای گسترش کنترل کارگری راه را برای تسخیر قدرت هموار می کرد. راه کارگر، اما ، کنترل کارگری را فقط پس از تسخیر قدرت جایز می داند. کنترل کارگری اصولاً پایدار نیست. اگر قدرت تصرف شود به مدیریت کارگری تحول می یابد و اگر قدرت تسخیر نشود ، از میان می رود. راه کارگر درک نمی کند که کلیه مطالبات اقتصادی ("معیشتی و رفاهی") و سیاسی طبقه کارگر می توانست از طریق همین شوراها مطرح شود و اتفاقاً درست به همین دلیل اتحاد شوراها و اعمال کنترل سراسری بر تولید را از شعار به واقعیت تبدیل کند. راه کارگر، بین "این دو دسته خواست" و بین "شکل های مربوط به آنها" فقط "گسیختگی" می بیند. این گسیختگی ، اما ، فقط در برداشت رفرمیستی از هر دو نوع خواست و شکل معنی دارد.

ایراد نظریه راه کارگر فقط در تخیلی بودن یا راست روانه بودن آن نیست. این نظریه راه را برای طعمه حزب توده شدن فراهم می کند. حزب توده که از اول انقلاب تاکنون از این نظریه دفاع می کرده ، امروزه تنها نیرویی است که با استفاده از امکانات مالی و تشکیلاتی خود می تواند چند دستگاه بوروکراتیک را از بالا بسازد و نام آنها را "اتحادیه های صنعتی طبقاتی" بگذارد. تبلیغات راه کارگر می تواند جاده صاف کن این جریان بشود. فردا که حزب توده چنین کند ، هواداران خود راه کارگر و سایر عناصری که تحت تاثیر عقاید آن بوده اند ، بدون تردید گنج خواهند شد. حزب توده نیز همین را خواهند است.

اگر راه کارگر خوش آمده های راست روانه خود را دنبال می کند ، حزب کومه له - سهند با تمایلات ماوراء جیبی آنارشیستی به همان نتایج می رسد. اگر راه کارگر لااقل پس از دو سال تا اندازه ای به تخیلی بودن پیشنهادات خود پی برده است ، حزب حتی پس از چهار سال هنوز تکرار می کند: ما می گوئیم باید فوراً شوراها را واقعی رابسا - زید ! از همان شماره اول کارگر کمونیست (دوران اتحاد مبارزان کمونیست ، بهمن ۶۰) تا آخرین شماره کمونیست

(دوران حزب) همین شعار را تکرار کرده اند. اینک - تاکنون حتی یک شورای واقعی ساخته نشده (و حتی شورا - های زرد هم جمع آوری شدند) به حزب چیزی جز ضرورت تبلیغات بیشتر را نشان نمی دهد: حوزه های حزبی را تکثیر کنید ! (۳۱).

حزب از درک این مطلب ساده که شوراها را فقط می توان در شرایط اعتدالی جنبش انقلابی و در دستور روز قرار گرفتن مساله تسخیر قدرت ایجاد کرد ، عاجز است. تجربه دهها انقلاب (و جمع بندی کمینترن) نشان می دهد که هنگامی می توان این شعار را بمشابه یک شعار مرکزی تهییجی برای سازماندهی طبقه کارگر مطرح کرد که اولاً ، جنبش توده ای انقلابی در میان کارگران ، سربازان و زحمتکشان شکل گرفته باشد ، ثانیاً ، بحران اقتصادی و سیاسی طبقه حاکم به آن حد رسیده باشد که قدرت بتدریج از دست حکومت خارج شود ، ثالثاً ، لایه های مهمی از کارگران بنقد مبارزه برای تسخیر قدرت را آغاز کرده باشند. در شرایطی که تناسب قوای اجتماعی حتی اجازه نفس راحت کشیدن را نیز نمی دهد ، حزب من در آوردی با خیال راحت دستور می دهد ، شورا بسازید ، نمایندگان خود را انتخاب کنید و در مقابل دولت بایستید ! پرولتاریا خواهد گفت : ما می خواهیم بسازیم . منتظر دستور شما هم نبودیم . اما ، نمی شود. شما هم کوتاه بیائید و فعلاً لااقل چهار عدد کمیته ناچیز مخفی بسازید. بعدها ، در شرایط آماده تر ، با هم شورا هم خواهیم ساخت !

حزب می توانست در کنار نیروهای بی که ضرورت اتحاد - دیده های صنعتی اقتصادی را ترویج می کنند ، دستکم ایده شوراها را زنده نگاهدارد. حزب ، اما ، خود ایده شوراها را به تخریب کشیده است. شوراها ارگان قدرت کارگران و زحمتکشان اند. والا هیچ نیستند. شورایی واقعی است که انقلابی باشد. حزب ، اما ، میان شورای واقعی و انقلاب تمایز قائل می شود. بدین ترتیب ، شورا به یک نحوه صرفاً اداری کاهش می یابد (۳۲). بدین ترتیب ، حزب ، همان مفهوم طالقانی از شوراها را (بمشابه گامی اولیه در راه شوراها انقلابی) پذیرفته است ! اگر باور نمی کنید به عبارات خود رهبران حزب رجوع کنیم :

"ما ، در آغاز پروسه حرکت بسوی سازماندهی کارگران در ارگان های اعمال اراده شان - شوراها را واقعی - به محتوا و ماهیت سیاست ها و عملکردهایی که این شوراها را واقعی درپیش خواهند گرفت ، کاری نداریم." پس ، رهبران پرولتاریا در آغاز کار به ماهیت شوراها کارگری کاری ندارند ! پس چرا اساساً تشکیل شوند؟ و امرا شورا بینیم !

"حال آنکه اگر بخواهیم محتوای شورای انقلابی را هم اکنون به سازمانی که کارگران را بدان فرامی خوانیم الما ق کنیم ، تنها کسانی در کنار ما خواهند بود و با ما همکاری خواهند کرد که برنامه حداقل ما را قبول کنند و با ما در تعریف انقلابی وحدت نظر داشته باشند." پس ، از آنجا که شورای انقلابی را فعلاً فقط این رهبران درک می کنند و

خواهان ساختن آن هستند ، باید به قدم ساده‌تری رضایت داد : شورای واقعی ! به گفته خودشان : "همه طرفداران شورای واقعی را برای ایجاد آن بسیج کنیم ،... همکاری با کارگران پیشرو برای تاسیس شورای واقعی را موقوف به پذیرش برنامه حداقل خود ننمائیم " ( نقل قول ها همه از کارگر کمونیست ، ش ۱ ، بهمن ۶۰ ) . اما ، چرا نام این قدم اول را شورا بگذاریم ؟ بخاطر اینکه شکل اداری آن شبیه شورا است . کارگران در مجمع عمومی جمع می شوند و مشورت می کنند : پیرامون مسائلی کمتر از برنامه حداقل !

حرفی که در حد شعار بسیار هم چپ است ، در عمل به همان هسته پایه‌ای اتحادیه صنفی اقتصادی راه کارگر شبیه می شود . شورای واقعی حزب ، در واقع ، همان سند - یکای کارخانه است که کارگران را برای انجام پاره‌ای امور جزیی شکل می دهد . راه کارگر شعار حزب را آثار - شیستی می نامد و حزب شعار راه کارگر را فرمیستی - ارزیابی می کند . اما ، در واقع ، هر دو یک چیز می خواهند : شکل کارگران برای اهداف صنفی اقتصادی ( بگذریم که حتی این نیز در شرایط فعلی ممکن نیست ) .

آخرین جمع‌بندی حزب درباره این شعار بسیار گویا است : "ما همواره تاکید کرده‌ایم که وقتی از امکان و ضرورت تشکیل شورا بمانابه یک وظیفه روز سخن می گوئیم ، منظورمان شوراها با خصوصیات که در شرایط انقلابی - می توانند داشته باشند نیست ، یعنی مادر شرایط کنونی کارگران را به تشکیل شورا بمانابه ارگانهای قیام و پیا - یه های حکومت انقلابی منبعت از قیام فرانسی خوانیسم ، بلکه تشکیل شورا بعنوان یک ارگان مبارزاتی ، یک شکل غیرحزبی و توده‌ای کارگری برای مبارزه در راه خواست - ها و مطالباتی که در شرایط حاضر در دستور جنبش کار - گری است " ( کمونیست ، ش ۲۱ ، تیر ۶۴ ) . بدین ترتیب هر چه عدم امکان تحقق دستورات حزبی بیشتر روشن می - شود ، حزب ، بجای درس گرفتن ، دستورات را رقیق تر می کند : شورای صنفی !

بویژه در شرایطی که ضرورت بررسی جدی تجربیات سازماندهی انقلابی توده‌ای و آموختن درس‌های آن برای دوره بعدی اهمیت می یابد ، و این ، صراحت در ترویج را می طلبد ، اینگونه آشفته فکری ها هر چه بیشتر مخرب می شوند (۳۳) . بی توجهی به سازماندهی مستقل پیشگام کارگری با ترویج ایده‌های رفرمیستی در میان توده کار - گران تکمیل می شود .

### کمیته‌های عمل کارگران پیشرو

همانطور که در سطح ترویج ، راه کارگر و حزب کومه‌له - سهند سازماندهی غیرانقلابی را آموزش می دهند ، در سطح عملی نیز پارا از اغتشاش آفرینی فراتر نمی - گذارند .

راه کارگر ، مدتها پس از تکرار شعار " اتحادیه - ها را بسازیم " ، تحت عنوان بررسی تجربه اعتصاب کارگر - ان ساختمان‌های ذوب آهن اصفهان به نتیجه زیر می رسد : "کافیست به روند اعتصاب‌نگاهی بیفکنیم تا مطمئن شویم که اعتصاب‌دارای درجه معینی از سازمان یافتگی بوده است . سازمان یافتگی ای که صرفا محصول مبارزه علنی کارگران و شکل آنان در مجمع عمومی نبوده بلکه از هسته مخفی از کارگران پیشرو برخوردار بوده است . بدون تلفیق اقدامات یک هسته مخفی از کارگران پیشرو جهت هدایت اعتصاب و تنظیم درخواست‌های کارگران با مجمع عمومی کارگران ، اقدامات مشکل ، یکپارچه و مصمم کار - گران در مقابل مانورها و تضعیقات مدیریت و دولت ممکن نبود " (راه کارگر ، ش ۱۱ ، بهمن ۶۳ ) . کاملا درست است و نه تنها "روند اعتصاب " ذوب آهن بلکه بسیاری از اعتصابات قبلی ( مثلا ، اعتصاب دخانیات دو سال قبل ) نیز می توانست همین نکته را اثبات کند . تاکنون کم نبوده‌اند علائم وجود هسته‌های مخفی کارگران پیشرو . در تمام این مدت ، اما ، شعار مرکزی راه کارگر "اتحادیه صنفی طبقه‌ای" بود . شاید گفته شود که این تغییر موضع ، اگر چه چند سال دیرتر از موعد ، در حال مثبت است . راه کارگر ، اما ، در واقع ، نمی تواند موضع خود را تغییر دهد و باید علیرغم همین تجارب زنده و غیرقابل انکار شعار فرقه‌ای خود را حفظ کند .

(۳۱) - مدتی پیش ، حزب ادعا کرد که این طور نیست ، نه تنها در تجربه صحت این شعار اثبات شده که اگر طبقه کارگر حرف شنوی بیشتری نشان دهد وضعیت بهتر هم خواهد شد . مثلا در مقاله‌ای درباره مبارزه‌ای در کارخانه فیات (کمونیست ، ش ۴ ، دی ۶۲) از برگزاری یک مجمع عمومی نتیجه می گیرند که بنا - براین "تشکیل مجمع عمومی حتی در این شرایط اختناق سیاه کاملا عملی است " . اما ، با درستی خاص خود فراموش می کنند که بحث بر سر مجمع عمومی منظم است و نه مجمع عمومی منفرد و پراکنده که در هر مبارزه‌ای می توانند بطور مقطعی مطرح شوند . این رهبران خود ساخته اما به کارگران مبارز فیات ایراد می گیرند که چرا از این مجمع بهره نبردند و "هیات رئیسه" شورای خود را انتخاب نکردند . آیا حزاب این است که اگر چنین می کردند عده‌ای را تقدیم آدمخواران رژیم کرده بودند؟

(۳۲) - مطابق این نحوه برداشت لغوی از مفهوم شورا هرگونه تجمعی از افراد که به هر دلیلی جمع شده باشند ، می تواند شورا نامیده شود . مثلا ، "شورای فرماندهان سپاه پاسداران" ! یا "شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی" ! در چند ماه اول پس از قیام لغت شورا بقدری مد شده بود که همه کس همه چیز را شورا می نامید . این جو هنوز از میان نرفته است . آخرین و شاید مضحک ترین نمونه آن "شورای ویرایش و پیرایش" است . ( نام سلما نیست . منظور مجموعه نام های نویسندگان و نقاشان و ماشین - نویسان نشریه "زمان نو" است ) . حزب "رهبر پرولتاریا" نیز از مقوله شورا برداشت مشابهی دارد .

(۳۳) - از موضع فدائیان در این مورد اطلاعی نداریم . ظاهرا ، فدائیان معقول تر از راه کارگر و حزب به مساله ساز - مانده‌ای توده‌ای برخورد می کنند و همانطور که در بخش قبلی اشاره شد ، تشکیلات توده‌ای را به دوره بعد موقوف کرده‌اند .

چند جمله بعد از "درس" بالا، راه کارگر آن را نفی می کند: هسته های مخفی کارگران پیشرو به هسته های مخفی "حول خواست های اتحادیه ای" تبدیل می شوند. به عبارت ساده تر، پیشگام کارگری باید مبارزه ای را که خود حتی به تصدیق راه کارگر بطور مستقل سازمان داده است (و حتی اعتصابات راهبردی کرده) ، رها کند و دستور العمل راه کارگر را به اجراء درآورد. خود پیشگام این هسته ها را بدون کمک راه کارگر ساخته است، و نه "حول خواست های اتحادیه ای"، بلکه برای مبارزه بر سر همه خواست های طبقه. راه کارگر، اما، حتی اکنون که موضع قبلی خود را نادرست یافته است، باید که این واقعیت را در قالب دستور العمل قبلی خود ترسیم کند.

برای پیشگام کارگری مسأله چندان پیچیده نبود: اگر پیشگام خود را در کارخانه سازمان دهد، در واقع، ابزار رهبری و تداوم مبارزه طبقاتی در آن واحد تولید را سازمان داده است. بدین ترتیب، مبارزات توده وسیع کارگران (چه اقتصادی و چه سیاسی) از مقدمات مناسب تری برخوردار می شوند و بهتر سازمان می یابند. این، نه تنها امر دفاع از خود پیشگام را تسهیل می کند که از ضربه پذیری همه کارگران نیز می کاهد. پس پیشگام خود را در کمیته های مخفی سازمان می دهد و در مسائل روزمره مبارزه طبقاتی در کارخانه مداخله می کند. بطوری که حتی راه کارگر هم، پس از دو سال، دیگر قادر نیست منکر واقعیات شود و عاقبت به این نتیجه می رسد که تشکیل کمیته های مخفی کارگران پیشرو مقدم بر تشکیل توده ای (اتحادیه) است. اما، کماکان باید ادعا کند که شعار او نیز درست بوده است. بنابراین، به پیشگام دستور می دهد که ماهیت کمیته های مخفی خود را به حد شعار فرمیستی راه کارگر تنزل دهد و آنها را به هسته های پایه ای اتحادیه های صنفی اقتصادی تبدیل کند. اگر پیشگام قبلاً به حرف راه کارگر توجه نکرد، دلیلی نیست که امروز چنین کند. بویژه که دستور العمل جدید حتی بی معنی تر از قبل است.

حزب، پس از مدتی تبلیغ شعار "شوراها را فوراً بسازید" خود را با وضعیت زیر مواجه می یابد: "در شرایط محدود بودن دامنه نفوذ، قدرت بسیج توده ای و پیکر تشکیلاتی حزب در کارخانجات و با فقدان شوراها و اتحادیه های واقعی و نیرومند کارگری، یعنی شرایطی که امروز ما در ایران با آن مواجهیم، سازماندهی و رهبری آکسیون های کارگری نظیر کمیته های اعتصاب هر بار از نو و ابتداء به ساکن ایجاد شوند" (کمونیست، ش ۱۳، مهر ۶۳). لغت کلیدی در این استدلال، "امروز" است. توگویی سه سال پیش از این "امروز"، اوضاع چنین نبوده است! اما، از این بگذریم، درس جدید کجاست؟ در این که هر زمانی که قرار شد اعتصاب بشود، می توان با اجازه حزب "هر بار از نو و ابتداء به ساکن" کمیته اعتصاب تشکیل داد (۳۴).

کارگر پیشگام، اما، سوال خواهد کرد: اگر قرار است "مجمع عمومی منظم" تشکیل دهیم، چه نیازی به کمیته موقت اعتصاب است؟ و اگر مجمع عمومی منظم ممکن

نیست، چرا شاعر قبلی خود را پس نمی گیرید؟ بعلاوه، اگر می توان کمیته موقت رهبری کننده آکسیون های کارگری را "هر بار از نو و ابتداء به ساکن" ایجاد کرد، چرا نمی توان بطور دائمی ساخت؟ چرا کمیته دائمی کارگران پیشرو را نسازیم و در همه موارد ضروری و در همه آکسیون ها مداخله نکنیم؟ حزب، جز توسل به فرقه گرایی پاسخی ندارد:

"حزب کمونیست برای گسترش شکل حزبی کارگران و نیز برای تشکیل شورا های واقعی کارگری و اتخاذ سیاست انقلابی توسط شوراها مبارزه می کند. اینها شرایط ضروری رهبری و سازماندهی مبارزات کارگری در مقیاس گسترده است و ما مجاز نیستیم که یک لحظه توجه خود را از این اهداف اساسی منحرف کنیم." (همانجا). بدین ترتیب، علیرغم آنکه وظیفه فوری چهار سال پیش آکسیون به "اهداف" تبدیل شده، "مجاز نیستیم" که حتی "یک لحظه" توجه خود را از آنها منحرف کنیم. مگر، البته، در برخی از مقاطع که "هر بار از نو و ابتداء به ساکن" می توانیم کمیته اعتصاب بسازیم! آیا عاقبت کسی از خود رهبران این حزب درک می کند که قرار است چه وظیفه ای را انجام دهیم؟

دلیل این التقاط، اما، واضح است. حزب به تجربه دریافته است که مبارزات جاری کارگران از مسیر پیشنهادی حزب گذر نمی کند، بنابراین، همانند راه کارگر ناچار است حرف های گذشته را در قالب مطالب جدید تکرار کند. خود حزب توضیح داده است: "مبارزه برای گسترش نفوذ حزب و تشکیل شوراها نیز خود در جدائی کامل از همین مبارزات و اعتراضات جاری نمی تواند دنبال شود". پس، هر چند این مبارزات و اعتراضات جاری برخلاف میل حزب انجام می گیرند، برای گسترش نفوذ حزب و در نتیجه سازمان دادن مبارزات و اعتراضات عالیترا بعدی مطابق دستورات حزب، بهتر است که فعلاً به مداخله در همین ها رضایت داد.

و این است جمع بندی حزب: "در رابطه با سازماندهی توده ای و غیر حزبی کارگران، مجمع عمومی منظم بعنوان اولین گام عملی در راه ایجاد شورا های واقعی کارگری محور فعالیت ما قرار دارد... همچنین، تشکیل کمیته های اعتصاب بعنوان شکل های موقت با وظیفه هدایت اعتصابات و آکسیون های معین باید در دستور کار ما قرار گیرد". و در اینجا، لغت کلیدی "همچنین" است: ارتباط با اصطلاح "منطقی" در تمام نظریات التقاطی. هر دو گام متناقضی را می توان با یک لغت "همچنین" به یکدیگر مرتبط کرد. و بعلاوه، با همین تردستی های کودکانه، از برداشتن اولین گام واقعاً عملی، یعنی ساختن کمیته های دائمی کارگران پیشگام کماکان طفره رفت.

سازمان فدائیان، علیرغم طرح نادرست اولیه، یعنی کمیته های اعتصاب برای برپایی فوری اعتصاب عمومی سیاسی، در طول چهار سال گذشته، بتدریج مواضع

خود را اصلاح کرده است. البته، بدون آنکه نادرست بودن نظریات اولیه را بپذیرد. و بدون آنکه الزامات نظریات جدیدش درست باشند.

فدائیان، پس از دوره‌ای از تبلیغ ایده "جوخه های رزمی"، در اولین کنگره خود "وظیفه اساسی" آن دوره را "تدارک قیام به صورت امری فوری" تعیین کردند و در کنار "جوخه های رزمی" به ضرورت "کمیته های مقاومت در محلات و روستاها"، "کمیته های مخفی هماهنگی در ادارات و مدارس" و نیز به "کمیته های مخفی اعتصاب" - به منظور برپایی یک اعتصاب عمومی سیاسی - اشاره نمودند - (قطعنامه "درباره وضعیت کنونی و وظایف و تاکتیک های سازمان").

از اواسط سال ۶۱ به بعد، بتدریج امر تدارک "فوری" قیام از طریق برپایی فوری یک اعتصاب عمومی سیاسی به امر آماده ساختن پروتکلها برای "نبرد آتی" تغییر کرد (مثلا، در سری مقالات مربوط به توضیح شعار اعتصاب عمومی در "کار" های از شماره ۱۵۶ به بعد). به عبارت دیگر، شعار اعتصاب عمومی از یک شعار تهییجی به یک شعار تزویجی تبدیل شد. اما، زیرنشریه کارگزاران شعار قبلی نوشته می شد: "کمیته های مخفی اعتصاب را برای برپایی یک اعتصاب عمومی سیاسی ایجاد کنیم" (۳۵).

این "اصلاح"، البته، متناقض است. کمیته اعتصاب بسازیم که ایده اعتصاب عمومی را ترویج کند! یعنی، قاطعی کردن کار عملی با کار تزویجی. اگر اعتصاب عمومی در دستور روز نیست، چرا باید کمیته های دائمی تحت عنوان "کمیته اعتصاب" ایجاد کرد؟ و این تناقض را با توسل به التقاط می پوشانند: "مهمترین شکل تشکل، کمیته های کارخانه است". ولی، این کمیته های کارخانه "در دوران انقلابی کنونی می باید بمثابه کمیته های اعتصاب عمل کنند" (کار، ش ۱۶۸، خرداد ۶۲). یعنی، کمیته های دائمی کارخانه مهم ترین شکل تشکل است، اما، باید به شکل کمیته های موقت اعتصاب عمل کنند!

آخرین جمع بندی فدائیان اینست که کمیته های کارخانه "مناسب ترین شکل تشکل کارگران در شرایط کنونی" هستند و اگر روند عمومی اوضاع همچنان در جهت تشدید بحران پیش رود، این کمیته ها بمثابه ارگان های اعتصاب و قیام نقش انقلابی خود را ایفاء خواهند نمود" (کار، ش ۱۸۷، بهمن ۶۳). آنچه ما از این جمع بندی می فهمیم اینست که فدائیان شعار "کمیته اعتصاب بسازید" را رها کرده اند و اکنون معتقدند باید کمیته دائمی کارخانه ساخت و اگر اوضاع در آینده مساعد شد و اعتصاب عمومی براه افتاد، همین کمیته ها نقش رهبری اعتصاب را نیز ایفا خواهند کرد. اگر این طور باشد، درست است. اما، ما مطمئن نیستیم فدائیان هنوز فهمیده باشند که چه می گویند.

اولا، شعار کذایی کمیته اعتصاب برای برپایی اعتصاب عمومی کارگزاران صفحات کار را مزین می کند. ثانيا،

در توضیح همین جمع بندی نوشته اند: "در چنین شرایطی، بنا به تجارب جنبش کارگری جهانی و رهنمودهای کمینترن، ایجاد کمیته های کارخانه مناسب ترین شکل تشکل است." این جمله نشان می دهد که فدائیان بالکل همه چیز را قاطعی کرده اند. در آن رهنمودی از کمینترن که فدائیان به آن اشاره می کنند، منظور از کمیته کارخانه، در واقع، شورای منتخب کارگران کارخانه است و نه کمیته مخفی کارگران پیشرو (۳۶). آیا فدائیان، عاقبت می خواهند کمیته مخفی کارگران پیشرو را بسازند، یا کمیته اعتصاب، یا شورای منتخب (و یا شاید هم هیچ کدام: شورای مخفی)!

(۳۴) - از همه دستورات حزبی این یکی را باید حتما آویزه گوش کرد. نحوه تشکیل کمیته اعتصاب: "پس از آنکه کارگران کمونیست و پیشرو در ارتباط و تبادل نظرهای پنهانی و مخفی خود مطالبات و شعارها را تعیین کردند، از میان خود چند نفر از باتجربه ترین و توانا ترین کارگران را برای رهبری مبارزه و تشکیل کمیته اعتصاب تعیین می کنند". و این می شود کمیته اعتصاب! اما اگر کارگران کمونیست و پیشرو ارتباط و تبادل نظرهای پنهانی و مخفی دارند، چرا کمیته دائمی مخفی نمی سازند که هر بار مجبور نشوند از نو و ابتداء به ساکن عده ای را برای رهبری تعیین بفرمایند؟ بعلاوه، البته، کارگران بی خود می کنند اگر رهبران تعیین شده از جانب حزب خود ساخته را نپذیرند، اما، آمدیم و نپذیرفتند؟ حزب، پاسخ سوال اول را ندارد، زیرا مستلزم اعتراف به اشتباه است. سوال دوم، اما، پاسخی واضح دارد: "ایده آل ترین و موثرترین حالت اینست که توده کارگران در یک مجمع عمومی باتفاق نظر این مطالبات را تأیید و تأکید کنند." و "شکل مبارزه" (یعنی اعتصاب) را بپذیرند! ظاهرا حزب تصوری کند که در تورینو کار می کند (دستور العمل هایش که کپی برداری از یک جزوه ایتالیایی است): حزب خود ساخته، رهبران خود ساخته اعتصاب را تعیین می کند، سپس ایشان مجمع عمومی فرامی خوانند و به توده کارگران می فرمایند که "ایده آل ترین و موثرترین حالت اینست که شما نیز ما را تأیید و تأکید کنید! فرض کنیم که این کمیته اعتصاب تشکیل شد. سپس چه می شود: این کمیته باید "با استفاده از کلیه امکانات، جلسات متعدد سخنرانی و بحث بر سر مسائل گوناگون سیاسی و (!) کارگری ((سیاسی و کارگری - مثل اینکه کارگری نباید سیاسی باشد)) را سازماندهی کند". در کنار این "جلسات متعدد"، بعلاوه، باید یک "شکله خیررسانی" بسازند و امور "همبستگی"، "مسئودوق اعتصاب" و "مذاکره" را نیز سازمان دهند. بسیار خوب! منتظریم فقط یکی از اعضا این حزب پیشقدم شود و همین دستور العمل را اجرا کند. نه در فیات تورینو بلکه در فیات تهران.

(۳۵) - ناگفته نماند که خود ایده اعتصاب عمومی سیاسی را در همان ابتدای زباحت های میان گرایش ما و گرایش مخالف رهبری سازمان در آن دوران گرفته بودند - اما با برداشتن نا درست. اصلاح آن نیز تحت تاثیر همین بحث ها صورت گرفت - اما با حفظ برداشت نادرست اولیه.

(۳۶) - همین اشتباه را قبلا، هم داد از راه فدایی نیز در نقد به نظر ما درباره کمیته های کارخانه مرتکب شده بود (به "پاسخ به نقد راه فدایی" - سوبالیزم و انقلاب، ش ۳، د ۱، رجوع شود).

در شرایط کنونی (یعنی از چهار سال پیش تا کنون)، نه می توان کمیته های دائمی اعتماد ساخت، نه اتحادیه های صنفی اقتصادی توده ای و نه مجمع عمومی منظم. هیچ یک، نه عملی است و نه می تواند به وظایف این دوره جواب دهد. باید کمیته های مخفی کارگران پیشرو را سازمان داد تا تا دوام مبارزه در این شرایط خفقان و سرکوب حفظ شود و زمینه برای رفتن از حالت تدافعی به تعرضی در مقاطع مناسب و با در دوره اعتلای مبارزات توده ای فراهم گردد. اینکه چه نوع تشکلی هایی در آینده برای طبقه کارگر مهم خواهد بود و یا بطور کلی همواره مهم اند، کوچکترین ارتباطی به آنچه اکنون باید ایجاد کرد، ندارد. آیا این مطلب ساده را این سه جریان عاقبت خواهند پذیرفت، یا خیر؟ در مورد راه کارگر و حزب تردیدی نداریم که جواب منفی است. در مورد فدائیان هنوز هم باید منتظر بود. در حال، آنچه مسلم است، در چهار سال گذشته هیچ کدام حتی یک قدم مشخص در راه انجام این وظیفه برنداشتند.

### وحدت جبهه کارگری

تاکتیک جبهه واحد را دوگرایش هرگز نخواهند پذیرفت: گرایش راست سوسیال دموکراتیک و گرایش ماوراء چپ فرقه گرا. اولی، بخاطر آنکه تحقق این تاکتیک به معنی وحدت رزمنده پرولتاریاست. دومی، بخاطر آنکه وحدت جبهه کارگری همواره تمایزات صنعتی فرقه ها را برجسته می کند.

در چپ ایران، باید نکته دیگری را نیز افزود: درک سنتی سوسیالیسم خلقی (استالینیزم و ماژوویسم) از "جبهه واحد خلق" به اغلب گروه های ایرانی اجازه نمی دهد تفاوت میان تاکتیک جبهه واحد کارگری (کنگره چهارم کمینترن لنینیستی) و جبهه ائتلافی خلق (کنگره هفتم کمینترن استالینیستی) را بفهمند. برخی از این گروه ها، هنگامی که می گویند با تاکتیک جبهه واحد کارگری موافقند، در واقع، همان برداشت سازشکارانه جبهه ائتلافی خلق را در مدنظر دارند. و برخی دیگر، هنگامی که می گویند با این تاکتیک مخالفند، در واقع، با جبهه خلقی مخالفت می کنند.

تاکتیک جبهه واحد کارگری در هر دوره ای که توده ها خواهان مبارزه اند، اما، انقلابیون اقلیتی کوچک در آن را تشکیل می دهند، ضرورت دارد. نه می توان این ضرورت را با شعارهای فرقه گرایانه و ماورا چپی پنهان کرد و نه می توان اجازه داد که سازشکاران بسا منزوی کردن انقلابیون در میان توده وسیع کارگران سد راه وحدت رزمنده آنها بشوند. چپ انقلابی می تواند بواسطه این تاکتیک با پیشنهاد کردن برنامه ای عملی برای سازماندهی مبارزات جاری طبقه، هم از بالا رهبران سازشکار را افشاء کند و هم از پائین وحدت توده مبارز را ممکن سازد. و بدین ترتیب، قدم در راه جلب توده ها بگذارد.

سازمان فدائیان، در دوره دنباله روی از مجاهدین، از "ضرورت وحدت نیروهای انقلابی" صحبت می کرد (کار، ش ۱۳۲، مهر ۶۰). پس از قطع امید از مجاهدین نه تنها این شعار را رها کرد که حتی جبهه واحد کارگری بر سر مطالبات جاری را نیز به فراموشی سپرد. تاکنون کوچکترین اشاره ای حتی به وجود چنین تاکتیکی در سنن کمونیسم بین المللی نکرده است (یعنی، اطلاع ندارند؟). باید پرسید چرا؟

حزب، که البته به نقد رهبر طبقه کارگر ایرانی شده است و تنها شکل توده ای شدن مبارزات را تکثیر حوزه ها وابسته به خود می داند، نمی تواند چنین تاکتیکی را بپذیرد. حزب، همانند همه فرقه گرایان عبارت پرداز ماوراء چپ، وحدت جبهه کارگری را سدی بر سر راه نفوذ ایدئولوژیک خود تلقی می کند و همانند یک فرقه مذهبی در مقابل آن ضرورت "تبلیغ و اشاعه توده ای ایدئولوژی مارکسیستی" را قرار می دهد (و البته، بعلاوه دستورات آقای حکمت).

راه کارگر بظاهر طرفدار این تاکتیک است، اما نه قصد عملی ساختن آن را دارد و نه برداشت درستی از آن را ارائه داده است. برای راه کارگر، جبهه واحد کارگری عبارت است از وحدت پرولتاریا حول یک برنامه تدافعی و حداقل که "دروهله اول" به معنای همکاری برای ایجاد اتحادیه است (راه کارگر، ش ۶، شهریور ۶۳). راه کارگر بواسطه این تاکتیک خواهان "تدارک هژمونی پرولتاریا" در جامعه است، در صورتی که این تاکتیک باید راه را برای هژمونی سوسیالیسم انقلابی درون خود پرولتاریا هموار سازد (راه کارگر، ش ۳، خرداد ۶۳).

راه کارگر، اما، اعتقاد دارد که "مبارزه اتحادیه ای طبقه کارگر مبارزه بورژوازی اوست" (راه کارگر، ش ۱، فروردین ۶۳). بنابراین، هدف فعلی راه کارگر از جبهه واحد کارگری همانا وحدت پرولتاریا در سطح مبارزه بورژوازی است. به عبارت ساده تر، همه گرایش های ایدئولوژیک باید در این "مخرج مشترک" باید دیگر توافقی کنند. این، اما، همان مفهوم جبهه ائتلافی خلق است. و دیدیم که برداشت راه کارگر از اتحادیه ها نیز از سطح مفاهیم فرمیستی فراتر نمی رود. بدین ترتیب، نه تنها بواسطه این تاکتیک هژمونی پرولتاریا در جامعه تدارک دیده نمی شود که گسترش نفوذ بورژوازی درون پرولتاریا تضمین می گردد.

راه کارگر، اما، در جاهای دیگر تفاسیر دیگری از جبهه واحد کارگری نیز ارائه داده است. در برخی شماریات، غرض از جبهه واحد کارگری، در واقع، نه وحدت طبقه برای ایجاد اتحادیه ها، بلکه وحدت عناصری از طبقه برای تشکیل هسته های کوچک (هسته های پایه ای) اتحادیه است: "هسته مخفی کارگری پایه گذار وحدت در جنبش کارگری" (راه کارگر، ش ۱۶، تیر ۶۴). قبل از مشاهده کردیم که برای راه کارگر (در برخی مقالات) این هسته های مخفی کارگری، در واقع، همان هسته های مخفی کارگران پیشرو نیز هستند. بنابراین، اگر راه کارگر



خواهان وحدت عمل کارگران پیشرو برای سازمان دادن مبارزه‌ای است که خود بورژوازی می نامد، پس، در واقع، خواهان سوءاستفاده از تاکتیک جبهه واحد کارگری است برای تنزل پیشگام به سطح سازمانهایی نظیر حزب توده و اکثریت! والا، چه معنی دارد که پیشگام وحدت عمل خود را در سطح صنفی اقتصادی محدود نگهدارد؟

راه کارگر، از قبل، مضمون جبهه واحد کارگری را به مبارزه برای "مطالبات پایه‌ای" (حداقل) محدود کرده است (راه کارگر، ش ۱۶، تیر ۶۴). در دست راه کارگر، "مضمون اتحاد و همگرایی کارگران پیشرو" به مطالباتی نظیر افزایش دستمزد و حق بیمه (یا بقول خود راه کارگر: "نظارت بر شرایط کار و امور صنفی رفاهی") کاهش می‌یابد. این، در واقع، سیاست جبهه واحد نیست، سیاست دنباله‌روی از مخرج مشترک فعلی توده‌ها، یعنی از عقب افتاده‌ترین لایه‌ها و تلاش برای کاهش دامنه عمل انقلابی پیشگام به محدوده تمایلات این لایه‌هاست. پیشگام کارگری باید وظایف خود را بر مراتب فراتر از محدوده مطالبات حداقل جاری تلقی کند و شکل و مضمون فعالیت‌های خود را بر امر تدارک عمل انقلابی توده‌ای نیز متکی سازد.

این درست است که پرولتاریا بطور کلی دریغ وضعیت تدافعی قرار دارد. سیاست تدافعی فرم‌یستی، اما، امر دفاع را به دفاع از وضع موجود کاهش می‌دهد، در صورتی که سیاست تدافعی انقلابی سیاستی است که در مبارزات تدافعی جاری زمینه برای تعرض بعدی رافراهم می‌سازد. بنابراین، باید تمام گرایش‌های تعرضی در همین وضعیت موجود را نیز تقویت کرد. برنامه عملی پیشنهادی نیروهای انقلابی برای وحدت عمل پیشگام کارگری (و در نتیجه، توده کارگران) باید در کنار خواست‌های حداقل خواست‌های انتقالی را نیز مطرح کند.

امروزه، در تلاش برای گسترش کمیته‌های مخفی کارگران پیشرو، سیاست جبهه واحد کارگری، به این دلیل ضرورت دارد که امر ایجاد آلترناتیو انقلابی کارگری را تسهیل کند و نه اینکه مرز میان فرم و انقلاب را مخدوش سازد. پیشگام کارگری لایه مشخصی است. مثلا، درون آن نه توده‌ای هست و نه اکثریتی، نه کشتگری و نه دیگر حتی از حواریون رجوی. عقاید التقاطی رنگارنگ (مذهبی و مارکسیستی) فراوان هست، اما نه چندان فرم‌یستی و نه چندان بورژوازی. حداقل نه بصورت رگه‌های نیرومند.

بعلاوه، جبهه واحد کارگری نمی‌تواند فوراً تمام لشگرهای توده‌ای پرولتاریا را دربرگیرد. زیرا توده پراکنده است، نه بصورت لشگرهای پراکنده، بلکه افراد پراکنده. جبهه واحد میان افراد پراکنده ممکن نیست. اما، در سطح کمیته‌های عمل کارگران پیشرو و در چارچوبی که بتواند نقش این پیشگام را در رهبری مبارزات توده‌ای موثرتر کند، نه تنها میسر است که بنقد صورت پذیرفته.

باید با کلیه جریاناتی که بتوانند در ایجاد

این وحدت عمل سهم داشته باشند، حاضر به مشارکت در سطح کمیته‌های کارخانه (و برای تسهیل مبارزات توده - ای) باشیم. و باید از کلیه جریانات موجود بخواهیم که سیاست صریح خود درباره جبهه واحد کارگری را توضیح بدهند. مثلا، اگر فدائیان و حزب در مورد پیشنهادات خود جدی هستند باید از آنها سوال شود: همین کمیته‌های اعتصاب و یا شوراهایی را که خود پیشنهاد می‌کنید، مگر می‌توان جز از طریق اتخاذ سیاست جبهه واحد کارگری بنا کرد؟

از راه کارگر، اما، باید صراحت بیشتری طلبیده شود. آیا، در چشم انداز راه کارگر از جبهه واحد کارگری توافق با توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها نیز پیش‌بینی شده یا خیر؟ جبهه واحد شعار نیست، سیاست است. سیاست هم باید مشخص باشد. نمی‌توان دائم شعار جبهه واحد داد، بدون آنکه جهت و هدف آن روشن باشد. آیا راه کارگر این تاکتیک را در جهت وحدت عمل بیشتر با مثلا فدائیان (در ایران) و کومه‌له (در کردستان) بکار می‌گیرد و یا در جهت وحدت با خط ۱ و حزب دموکرات کردستان؟ آیا عاقبت شامل مجاهدین نیز می‌شود یا خیر؟ راه کارگر نمی‌تواند پشت عنوان مبارزه با فرقه‌گرایی از روشن کردن سیاست خود طفره برود.

در خاتمه، برای آزمایش کردن روحیه وحدت طلبی همه مدعیان وحدت، یک پیشنهاد داریم:

ساده‌ترین و آشکارترین مثال از یک خواست اولیه توده‌ای در ایران کنونی عبارت است از "اعدام هارا متوقف کنید!" آیا حاضرید با هر کسی که با این خواست موافق است و حاضر است برای آن مبارزه کند، در عمل وحدت کنید؟ دنبال الگو و مدل در کتب کلاسیک نگردیم، آری یا خیر؟

در وضعیت کنونی، یعنی در شرایط توسل رژیم آخوندی به روش‌های جنگ داخلی برای سرکوب توده‌ها، اعدام یکی از مهمترین ابزار ضدانقلاب است. زندانی کردن، حتی حبس ابد، پیشگام رزمنده را از پانمی‌اندازد. زیرا، در چنین دوره‌ای، هیچ‌کس عمر رژیم را دراز نمی‌بیند. اگر کسی به حبس دراز مدت محکوم شود، ممکن است چند سال بعد، با اولین برخاست توده‌ای آزاد شود. به عبارت ساده تر، امروزه، کسی از زندان افتادن آنقدر هراس ندارد که از مفت مفت اعدام شدن!

بنابراین، شکل گرفتن مبارزه توده‌ای بر سر مساله لغو مجازات اعدام می‌تواند یکی از موثرترین ابزار تدافعی پرولتاریا برای تدارک تعرض بعدی باشد. بعلاوه، این شعار بنقد از طرفداری لایه‌های وسیعی از همه طبقات واقشار ستم‌دیده و زحمتکش برخوردار است. چنانچه رژیم نتواند در مقابل این موج سازمان یافته اعتراضات توده‌ای به اعدام‌های وحشیانه‌اش ادامه دهد، بدون تردید کلیه مبارزات تعرضی توده‌ها تقویت خواهند شد. آیا این سازمان‌های مدعی انقلاب حاضرند برای سازمان

دادن این مبارزه ابتدایی با سایر جریان‌ها دست به فعالیت مشترک بزنند؟ ما حاضریم نسخه "مانیفست کمونیست" خود را به شرط بگذاریم که از هیچ کدام جواب صریحی نخواهیم گرفت! (۳۷)

## برنامه حداقل یا برنامه انتقالی

مفهوم مارکسیستی برنامه، گیج‌ترین حوزه اندیشه چپ‌ایران را تشکیل می‌دهد (۳۸). فدائیان خلق، برنامه رانیزفدای سیاست تاکتیکی مرحله‌ای کرده‌اند. یک "برنامه حداقل" دوازده‌روز پس از قیام منتشر کردند. دومی راهمراه با کلی تغییرات، وسط انقلاب نوشتند. سومی را در مرحله دنباله‌روی از "فاز نظامی" مجاهدین و این بار تحت عنوان "برنامه عمل انقلابی" (وظایف فدائیان درک نکرده‌اند که برنامه عمل انقلابی یعنی برنامه انتقالی: برنامه مبارزه‌ای عملاً انقلابی و در نتیجه مبارزه‌ای برای انتقال به سوسیالیسم) بیرون دادند. چهارمی راهمین اواخر و دوباره تحت عنوان برنامه حداقل اقل طرح کردند. و این آخری مجموعه تناقضات سه برنامه قبلی را یکجا جمع کرده است: ارگان حکومتی مطلوب را شوراهای کارگران و زحمتکشان تشکیل خواهند داد. اما، حق رای مخفی، مساوی و همگانی نیز برسمیت شناخته می‌شود! خواست تشکیل مجلس موسسان دموکراتیک و انقلابی که تا یک سال پیش مطرح بود، بدون توضیح از برنامه جدید حذف شده (اما، حق رای "همگانی" وجود دارد). برنامه کماکان برنامه حداقل است، اما، درهم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی و کنترل کارگری بر تولید نیز در آن وجود دارد. برنامه حداقل با برخی خواست‌های انتقالی درهم آمیخته شده، اما، در سطح خواست‌های دموکراتیک از حداقل هم عقب‌تر است.

با این وجود، باید پذیرفت که فدائیان، بخاطر برسمیت‌شناختن برخی از خواست‌های انتقالی، از سایر جریان‌ها به پیشگام انقلابی نزدیک‌ترند - چه خود دلایل را قبول کنند و چه نکنند: "وظیفه پیشرو اینست که این مطالبات ((یعنی، انتقالی)) را تبلیغ کرده و هرچه بیشتر توده‌ای گردانند، و در ضمن تجربه‌های روزمره علل ناپایداری به عمل درآوردن این مطالبات را در چارچوب نظم موجود توضیح دهد و ضرورت شکستن این چارچوب و ضرورت رهبری پرولتاریا را در انقلاب به توده‌ها بشناساند" (کار، ش ۱۵۹، آذر ۶۱). اینها همه بسیار عالی است، اما، درست همین "ضرورت شکستن این چارچوب" است که برنامه انتقالی را طلب می‌کند. پس چرا فدائیان اصرار دارند که این همان برنامه حداقل است؟

فدائیان که خود را لنینیست می‌دانند (بگذریم که ادعا می‌کنند استالین هم لنینیست بود)، در مورد این آخرین کلام لنین درباره برنامه حداقل چه می‌گویند: "انتقال به یک نظام اجتماعی اساساً متفاوت، هرگز، بواسطه خواست‌های معین برنامه حداقل و یا بواسطه

جمع‌کل این خواست‌ها قابل تحقق نیست. چنین تصویری به معنای رفتن به موضع رفرمیستی در اصول و رها کردن دیدگاه انقلاب سوسیالیستی است. برنامه حداقل برنامه‌ای است که در اصل قابل تطبیق با سرمایه‌داری است و از چارچوب آن فراتر نمی‌رود" (مجموعه آثار، ج ۴۱، ص ۳۸۴-۳۸۵). در نقد به زینویف که تحت پوشش انتقاد از ماکسیمالیسم از مفهوم برنامه حداقل دفاع می‌کرد؟ درباره این جمع‌بندی کمینترن لنینیستی چه می‌گویند: "اکنون بوضوح افشاء شده که برنامه حداقل یک نیرنگ ضد انقلابی است" (تاکتیک‌ها، کنگره سوم)؟

به عقیده فدائیان، چرا کنگره چهارم کمینترن در قطعنامه‌ای درباره نحوه تدوین برنامه بین الملل کمونیستی از همه احزاب کمونیست جهان خواست که "برنامه‌های بخش‌های ملی باید بصراحت و به نحوی قطعی ضرورت مبارزه برای خواست‌های انتقالی را نشان دهند"؟ و چرا "کنگره چهارم، تلاش در جهت اپورتونیستی نامیدن افزایش خواست‌های انتقالی به برنامه و نیز تلاش برای پوشاندن و با جایگزین کردن تکالیف اساسی انقلابی با خواست‌های جزئی را قاطعانه محکوم می‌کند"؟ آیا غیر از این است که کمینترن به صراحت هم حداقل طلب‌ها و هم حداکثر طلب‌ها را محکوم کرده است؟ اگر ۷۰ سال پیش مبارزه در سطح بین المللی (منجمله هندوستان و ایران) از چارچوب برنامه حداقل فراتر رفته بود، چگونه می‌توان گفت در ایران امروز، برنامه عمل انقلابی برنامه حداقل است؟

حزب کومه‌له - سهند هم علیرغم تمام ادعاهای ضد پوپولیستی‌اش هنوز مفهوم برنامه حداقل را رها نکرده است (در این مورد نیز اختلافی میان این سه جریان نیست). برنامه عمل فعلی حزب نه تنها از برنامه فدا-ئیان فراتر نمی‌رود که در بسیاری موارد از آن عقب‌تر است. حزب در سطح برنامه مبارزه برای "اساسی‌ترین مسائل و خواست‌های عمومی طبقه کارگر" از حد مطالبات جزئی (حتی ناچیزتر از برنامه "مطالبات پایه‌ای" راه کارگر) فراتر نمی‌رود. بقول نشریه کمونیست: "۵ شعار اصلی: ۴۰ ساعت کار و دوازده تعطیل در هفته، تعیین حداقل دستمزد بر مبنای وسائل معیشت و رفاه یک خانواده ۵ نفری و افزایش دستمزد به نسبت تورم، بیمه بیکاری، اخراج در صلاحیت مجمع عمومی است و آزادی زندان-نیان سیاسی" (ش ۱۵، آذر ۶۳).

مشاهده می‌کنید که حتی شعار "خاتمه جنگ" در میان پنج شعار اصلی نیست. قرار است "شوراهای واقعی" فوراً ساخته شوند، اما، از خواست "دفاتر حساب و کتاب شرکت‌ها و موسسات خصوصی و دولتی را بازکنید"، خبری نیست. و از همه بدتر، بجای دفاع از حق کار و مبارزه برای کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، "۵ شعار اصلی" حزب صحبت از قانونی کردن اخراج‌ها می‌کند. بشرط آنکه مجمع عمومی رای دهد، اخراج اشکالی ندارد! در کنار خواست آزادی زندانیان سیاسی، شعار مهمتر و مقدماتی‌تر و عمومی‌تر، یعنی "اعدام‌ها را

متوقف کنید" وجود ندارد. ( علیرغم اینکه رژیم ضد - انقلاب همواره برای مقابله با فشار برای آزادی زندانیان سیاسی اعدام ها را افزایش داده است ) .

هنگامی که برنامه رانه بر اساس یک تحلیل مشخص از اوضاع مشخص ، نه بر اساس مرحله‌ای مشخص از مبارزه طبقاتی ، و نه بر اساس مرحله‌ای مشخص از پیوند سوسیالیسم انقلابی و پیشگام کارگری ، بلکه از کتب کپیه کنیم ، بدوت تردید به تناقضات حزب دچار خواهیم شد . حزب مخالف جبهه واحد کارگری است ، اما ، مفهوم "چند شعار اصلی" ( مفهومی متعلق به جبهه خلقی ) رارها نمی‌کند . مخالف سازش طبقاتی است ، اما ، از برنامه حد اقل ( بورژوازی ) هم پائین تر می رود . مخالف انقلاب مرحله‌ای است ، اما ، در مرحله اول از انقلاب سوسیالیستی صحبت نمی‌کند . از این حزب باید پرسید : پس این همه جنگ وجدال باره کارگر بر سر چیست ؟ مگر خود شما از ضرورت وحدت بر سر " ۵ شعار اصلی " صحبت نمی‌کنید ؟ آیا اگر بخشی از بورژوازی نیز با این " ۵ شعار اصلی " موافق باشد حاضر به وحدت با آن هستید یا خیر ؟ و اساسا چرا این ۵ شعار اصلی هستند و نه شعارهای دیگر ؟ ( ۳۹ ) .

مواضع راه کارگر را در بالا بررسی کردیم . روش برنامه حداقل همه سیاست ها را تعیین می‌کند . کار در میان پیشگام ، تاکتیک جبهه واحد و مفهوم اتحادیه ها همگی از این روش سرمشق می‌گیرند . راه کارگر در میان سه جریان فوق پیگیرترین حافظ "یلوک دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و خرده بورژوازی" است . به همین دلیل ، نمی‌توان پذیرفت که به یک سازمان "انقلابی" کارگری تبدیل شده است . فعلا ، چشم اندازی جز رفرم وضع موجود ارائه نداده و از برنامه حداقل فراتر نرفته است . وحشی برای تحقق این برنامه نیز از شکل تدافعی مبارزه بیشتر را قبول ندارد .

منطق برنامه عمل راه کارگر از چون و چراهای زیر پیروی می‌کند :

" جنبش کارگری در وهله اول یک جنبش توده‌ای است " ( راه کارگر ، ش ۱۶ ، تیر ۶۴ ) - که البته درست نیست . آیا هنگامی که جنبش " توده‌ای " نیست ، جنبشی در کار نیست ؟ بعلاوه خود واژه " توده " نیز معنی منجمدی ندارد و نسبی است ( ۴۰ ) .

" یک جنبش توده‌ای بدون طرح توده‌گیرترین خواست ها موجودیت نخواهد یافت ( همانجا ) - که این هم البته نادرست است . اولاً ، توده‌گیرترین خواست ها در شرایط نامساعد ( مثلا ، تناسب قوای فعلی در جامعه ما ) خود بخود منجر به جنبش توده‌ای نخواهد شد . ثالثاً ، جنبش های مختلف ، حول خواست های پراکنده و متفاوت ، در میان بخش های مختلف توده ها ، می توانند ، در حدی از بلوغ ، در مجموع ، بمثابة یک جنبش واحد توده‌ای تلقی شوند ( ۴۱ ) .

" از اینرو ، امروز ، یعنی در شرایط مبارزه تدافعی کارگران ، درخواست مبنی بر اعمال کنترل کارگری را مستقیماً عنوان نمی‌کنیم ، بلکه برای چنین مبارزه‌ای تدارک می‌بینیم " ( همانجا ) - با این چون و چراها ، راه کارگر ضرورت طرح خواست های انتقالی را نمی‌کند . خواست کنترل کارگری بر تولید ، اما ، به همان اندازه یک خواست توده‌گیر است که خواست های " تدافعی " . همین خواست ، همین امروزه ، نه به این صورت کلی ، اما ، به

( ۳۷ ) - سوء تفاهم نشود . این شعار را فقط بعنوان یک مثال ذکر کرده ایم . کل برنامه عمل پیشنهادی برای جبهه واحد کارگری را البته نمی‌توان به همین خواست خلاصه کرد .

( ۳۸ ) - در این مورد ، بزودی ( احتمالاً در شماره آینده ) مقاله‌ای مفصل تر منتشر خواهد شد . در اینجا فقط به برخی نکات مربوط به بحث فعلی می‌پردازیم .

( ۳۹ ) - روش تعیین تصنعی چند خواست حداقل بمثابة "خواست های اصلی" خود از سن درازی در رفرمیسم و استالینیسم برخوردار است . خواست های توده‌ها را نمی‌توان از بالا به چند خواست اصلی کاهش داد . مگر آنکه واقعا در خود جنبش زنده توده‌ای عمومی بودن ( و نه " اصلی " بودن ) یک یا چند خواست واضح شده باشد . در این گونه موارد نیز تکرار آنچه خود توده‌ها بنقد بیان کرده اند ، وظیفه پیشگام نیست ، بلکه سازما ندهی مبارزه و جهت دادن به آن و روشن کردن سایر مسائل و اهداف آن است که باید توجه عمده پیشگام را بخود جلب کند . و اگر غرض ترویج چند شعار است که خوب است عمومی شوند ، نباید به خواست های حداقل اکتفاء کرد . باید این " چند شعار اصلی " نیز به شکلی نطفه‌ای ( خلاصه شده و منطبق با شرایط مقطعی مشخص ) کل برنامه عمل انقلابی را منعکس کنند . حزب ، اما ، روش بوروکرات های اتحادیه های رفرمیست را ترجیح می‌دهد .

( ۴۰ ) - لنین ، در کنگره سوم کمیته در سخنرانی خود در دفاع از قطعنامه تاکتیک های کمیته ، تاکید دارد که مفهوم " توده ها " مطابق " تغییرات در ماهیت مبارزه " تغییر می‌کند ؛ " در ابتدای مبارزه ، برای آنکه بتوانیم از توده ها صحبت کنیم ، وجود چند هزار کارگر واقعا انقلابی کافی است . اگر حزب بتواند نه فقط اعضاء خود بلکه افراد غیر حزبی را نیز به مبارزه برانگیزاند ، در راه جلب توده ها بسیار جلوتر است . در انقلاب ما موارد زیادی پیش آمد که چند هزار کارگر معترف توده ها بودند ... هنگامی که انقلاب به اندازه کافی آماده شده باشد ، چند هزار کارگر دیگر توده ها نیستند ... مفهوم توده ها تغییر می‌کند و اینک مستلزم جلب نه فقط اکثریت کارگران که اکثریت استثمار شوندگان است . " ( مجموعه آثار ، ج ۳۲ ، ص ۶ - ۴۷۵ ) . مثلا ، آیا این درست نیست که در وضعیت فعلی در ایران می‌توان یک مبارزه چند هزار نفره را مبارزه ای توده ای نامید ، در صورتی که چند سال قبل ، در دوره بلافاصله پس از قیام ، کمتر از ده ها هزار نفر را نمی‌توانستیم " توده " بنامیم ؟

( ۴۱ ) - تجربه انقلاب اخیر ایران بوضوح صحت این نظر را نشان داده است . آیا انقلاب ایران از همان ابتدای انکشاف خود حول " چند شعار اصلی " و یا " توده‌گیرترین خواست ها " بر راه افتاد ؟ آیا این طور نبود که مجموعه ای از مبارزات پراکنده و حول خواست های متعدد و متفاوت ، عاقبت ، پس از مرحله ای از رشد و بلوغ ، مساله سرنگونی را در دستور روز قرار داد ؟ چرا باید این بار متفاوت باشد ؟ .

اشکال مشخص ابتدایی تر مطرح است. مثلاً، دفاتر حساب و کتاب را باز کنید! و یا مگر در همین شرایط خفقان، کمیسیون های کارگری برای بررسی قانون کار در بسیاری از کارخانه ها تشکیل نشدند؟ مگر این خود نوعی از اعمال کنترل کارگری نیست؟ مگر بسیاری از اعتصابات و اعتراضات کارگری حول مساله طبقه بندی مشاغل و افزایش تولید صورت نگرفته اند؟ آیا این ها هیچ کدام مساله کنترل کارگری را مطرح نمی کنند؟

راه کارگر، درامد دفاع فقط موضع تدافعی راصحیح می داند! حتی طرفداران تز جنگ موضعی نیز قبول دارند که برخی از اوقات تعرض می تواند نوعی از موضع گیری دفاعی باشد. راه کارگر، اما، هروقت که اکثریت توده ها به موضع تدافعی رانده شوند، موضع تدافعی خواهد گرفت و هروقت توده ها خود تعرض را آغاز کنند، از تعرض دفاع خواهد کرد. نام این روش، البته، برای همه آشناست: دنباله روی! (ونه تدارک برای تعرض بعدی). کنترل کارگری بر تولید فقط هنگامی سراسری خواهد شد که مبارزات تعرضی کارگران به آن حد از رشد رسیده باشد که مساله قدرت را در دستور روز قرار دهد. از این مطلب درست، اما، نمی توان یک توجیه فرمیستی دست و پا کرد و گفت که مبارزه برای اعمال کنترل کارگری در حتی ابتدائی ترین اشکال خود، نه در سطح سراسری بلکه در این یا آن واحد تولیدی و این یا آن شاخه صنعتی نیز باید تا قبل از فرارسیدن دوران اعتلای انقلابی نفی شود. اعتلای انقلابی از آسمان نازل نمی شود. گسترش همین اشکال اولیه مبارزات پراکنده حول مجموعه ای از خواست های فوری و انتقالی است که در وضعیت فعلی می توانند در مرحله ای از بلوغ خود به اعتلای جنبش توده ای بینجامد. اتحادیه های صنفی اقتصادی مطلوب راه کارگر، اما، به این بهانه که امروزه "شرایط مبارزه تدافعی" برقرار است، نباید از حد مطالبات جاری حداقل فراتر بروند. پرسیدنی است، اگر قرار باشد پیشگام انقلابی عقب تر از توده های وسیع باشد، چه نیازی به وجود آن هست؟

در سطح تئوریک و تجربی، ورشکستگی روش برنامه حداقل سالهاست که به اثبات رسیده. اگر هم شکی بود، در انقلاب اخیر بر طرف شد. سماجت و پافشاری سه جریان فوق در حفظ این روش، آیا می تواند چیزی جز بقای فرقه گراییی ایدئولوژیک (از نوع استالینیستی) تلقی شود؟ و آیا این بار هم باید جنبش توده ای انقلابی "چپ انقلابی" را غافلگیر کند؟

### سرنگونی رژیم آخوندی - بورژوایی

قبل از هر چیز باید گفت که این شعار صرفاً با طر لجاجت ضد مجاهدینی برخی جریانات قبلاً دنباله رو مجاهدین شکل نادرستی به خود گرفته است. کم و بیش، امروزه همه می گویند مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی! کجای این رژیم به "جمهوری" شباهت دارد؟ چرا چپ باید آب بیه آسیاب سلطنت طلبان بریزد و مفهوم جمهوری را در میان

توده ها بدنام کند؟ شاه هم ادعای کرد، رژیم "مشروطه" است. بختیارو امینی هم ادعای کنند که خواهان سلطنت مشروطه اند. اما، مسخره خواهد بود اگر ما بگوئیم "مرگ بر سلطنت مشروطه!" - شعار ما هست: "مرگ بر سلطنت! هرنوع سلطنت! (و مضحک تر از این بهانه که نام رسمی رژیم فعلی در ایران رژیم "جمهوری اسلامی" است، پیدا نمی شود. نام رسمی رژیم بوروکراتیک مسکونیزه است: "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی". رژیم مارکوس در فیلیپین نیز ادعا می کند "جمهوری دموکراتیک" است).

شعار صحیح و "توده گیر"، مرگ بر رژیم آخوندی (بورژوایی) است - هرگونه رژیم آخوندی. چه از نوع آخوندهای دولتی عمامه بسر مثل خمینی، چه از نوع آخوندهای لیبرال کراواتی و غیرکراواتی مثل بازرگان و بنی صدر و چه از نوع آخوندهای باصلاح ضد آخوند از قبیل رجوی. شعار سرنگونی را نباید به هیچ وجه با شعار جمهوری قاطی کرد. ما علیه هرگونه حاکمیت مذهب (ادغام مذهب با دولت - و نه سیاست) مبارزه می کنیم و از حاکمیت مردم، یعنی منتخب بودن همه مشاغل عالی حکومتی، یعنی جمهوری، دفاع می کنیم. تنها شکل رژیم کارگری، جمهوری است. و در مقابل جمهوری بورژوایی، شعار ما هست: جمهوری شورایی کارگران و زحمتکشان. و نه مرگ بر جمهوری! فدائیان، حزب و راه کارگر هر سه تصوری کنند بسیار چپ هستند، هنگامی که شعار می دهند "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!" در صورتی که با اشرف پهلوی شعار مشترکی دارند.

دوم اینکه، باید در هم مبارزه ای روشن کرد که بدون مبارزه برای سرنگونی رژیم فعلی هیچ یک از ابتدائی ترین خواست های حتی حداقل نیز قابل تحقق نیستند. در شرایطی که رژیم بورژوایی آخوندی دست به گریبان بحران فزاینده سیاسی و اقتصادی است، شعار مرکزی سیاسی باید شعار حکومتی باشد. بنابراین، برخلاف توجیهات راه کارگر (در پلیمیک با فدائیان در مورد شعار صلح) و حزب (در سکوتش بر سر مساله شعار مرکزی سیاسی)، شعار سرنگونی، امروزه، شعار مرکزی سیاسی است. راه کارگر ادعا می کند برای توده های شدن مبارزه باید شعارهای "توده گیر" پیدا کرد. و از این گفته، مرکزی بودن شعارهای اقتصادی و جزئی ران نتیجه می گیرد. از شعار سرنگونی، اما، "توده گیر" تر نداریم! مبارزه برای همه خواست های توده ها فقط در رابطه با این شعار معنی دارد و جهت مشخص انقلابی بخود می گیرد. از این بابت، فدائیان را دیگال تراز حزب و راه کارگر عمل کرده اند.

سوم اینکه، نمی توان به شعار سرنگونی اکتفا کرد. باید شعار حکومتی مثبت نیز به همان اندازه مرکزی باشد. چپ انقلابی نمی تواند در مبارزه حول خواست عمومی سرنگونی از ارائه شعار ویژه حکومتی خود طفره برود. شعار سرنگونی رژیم فعلی بدون شعار "حکومت زحمتکشان" (حکومت کارگران و دهقانان) معنی ندارد. باید در مقابل حکومت سرمایه داران، ضرورت حکومت

زحمتکشان را پیگیرانه تبلیغ کرد. درگیر این صورت ، تنها برداشتی که از روش فعلی چپ می توان داشت اینست که خواهان وحدت در امر سرنگونی حتی با بورژوازی است . اشتباه "همه با هم علیه شاه" ، امروزه ، به اشتباه "همه با هم علیه خمینی" تبدیل می شود. فقط با آن نیرویی می توان در قیام جبهه واحد بست که بتوان در قدرت پس از قیام با آن سهیم شد. خودداری چپ از طرح شعار حکومتی و یا مخدوش کردن ماهیت طبقاتی حکومت بعدی ( با شعارها - بی نظیر "جمهوری دموکراتیک" و یا "رژیم دموکراتیک" ) معرف عدم برش از اپورتونیزم است .

هرسه جریان با لاهر چندا لفاظ اهمیت متفاوتی که برای شعار سرنگونی قائل می شوند متمایزند ، بطوریکه چپ از طرح شعار انقلابی حکومتی ( شعار انتقالی برای رسیدن به دولت کارگری ) خودداری می کنند. دلیل این فراموشکاری واضح است : هرسه ، علیرغم هرچه که ادعا می کنند ، حفظ ائتلاف با خرده بورژوازی را بر تقویت جبهه اصلی انقلاب ( کارگران و دهقانان فقیر ) ترجیح می دهند. بهمین خاطر ، با توسل به هزارویک بهانه طرح شعار حکومتی کارگران و دهقانان را به تعویق می اندازند. کمینترن ، تاکتیک کمونیست ها را حتی در دوران تعرض بورژوازی ، جبهه واحد کارگری برای حکومت کارگران و دهقانان می دانست (۴۲). در صورتی که راه کارگر ، جبهه واحد تدافعی برای مطالبات حداقل ، فدائیان ، اعتصاب عمومی و قیام برای جمهوری دموکراتیک ، و حزب ، شورا - های واقعی برای "۵ شعار اصلی" را ترجیح می دهند .

روش اول ، در واقع ، راه عقب نشینی راهموار می سازد. روش سوم ، صرفا تخیلات مغشوش حزب را منعکس می کند. اما ، روش دوم ، بدون در نظر گرفتن شرایط کنونی و بدون داشتن درک درست از شرایط بعد از سرنگونی ، وسیله ای درست را برای هدفی نادرست بکار می گیرد .

قبلا مشاهده کردیم که فدائیان در اوائل این دوره شعار اعتصاب عمومی را بمشابه "امری فوری" مطرح می کردند. این ، البته ، نادرست از آب درآمد. از کار شماره ۱۵۶ به بعد برداشت معقول تری ارائه شد: تدارک سیاسی و سازمانی برای اعتصاب عمومی ، تقویت روند اعتصابات و کمک به آماده شدن شرایط برای تحقق عملی این شعار. اگر اصرار و لجاجت فرقه گرایانه فدائیان برای کتمان کردن تغییر موضع شان بگذریم ، برداشت اخیر نادرست نیست ( هرچند که در نشریه کار هنوز شعار کذایی برپایی اعتصاب عمومی تکرار می شود ) .

ایرادات راه کارگر به این شعار ، اما ، خلصت نماست : راه کارگر می گوید نباید اعتصاب عمومی را تبلیغ کرد " زیرا اگر شرایط اعتصاب توده ای مهیا بود ، تاکنون رخ داده بود" ( راه کارگر ، ش ۳ ، خرداد ۶۳ ) . و یا : " واقعیت اینست که جنبش کارگری ما در موضع تعرضی نیست . مبارزات او در سنگر اقتصادی و در چارچوب واحدهای تولیدی است " ( همانجا ) . اما ، حتی در موضع تدافعی ، چنانچه مبارزه توده ای شود ، یعنی همان چیزی که هدف

راه کارگراست ، زمینه برای تحقق عملی اعتصاب عمومی فراهم خواهد شد .

دروغیت فعلی ، توده ای شدن هر مبارزه ای به معنای در دستور کار قرار گرفتن روش اعتصاب عمومی است . واعتصاب عمومی نمی تواند سیاسی نشود. قبلا اشاره کردیم ، اعتصاب عمومی سیاسی چیزی جز روش حرکت توده ای ای پرولتاریا نیست . اگر راه کارگر امکان توده ای شدن مبارزه برای مثلا ۴۰ ساعت کار در هفته را بپذیرد ، پس باید امکان فراروشیدن این مبارزه توده ای به یک اعتصاب عمومی سیاسی را نیز درم نظر داشته باشد. در شرایط کنونی ، با برداشتن به اولی بدون دومی ، جز توهم به کار آرام در چارچوب تناسب قوای بی ثبات فعلی چیز دیگری نیست .

راه کارگر ، بمنظور نفی اهمیت شعار اعتصاب عمومی سیاسی ، تا حد تقدیس "سیاست زدایی" پیش رفته است : برای باصطلاح "توده ای" کردن مبارزات "در سنگر اقتصادی". بقول خودشان : "بورژوازی ، با تحمیل سیاست ، توده ای شدن اعتصاب را تعقیب می کند و کارگران با سیاست زدایی توده ای شدن را دنبال می کنند" ( همانجا ) . راه کارگر ، در واقع ، ماهیت واقعی ضد انقلاب را درک نکرده است و تصوری کند ، اگر مبارزه توده ای شود ، اما ، صرفا " در سنگر اقتصادی" باقی بماند ، ضد انقلاب عقب خواهد نشست ، در صورتی که اگر سیاسی شود ، سرکوب خواهد شد! ضد انقلاب را جز از طریق اعتصاب عمومی سیاسی نمی توان وادار به عقب نشینی عمده ای کرد - مگر در آرزوهای فرمیست ها .

از نظریات حزب خود ساخته اطلاعی در دست نیست . قاعدتا ، هنگامی که حوزه های حزبی به حد کافی زاد و ولد کنند ، امر اعتصاب عمومی و سرنگونی نیز توسط " شبکه حزبی " سازمان داده خواهد شد. ظاهرا این حزب عصر جدید از اعتصابات عمومی مد سال گذشته اطلاع ندارد. حزب فقط "قیام توده ای" را "شیوه پرولتری سرنگونی جمهوری اسلامی" می داند ( از قطعنامه های مصوب دفتر سیاسی : کمونیست ، ش ۲ ، آبان ۶۲ ) . روشن نیست حزب از کدام انقلاب ( از قرن ۱۷ تا به حال ، چه بورژوازی و چه پرولتری ) خیر دارد که بدون قیام توده ای صورت گرفته باشد؟! در صورتی که در تمام انقلاباتی که پرو- لتاریا در آن نقش عمده ای داشته ، اعتصاب عمومی یکی از مهمترین عوامل اعتلای انقلابی بوده است . در انقلاب خود ایران ، اگر اعتصاب عمومی بعد از مهر ۵۷ بوقوع نمی پیوست چه بسا که در همان شهریور سازش های از بالا صورت گرفته بود. قیام توده ای در جوامع سرمایه داری بدون شرکت توده ای پرولتاریا در انقلاب بی معنی خواهد

(۴۲) - برای توضیحات بیشتر درباره شعار "حکومت کارگران و دهقانان" به قطعنامه کمینترن درباره تاکتیکها (کنگره چهارم) رجوع شود - سوسیالیسم و انقلاب ، ش ۲ ، د ۲۰

بود، و این، دوره‌ای از اعتصاب عمومی قبل از قیام را پیش‌فرض دارد. حزب مدعی پرولتاریا، اما، درباره این روش اساسی پرولتاریا در انقلاب سکوت را ترجیح داده است.

در این مورد نیز باید اذعان داشت که "پوپولیزم چریکی" فدائیان که حزب خود ساخته برش از آن را وجه مشخصه خود قرار داده است، در عمل، از سنتریسم بوروکراتیک حزب کومه‌له سهند به اهداف جنبش پرولتاری نزدیک تر است.

## خصائل اصلی دوره کنونی

بررسی درس‌های انقلاب و شکست بوضوح نشان می‌دهد که در میان این سه جریان نه می‌توان درک درست‌تری از اهمیت شکست بعد از تابستان ۱۳۶۰ را مشاهده کرد و نه به برداشت واقع بینانه‌ای از بقای شرایط عینی انقلابی برخورد کرد. و این مطلب در دوره کنونی مسأله‌ای کلیدی است.

فدائیان در اوج یورش ضد انقلاب شعار دادند: "انقلاب شعله می‌کشد" و پس از چهار سال هنوز هم از برقراری "دوران انقلابی" صحبت می‌کنند. بنابراین، هم از درک درس‌های عمده شکست و هم از درک وظایف عمده برای تبدیل شرایط عینی انقلابی حاضر به وضعیت پیشا-انقلابی آینده عاجزند. بی دلیل نیست که به مثالی نظیر سازماندهی هسته‌های مستقل سوسیالیستی در کارخانه‌ها و تشکیل کمیته‌های کارخانه در عمل اهمیت ندهاند، تاکتیک جبهه واحد کارگری را اساساً قبول ندارند و بجای تلاش جدی برای تدارک عامل ذهنی، با این تصور خوش کرده‌اند که جنبش توده‌ای عاقبت دوباره سر بلند خواهد کرد و چون گذشته، گرد سازمان فدائیان جمع خواهد شد. و هر روز به تعداد گروه‌های مدعی ایمن نام افزوده می‌شود.

حزب، برای دل‌داری دادن توده‌ها، شکست را "عقب‌نشینی" می‌نامد: "یک عقب‌نشینی اجتناب‌ناپذیر" (مثلاً، به قطعنامه‌های ا.م.ک. در کنگره مهر ۶۱ رجوع شود). دهها هزار کشته، صدها هزار زندانی سیاسی، متلاشی شدن همه سازمانهای توده‌ای، سرکوب شدید همه احزاب و تشکیلات سیاسی ضد ارتجاع... "عقب‌نشینی" نیست، شکست است - و شکستی غیرمترقبه و بدون نبرد، و در نتیجه، دلسرد کننده. هنوز، پس از چهار سال، توده‌ها سرازین شکست بلند نکرده‌اند.

حزب، این "عقب‌نشینی" را در "کم‌حرکی جنبش کارگری و توده‌ای" می‌بیند و در نتیجه راه جبران آن را پیشروی در راه "تشکل مستقل حزب پرولتاریای انقلابی" اعلام می‌کند. به عبارت دیگر، کشف حزب اینست که تنها راه کمک به تحریک بیشتر جنبش توده‌ای همانا پیوستن تعداد بیشتری از توده‌ها به حزب خود ساخته است: "بسیج

و متشکل شدن دموکراسی انقلابی به رهبری پرولتاریای متشکل بمثابه آلترناتیو انقلابی". به عقیده حزب، "رکن اصلی" این آلترناتیو، البته، "حزب کمونیست" من درآوردی کومه‌له-سهند است.

این نکات را برای شوخی نگفته‌ایم. موضع حزب جدا همین است: "مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست، صرف نظر از اهمیت پایه‌ای و همیشگی آن از یک فوریت تا - کتیک نیز برخوردار است - یعنی، تاکتیک "ایجاد آلتر-ناتیو انقلابی" برای ایجاد جنبش توده‌ای (قطعنامه "وضعیت سیاسی کنونی و خط مشی تاکتیک کمونیست ما" - کنگره مهر ۶۱). چنین حزبی و مسلح به چنین تاکتیک‌هایی، چه نیازی به درک خصائل اصلی دوران دارد؟!؟

در راه کارگر فعلاً دو نظر هست: "رفقای راه فدایی بر این باور بودند که جنبش در وضعیت انتقالی به سر می‌برد... شاخص دوران انقلابی همانا رشد دم افزون مبارزات گسترده توده‌ای و متناسب با آن، ارتقاء اشکال این مبارزات از سطوح پایین تر به اشکال رادیکال و مستقیم تر است. بنابراین، در وضعیت فعلی ایران نمی‌توان از وجود دوران انقلابی سخن راند" (راه کارگر، ش ۴، تیر ۶۳ - از مذاکرات وحدت راه فدایی و راه کارگر).

بدین ترتیب، مطابق تعریف راه فدایی، دوران انقلابی دورانی است که انقلاب می‌شود! (رشد "دم افزون" مبارزات توده‌ای رادیکال) و از آنجا که فعلاً در ایران انقلاب در حال شدن نیست، پس دوران انقلابی وجود ندارد! اولاً، این "تعریف" در واقع نوعی این همان گویی است. مارکسیزم باید بتواند قبل از اعتلای انقلابی وجود شرایط عینی انقلابی را تشخیص دهد. ثانیاً، چرا باید از این تعریف به این نتیجه رسید که پس "وضعیت انتقالی" برقرار است؟ اگر تعریف راه فدایی از وضعیت انتقالی این باشد که هم می‌تواند به دوران انقلابی و هم به تثبیت ضد انقلاب منجر شود. این در مورد هر وضعیتی می‌تواند صدق کند. و اگر قصد اینست که نشان داده شود، علیرغم رکود فعلی هنوز احتمال اعتلای مجدد جنبش انقلابی از میان نرفته است، پس شرایط عینی ویژه‌ای (شرایط عینی انقلابی) وجود دارد.

تحت شرایط عینی انقلابی همواره احتمال رشد انفجار آمیز جنبش توده‌ای وجود دارد و بشرط چنین اعتلای بی تبدیل وضعیت موجود به یک وضعیت پیشا انقلابی حتمی است. آیا چنین شرایطی در ایران موجود هست یا خیر؟ راه فدایی نمی‌تواند با نشان دادن ایرادات مقوله "دوران انقلابی" فدائیان، نفی وجود شرایط فوق را نتیجه بگیرد. اما، بالاجت همین نتیجه را می‌گیرد!

"رفقای راه کارگر در این مورد معتقد بودند: جامعه علیرغم افت مبارزات آشکار توده‌ای، در حال خود ویژه عقب‌نشینی بریستر دوران انقلابی برمی‌سازد" (همانجا).

بنا براین ، راه کارگر به التقاطی از نظریات نا - درست فداثیان و حزب دست یافته است . دوران عقب نشینی ، اما ، بر بستر دوران انقلابی ( اما ، این تعریف اساسا بی معنی است . "بستر" دوران انقلابی یعنی چه ؟ آیا عاقبت دوران انقلابی هست یا نیست ؟ آیا منظور از بستر دوران انقلابی همان شرایط عینی انقلابی است یا خیر ؟ آیا این "عقب نشینی" تا به آنجا پیش رفته است که شرایط انقلابی بالکل از میان رفته باشد یا خیر ؟ آیا این "عقب نشینی" آنقدر نا چیز هست که هنوز هم بتوان از وجود دوران انقلابی صحبت کرد یا خیر ؟ اگر هنوز "بستر" دوران انقلابی وجود دارد ، پس عقب نشینی باید موقتی باشد . اگر همین طور است ، پس این همه تاکید راه کارگر بر جنبه تدافعی به چه کاری آید ؟ پس چرا راه کارگر از مبارزات صرفا اقتصادی ( و حتی بقول خودشان : "سیاست زدایی" ) فضیلت ساخته است ؟

راه کارگر در مورد این راهنمایی تاکتیکی کمترین چه نظری دارد : " واضح است که احزاب کمونیست باید در طول مبارزات تدافعی ، تقویت آگاهی انقلابی و روحیه مبارزه جویی توده های پرولتری را نیز به نحوی هدف قرار دهند که تحت شرایط مطلوب ، مبارزه بتواند از دفاع به تهاجم تبدیل شود ؟ " ( تاکتیک ها - کنگره چهارم ) . واقعیت این است که تاکتیک های راه کارگر نشان می دهد که علیرغم هر تعریفی از دوره حاضر ، در عمل ، به وضعیت موجود ، یعنی وضعیت شکست ، رکود ، عقب نشینی ... تسلیم شده اند .

موضع التقاطی راه کارگر و موضع دوپهلوی راه - فدایی راه را برای تفسیرهای غریبی باز گذاشته است . درست یک سال پس از تعاریف فوق ، راه کارگر وضعیت را این طور ارزیابی می کند : " دوران عقب نشینی وسیع جنبش کارگری پس از ۳۰ خرداد ، اکنون مدتی است که سپری گشته "

( راه کارگر ، ش ۱۶ ، تیر ۶۴ ) . پس ، دیگر نه مطابق تعریف راه فدایی می توان از " دوران انتقالی " صحبت کرد و نه مطابق تعریف راه کارگر از " عقب نشینی بر بستر دوران انقلابی " . پس ، دوران حاضر دوران " پیشروی بر بستر دوران انقلابی " است ! راه کارگر حتی از این هم جلوتر رفته است : نه تنها دوران عقب نشینی جنبش توده های سپری شده که حتی کارگران " رژیم را وادار به عقب نشینی های مهم در موارد معین نموده اند و بدین ترتیب توده زحمتکشان و عموم اهالی رابه مبارزه ای قاطع برانگیخته اند " ( همانجا ) . پس ، در آستانه انقلاب بعدی قراردادیم ! اما ، خیر ! بدنبال این همه عبارت پردازی یادآوری می کنند : " باین همه نباید این حقیقت را از نظر دور داریم که جنبش کارگری هنوز در حالت تدافعی است " ( همانجا ) .

برای راه کارگر همه راهها باید به " حالت تدافعی " ختم شوند . دوران مبارزه تدافعی ، اما ، بدون عقب - نشینی کارگران ! دوران مبارزه تدافعی ، اما ، همراه با عقب نشینی رژیم ! فقط آن کسی از این ضد و نقیض گویی ها سردرمی آورد که قصد جدی گرفتن شان را در سر نداشته باشد . و فقط کسی این حرفها را بزبان می آورد که از امر ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا فقط حرافسی فرقه ای را درک کرده باشد ●

شهریور ۱۳۶۴

\* \* \*

تاکیدها همه جا زماست ، مگر آنکه غیر از آن ذکر شده باشد .